

مجموعه مقالات

(جلد یک: ترجمه ها)

نویسندگان:

Charles Kernaghan
Barbara Briggs,
Jonathann Giammarco, James Saylor,
Katja Böhler/ Noam Choms,-Danielle Rosenthal
Michael Albert, Kim Moody, Jürgen Hoeren,
Kamata Satoshi, Reiner Luyken, Dick Meister,
Prof. Diamond, Lieven Cauter
Attac, Farideh Sabeti

فهرست مطالب

کابوس شبانه در سزام استریت، اسباب بازی "ارني" ساخته شده در	
سوئیت شاپ هاي * چين!	3.....
مقدمه: توسط چارلز کرناگان	5.....
برگشت به صحنه جنایت *	31.....
آمریکا و برنامه هسته-اي ايران *	43.....
تجارت مواد خام و جنگ در آفریقا *	47.....
اقتصاد مشارکتی	53.....
مقدمه	53.....
طبقه کارگر آمریکا در موقعیت دشوار و مرحله تغییر	77.....
پیشگفتار	77.....
پیامی از زمان حال در باره آینده	78.....
فصل دوم	93.....
تغییرات بزرگ	93.....
کارگران درجه دو آمریکایی	118.....
تویوتا، خودکشی و افسردگی کارگران	120.....
قصه سفر دراز یک لیتر نفت	127.....
افزایش قیمت مواد غذایی، فقر و گرسنگی توده ها	140.....
سي و دو!!	148.....
یک مصیبت انسانی فراموش شده	154.....
جنگ و اشغال عراق	157.....
جام جهانی فوتبال، کنسرنهائي ارانه کننده اقلام ورزشي و وضعیت کارگران	
دوزنده	161.....

فساد و رشوه خواري، پديده جاري در نظام سرمايه داري168

کابوس شبانه در سزام استریت، اسباب بازی "ارني"

ساخته شده در سوئیت شاپ هاي *چين!



مقدمه:

پورتال وزارت صنايع و معادن مهر 83: واردات بي رويه كالاهاي **چيني** صنايع داخلي را باركود مواجهه كرده است.

روزنامه پول 29 فروردين 89 : واردات انواع تاير **چيني** به ايران در سال گذشته 61 درصد رشد داشته است.

تيترا انلاين 9 ارديبهشت 89: واردات **چيني** توليدات ايران را به ورشكستگي تهديد مي كند.

عصر ايران 10 خرداد 89: واردات بي رويه لوله هاي نامرغوب و بي كيفيت جداري درون چاهي نفت و گاز از **چين** حدود 75 درصد ظرفيت تنها كارخانه لوله ساز ايران و خاورميانه را خالي گذاشته است.

صراط نبوز 22 خرداد 89: اژدهاي **چيني** در كمين فرش،

سفال **چيني** باعث بيكاري مردم دوشهر شد،

چيني ها در وارد كردن همه چيز از شير مرغ تا جان آدمي زاد فعاليت دارند.

چيني ها تهديدي براي صنعت چاپ،

آيه الكرسي **چيني**!!

کلاهخود مراسم تعزیه هم چینی شد!!
تابناک 27 مهر 89: واردات میلیون ها لامپ چینی بی کیفیت
پارسینه 9 شهریور 89: گلایه مردم از واردات کفش چینی
واردات بی رویه کالاهای چینی صنایع داخلی را با رکود مواجه کرده
است.

فکر می کنم ارائه نمونه از سال 83 تا به امروز کافی باشد.
نظیر چنین جملات و بیاناتی را در سراسر جهان از جمله آمریکا و
اروپا می شنویم یا می خوانیم. در آمریکا گفته می شود که چین بازار
جهانی را در محصولات ارزان قیمتش غوطه ور کرده است و تراز
بازرگانی بین آمریکا و چین هرچهارسال یکبار به نفع چین دوبرابر
می شود. همه از رشد اقتصادی، محصولات ارزان قیمت، سیل
محصولات و توان اقتصادی چین و قدرت بزرگ فردای جهان صحبت
می کنند اما کسی نمی گوید این ارزانی محصول چیست. کسی ازین
خیل سخن پراکنان از کارگران چین این جمعیت میلیاردي که به شیوه
ای ناباورانه استثمار می شود حرفی نمی زند. همه چشم خود را برآن
می بندند زیرا در عمل با آن موافقت و در حد توان خود و اجازه قانونی
و هم غیرقانونی کارگران کشورهای شان را استثمار می کنند و شیر
جانشان را می مکند. مگر اینطور نیست که سال های سال است که در
ایران و همه کشورهای دیگر سرنوشت کارگران را به شرکت های
مقاطعه کار نیروی انسانی پیوند زده اند. مگر نه اینطور است که
مرتب کارگران رسمی اخراج و کارگران جدید یا همان کارگران با
قرارداد موقت گاه یک ماهه به استخدام موقت در می آیند. مگر نه این
طور است که در ایران از کارگران در آغاز برای تضمین چک سفید
گرفته می شود. مگر نه این طور است که ماهها دستمزد کارگر داده
نمی شود و الی آخر. ترجمه مطلبی که در زیر می آید تنها گوشه ای از
توحش سرمایه داری را در صنعتی که شاید اصلا توجه ما را جلب
نکند یعنی صنعت اسباب بازی سازی نشان می دهد گرچه با تجزیه و
تحلیل تهیه کنندگان بروشور از مطلب موافق نیستم. هم چنین در
جاهایی بعضی مطالب را که برای فهم مساله مهم نبوده حذف کرده ام
و آن را با سه نقطه نشان داده ام تا از طولانی شدن مطلب خودداری
شود.

مقدمه: توسط چارلز کرناگان

چرا هرگز شانس برای ملاقات با کارگران چینی وجود نداشته است؟ در چین فصل شلوغ ساخت اسباب بازی برای هزارها کارخانه که در تمام ساعات شبانه روز کار می کنند و میلیون ها اسباب بازی را برای فصل تعطیلات سال نو که شروع آن در ایالات متحده و اروپا اواخر سپتامبر است، تولید می کنند، تقریباً در نوسان است. مثل سال قبل و سال های پیش از آن آمریکایی ها 21 میلیارد دلار برای خرید 6، 3 میلیارد اسباب بازی فصل تعطیلات خرج خواهند کرد. بالاخره این که 85% این اسباب بازی ها در چین توسط سه میلیون کارگر زن اکثراً جوان ساخته می شود که محصول کار طولانی پررنج آن ها در 8000 کارخانه است. تازه این ها کارخانه هایی هستند که جواز تولید برای صادرات را دارند اما در کنارشان کارگاه های بیشمار کوچکتری وجود دارند که زیر مجموعه این کارخانه ها هستند.

فقط یک لحظه به این فکر کنید. سال بسال ما دهها میلیون دلار اسباب بازی و کالاهای ورزشی ساخته شده توسط بیش از سه میلیون زن اکثراً جوان را از چین می خریم، با وجود این شانس برای ملاقات یا شنیدن چیزی از این کارگران را نداشته ایم. نه حتی یکی، نه حتی یک بار. البته برای این کار دلیل وجود دارد. شرکت ها نمی خواهند ما وضعیتی را که تحت آن اسباب بازی های شان ساخته می شود بشناسیم. شرکت هایی نظیر Sesame Street, K'NEX و دیگر شرکت ها می خواهند تا جایی که امکان دارد بدور از شرایط خشن کارخانه ها و دستمزدهای پایین کارگران، تصاویر شیرین و هوشمند برای تبلیغ اسباب بازی های شان بکار گیرند.

این گزارش در باره ی شرایط استثماری سوئیت شاپ هایی است که تحت نام Sesame Street, Ernie بوسیله K'NEX در کارخانه Kai Da ساخته می شود، تقریباً اولین قدمی است که به والدین و کودکانی که این اسباب بازی ها را می خرند اجازه می دهد تا مستقیماً از کارگران جوانی که در چین این اسباب بازی ها را تولید می کنند چیزهایی بشنوند.

کابوس درس‌زام استریت ساخت سوئیت شاپ هایی چینی خلاصه:

• اسباب بازی های ساخت

"Sesame Street's Kid K'NEX" "Ernie" در کارخانه Kai Da در شهر شنسن چین توسط 600 کارگر زن اکثراً جوان که بین شان 100 دانش آموز 16 ساله دبیرستانی و تعدادی کودک وجود دارد، ساخته می شوند. کودکان کار در آپریل درست در زمانی که روزنامه محلی در چین افشا کرد که صدها نفرند اگر هزارها نباشند کودکانی که از استان سچوان به جنوب چین یعنی جایی که باید تحت شرایط کار بردگی در تولید اسباب بازی یا کارهای دیگر کار کنند، قاچاق شدند.

• قانون کار در چین، به طور سیستماتیک و گسترده در کارخانه اسباب بازی سازی Kai Da نقض می شود.

• همه کارگران به طور غیر قانونی و به صورت موقت با قرارداد سه و شش ماهه بکار گمارده می شوند. تا زمان قرارداد پایان نرسیده کارگران نمی توانند کار را ترک کنند. اگر کسی این کار را بکند یک ماه دستمزد جریمه می شود.

• شیفت کاری مرسوم 13- 14- 15 ساعته از ساعت 8 صبح تا 9- 10 یا 11 شب و هفت روز در هفته است. کاری پرزحمت برای ماه ها بدون یک روز تعطیل. هم چنین کار اجباری 19 و 23 و نیم ساعته شیفت های تمام شب قبل از حمل و نقل اسباب بازی برای فرستادن به ایالات متحده یا اروپا، وجود دارد. به طور معمول کارگران 103 ساعت در هفته در کارخانه هستند. همه ساعات اضافی کار اجباری است و از حد 49 ساعت اضافه کاری هفتگی قانونی چین 489% فراتر می رود.

• کارگران را به طور سیستماتیک با پرداخت نیمی از دستمزد قانونی به آنان فریب می دهند. بسیاری از کارگران ساعتی 43 سنت دستمزد دریافت می کنند که 31% از حداقل دستمزد 62 سنتی در شهر شنسن پایین تر است که تازه خودش یک سطح دستمزد تامین کننده امرار معاش نیست.

کارگران برای یک کار هفتگی 89 ساعته که شامل 49 ساعت اضافه کاری است، 36 دلار و 55 سنت دستمزد دریافت می دارند. در حالی که حداقل باید 77.84 دلار کسب کنند. مدیریت به طور معمول کارگران فقیر را فریب می دهد و ماهانه ازین کار 100.000 دلار در می آورد. بعد از کسر اولیه هزینه غذا و مسکن دستمزدی که کارگران می توانند به خانه ببرند به 28 سنت در ساعت سقوط می کند.

- کارگران خیس عرق می شوند زمانی که برای تولید 50 اسباب بازی ارنی در ساعت و تا بیش از 650 اسباب بازی در یک شیفت 13 ساعته مسابقه گذارده می شود. کارگران برای هر اسباب بازی ای که تولید می کنند کم تر از یک پنس دریافت می نمایند. کارگران باید عملیات کامل را در هر 4 ثانیه و 950 عملیات را در هر ساعت و 12350 گزینه را در هر شیفت 13 ساعته به اتمام برسانند.
- کارگران روغن توکسید و اسپری رنگرزی و حلال ها را بدون این که حتی با ابتدایی ترین لوازم ایمنی و حفاظت کننده مجهز باشند، بکار می برند.
- کارگران از مراقبت های اولیه و بیمه بهداشتی محروم هستند، با وجودی که این ها در قوانین چین اجباری است.
- هر 8 کارگر در اتفاقی با هم سهیم هستند. در تخت های دوطبقه فلزی باریک می خوابند. آن ها با ملافه ای کهنه یا تکه پلاستیکی که به تخت آویزان می کنند فضایی خصوصی برای خود می سازند. خوابگاه آن ها آب و توالت ندارد.
- کافه تریای کارگران کثیف است با زمین چرب و آلوده به موش. به عنوان صبحانه به کارگران حریره برنج داده می شود. سوپ تخم مرغ که در یک طغار کثیف است و فقط با 34 تخم مرغ برای 600 کارگر تهیه می شود. غذاهای موسوم به غذاهای گوشتی یا شامل کمی گوشت است یا اصلا گوشتی ندارد.

- یک کارگر اسباب بازی ساز از والدینی که برای خرید اسباب بازی ارنی می آیند می پرسد - " فکر کنید که ما چقدر رنج و مشقت بخاطر ساختن این اسباب بازی ها متحمل می شویم."
- K'NEX یک امتیاز کار رسمی از اسباب بازی فروشی Sesame Street است. Hasbro مالک 4.5 % عملیات بین المللی K'NEX است.

- والدین و کودکان باید متقاضي باشند که سزام استریت، هازبرو و ک،نکس فوراً کارخانه اسباب سازی کای دا را تمیز کنند و قدم های موثری بردارند که تضمین نماید که بالاخره به حقوق قانونی کارگران احترام گذاشته شود. مطلقاً دلیلی وجود ندارد که چرا این کمپانی های قدرتمند اسباب بازی نمی توانند حقوق عادلانه بپردازند و با کارگران رفتاری انسانی داشته باشند- البته دلیل روشن تر از روز وجود دارد. کسب سود بیشتر و انباشت سرمایه-

- مردم آمریکا در هر سال 21 میلیارد دلار اسباب بازی می خرند - بیش از 85% این اسباب بازی ها در چین ساخته می شود.

کارخانه اسباب بازی سازی Kai Da

شیانگ تاون، بائو، در ناحیه شنسن، استان گوانگدونگ چین . . .

- مالکیت کارخانه اسباب بازی سازی کای دا به گروه سرمایه گذار هونگ کونگ تعلق دارد که کمپانی را 22 سال قبل در سال 1986 تاسیس کرد. ساختمان کارخانه جدید در پایان سال 2003 کامل شد.
- تقریباً 600 کارگر دارد.

- تولیدش اغلب اسباب بازی های پلاستیکی است از قبیل ارنی و سایر اقلام سزام استریت شامل کیت های ساختمانی، اتومبیل ها، هلی کوپترها، قطارو مجموعه دهکده برای صدور به ایالات متحده و اروپا. براساس تخمین کارگران، تولید برای K'NEX حدوداً بیش از 80% کل تولید کارخانه را در بردارد. کارگران بخش قالب ریزی می گویند که آن ها برای هاس برو نیز تولید می کنند.

K'NEX یک امتیاز رسمی متعلق به اسباب بازی سزام استریت است. K'NEX ادعا می کند که 95٪ اقلامی را که در فروشگاه هایش ارائه می کند در ایالات متحده تولید می نماید و تنها قطعات را برای مونتاژ کردن به چین می فرستد. گرچه کارگران در کارخانه کای دا معتقدند که آن ها اسباب بازی های K'NEX را به طور کامل تولید می کنند و نه این که قطعات را به هم وصل کنند. در واقع سزام استریت سازنده اسباب بازی های کودک K'NEX اظهار می کند که قسمت های استاندارد این اسباب بازی ها ساخت ایالات متحده هستند. در حالی که اجزا خاص در چین ساخته می شوند و این که سزام استریت ارنی در چین مونتاژ می شود. K'NEX باید دقیقاً توضیح دهد که "اجزا خاص" چه چیزهایی هستند.

ارتباط بسیار نزدیکی بین K'NEX و Hasbro وجود دارد. هسبرو مالک 4.5٪ عملیات بین المللی و 10٪ عملیات داخلی ک. نکس است.

کارگران شرح می دهند که مدیریت در کارخانه کای دا هرج و مرج طرح می ریزد تا بیشترین نرخ بازده را داشته باشد به نحوی که کارگران تازه زمانی به کارخانه وارد می شوند که در همان لحظه کارگران قبلی کارخانه را ترک می گویند. یک کارگر وضعیت را این چنین شرح می دهد: "هر روزه کارگرانی به کارخانه وارد و کارگرانی از آن خارج می شوند. کارگران جدید می توانند بلافاصله به مدیریت معرفی و کار را شروع کنند. هرکسی می تواند بیاید و برود." 60 تا 70 درصد کارگران از طریق شرکت های مقاطعه کار متعدد کاریابی استخدام می شوند که قرار داد کار با مدیریت امضا می کنند. قرارداد بین مدیریت و مقاطعه کار بسته می شود نه با کارگران. مقاطعه کاران قدرتمند بعداً با کارگران قرارداد کار معمولاً شش ماهه امضا می کنند. اکثریت کارگران کارخانه کای دا از استان سچوان می آیند که در آن شرکت های مقاطعه کار در انتقال کارگران جوان از صدها مایلی جنوب برای کار در کارخانه های اسباب بازی سازی و سایر تولیدات به استان گوانگدونگ بزرگترین نفش را بازی می کنند. تنها یک اقلیت 30 تا 35 درصدی کارگران به طور مستقیم توسط کارخانه استخدام می شوند اما این کارگران هم فقط به صورت قرار داد

موقت استخدام می‌شوند. اگر کارگران دوره سه روزه کار آزمایشی را بخوبی پشت سر بگذارند، بصورت قراردادی برای سه ماه استخدام می‌شوند. در طی سه روز کار آزمایشی کارگران غذا و مسکن مجانی دریافت می‌کنند.

زمانی که کارگران قرارداد سه تا شش ماهه شان را امضا می‌کنند دیگر کسی از آنان نمی‌تواند کار در کارخانه را ترک گوید. ترک کار ممنوع است. مهم نیست که دلیل این کار چقدر جدی است، اگر کارگری خواه زن یا مرد، کارخانه را ترک گوید به عنوان ضرر و زیان باید دستمزد یک ماه کامل را به عنوان تنبیه به کارخانه بپردازد. کارفرما – باز هم غیرقانونی- همواره دستمزد یک ماه کارگران را پیش خود گرو نگه می‌دارد.)

به طور غیرقانونی کارگران اجازه ندارند یک کپی قرارداد را داشته باشند. قرارداد باید به کارفرما بازگردانده شود.

کارگران اسباب بازی ساز چینی سخن می‌گویند. "ارنی" متعلق به سزام استریت توسط ک.نکس در چین ساخته می‌شود. **کارگر شماره یک اسباب بازی ساز ارنی:**

" من در بخش هیدرولیک و پرس کار می‌کردم. در صبح روز 31 ماه مه بنظر می‌رسید که کارخانه یک سفارش فوری بدست آورده است. به همه کارگران بخش ما گفته شد که در ساعت 8 صبح بروند در بخش نهایی تولید (به هم وصل کردن یا مونتاژ) کار کنند. هیچ یک از ما قبلا در آن بخش کار نکرده بودیم، اما کارفرما به این مساله توجه ای نداشت. ما تا ساعت 12 یعنی تا وقت نهار کار کردیم. از ساعت 1 بعد از ظهر دوباره کار را از سر گرفتیم. ما بدون توقف کار می‌کردیم اما سرکارگر باز بما می‌گفت که باید سریع تر کار کنیم. در ساعت 5 استراحتی داشتیم اما مجبور شدیم دوباره ساعت 6 کار را ادامه دهیم. بعد از مدتی مدیریت بما گفت که ما باید تمام شب تا 7 صبح فردا کار کنیم. به این طریق ما کار را ادامه دادیم. حدود ساعت سه صبح من احتیاج به توالت داشتم. از رئیس گروه خواستم که شیفت مرا برای چند دقیقه نگهدارد. اما او گفت که سرش خیلی شلوغ است، در حالی که او فقط یللی تلی می‌کرد. باو گفتم که من تمام روز به دستشویی نرفته‌ام. او جواب داد که خودت را نگهدار. دیگر بیشتر نمی‌توانستم خودم را

نگهدارم. بنابراین به توالی رفتیم. کار تمام وقت شب واقعا طاقت فرسا بود. من به سختی خودم را ضمن کار بیدار نگه می‌داشتیم. نمی‌دانم که آیا چیزهایی که من تولید کردم مشکلی داشت یا نه. همه کارگران دیگر هم وضعیت مرا داشتند. همه کوفته بنظر می‌رسیدند. زمانی که یک دقیقه آزاد از کار وجود داشت می‌خواستیم چشم‌هایم را برای استراحت ببندم حتی اگر برای چند ثانیه باشد. به سختی می‌توانستم ضمن کار چشم‌هایم را باز نگهدارم و خیلی خواب‌آلود بودم. اما خط تولید همواره در حرکت بود. اگر من متوقف می‌شدم، تولید انباشته می‌شد. بنابراین حتی برای یک ثانیه هم نمی‌توانستم کار را متوقف کنم. ساعت سه، چهار، پنج، شش ... زمان ثانیه به ثانیه می‌گذشت. این قدر آهسته! ساعت 6 صبح آسمان شروع کرد به روشن شدن ولی ما هنوز سهمیه کارمان را تمام نکرده بودیم. بعضی از خطوط کار تولید را تمام کرده و برای استراحت رفتند. ساعت 6:30 شد اما ما هنوز 900 قطعه تکمیل نشده داشتیم. با سرعتی که ما داشتیم می‌بایست تا ساعت 9 کار کنیم تا تکمیل شوند. سرکارگر گفت که تا کار را تمام نکنیم نمی‌توانیم برای استراحت برویم اما ما از خستگی دیگر قادر به کار نبودیم. تازه رئیس گروه هم بما گفت که باید سریع‌تر کار کنیم. یکی از دخترها گفت که من دیگر رمقی ندارم. دختری از خط تولید دیگر نه می‌توانست بایستد نه می‌توانست راه برود. سرگروه تهدیدش کرد که اگر الان محل کارت را ترک کنی من آن را به حساب غیبت بدون اجازه می‌نویسم و بتو پولی پرداخت نخواهد شد. تحت چنین فشاری دختر برای استراحت نرفت و مجبور شد به کار ادامه دهد. ساعت 7 صبح شد و ما هنوز کار را تمام نکرده بودیم. همه بی‌حال بودند. من تقریباً درهم شکسته شده بودم. 7:28 دقیقه درحالی که هیچ رمقی نداشتیم سرکارگر بما اجازه داد که کارگاه را ترک کنیم. سپس من به سمت اتاقم رفتم. توی راه حس می‌کردم که بدنم خیلی سبک شده و تلوتلو می‌خوردم و نمی‌توانستم راه بروم. هیچگاه چنین مشتاقانه میل به خوابیدن نداشتیم. وقتی به اتاقم رسیدم روی تخت افتادم و دیگر چیزی نفهمیدم. بخواب رفتم.

ساعات کار بیش از اندازه طولانی

- 103 ساعت در هفته، کار کارگران در کارخانه

- شیفت های کاری 13-14-15 معمول، از 8 صبح تا 9 یا 10 یا 11 شب.
- کار هفتگی هفت روزه، ماه ها کار بدون یک روز تعطیلی
- گاه کار شبانه روزی با شیفت 23 و نیم ساعته
- اضافه کاری اجباری 489% بالاتر از حداکثر ساعات کار در چین

معمولا کارگران کارخانه اسباب بازی سازی مجبورند مشقت سه یا چهار ساعت اضافه کاری روزانه را با کار از 8 صبح تا 9 یا 10 شب تحمل کنند. بخش پایانی تولید و رنگرزی به طور معمول با شیفت 14 ساعته کار می کند گرچه سایر بخش ها اجازه دارند "زودتر" یعنی در ساعت 9 شب کار را تعطیل کنند.

هیچ برنامه ریزی ای برای تعطیل هفتگی وجود ندارد. اگر کارگری شانس بیاورد یک روز تعطیل در ماه با حقوق دریافت خواهد کرد. وگرنه باید کارگران ماه ها بدون حتی یک روز استراحت کار کنند. وقتی که کارگران مجبور به کار کردن در شیفت شبانه روزی هستند، به آن ها اجازه داده می شود که روز بعد کار نکنند. بعضی ازین شیفت ها از 8 صبح تا 7:30 صبح روز بعد است یعنی کار 23 و نیم ساعته است.

در شلوغ ترین دوره های کاری- که در حال حاضر بین ماه مه تا ژوئن است - به طور عادی کارگران باید از ساعت 8 صبح تا 11 شب کار کنند یعنی یک شیفت 15 ساعته روزانه که شامل 5 ساعت اضافه کاری شبانه است. گزارش شده که هم چنین کارگران در ماه مه شیفت کاری 18 تا 19 ساعته یعنی از 8 صبح تا 2 یا 3 صبح روز بعد دارند. حتی در تعطیلات آخر هفته که مفروض است که روزهای تعطیلی کارگران باشد آن ها به طور معمول تا ساعت 10 شب برای کار در کارخانه نگه داشته می شوند. اما در بعضی دیگر از کارخانه ها کارگران اجازه ندارند "زودتر" از 5 بعد از ظهر کارخانه را ترک گویند.

در حال حاضر کارخانه آنقدر مشغول است که بخش کافه تریا غذا را به صورت بسته بندی به کارخانه می فرستد به ویژه برای بخش قالب

ریزی تا کارگران بتوانند وقت استراحت نهار و رفت و برگشت را برای کار کردن ذخیره کنند. به این طریق زمان استراحت و صرف غذا از یک ساعت به نیم ساعت کاهش داده می شود.

در خلال چنین دوره های شلوغ کاری، کارگران هفتگی 103 ساعت در کارخانه هستند، در حالی که عملاً کار 89 ساعت به اضافه 49 ساعت اضافه کاری است که از حد قانونی کار 489% فراتر می رود. از دوشنبه تا جمعه کارگران روزانه 15 ساعت در کارخانه هستند در حالی که 13 ساعت آن را کار می کنند. در شنبه و یکشنبه شیفت روزانه 14 ساعته است یعنی از 8 صبح تا 10 شب که 2 ساعت برای نهار و شام استراحت دارند. همه اضافه کاری ها موکداً اجباری است.

شیفت کاری عادی 14 تا 15 ساعته:

8 تا 12 ظهر، چهار ساعت کار، 12 تا 1 بعد از ظهر یک ساعت وقت نهار، 1 تا 5 بعد از ظهر چهار ساعت کار، پنج تا شش بعد از ظهر یک ساعت برای شام، شش تا 10 یا 11 شب چهار یا پنج ساعت اضافه کاری.

حتی زمانی که کارخانه در دوره کار آهسته است کارگران 8 ساعت در روز و هفت روز در هفته باید کار بکنند که می شود 56 ساعت که شامل 16 ساعت اضافه کاری است که 93% از اضافه کاری قانونی چین فراتر می رود. طبق قانون کار چین ساعات کار 8 ساعت در روز و 5 روز در هفته و کلاً 40 ساعت کار در هفته است. طبق قانون اضافه کاری ماهانه نمی تواند از 36 ساعت بیشتر باشد.

کارگر شماره 2 کارخانه اسباب بازی سازی ارنی از استان گانگسی: کارگر 16 ساله که 13 تا 14 ساعت در روز و هفت روز هفته کار می کند و دستمزدش تنها 43 سنت در ساعت است. دستمزدش 31% کمتر از حداقل دستمزد قانونی 62 سنت است] . . . گاهی شیفت کاری تا 19 ساعته دارد که از 8 صبح تا 5 صبح روز بعد است . . . خسته و بی حوصله است . . . در اتفاقی شلوغ سکنی دارد و برای صبحانه حریره برنج می خورد.

وي مي گويد: " معلم من ما را براي کار در اين جا سازمان دهی کرد. در کل ما بيش از صد نفریم . . . آن هايي که آمده اند براي تحصيل در دبیرستان تکنولوژی ثبت نام کرده اند. ما همه 16 ساله يا بيشتریم.

" بما 3 ار.ام.ب. چيني [يا 43 سنت آمريکايي] در ساعت پرداخت مي شود. اما معلم ما فقط ماهانه 100 تا 200 ار.ام.ب. را به ما مي دهد] 14.40 تا 28.80 دلار آمريکايي] و بقيه پول را بر مي دارد. آنها مي گویند که به حساب شهریه مدرسه مي رود. [مبلغ شهریه براي هر ترم 1100 تا 1500 ار.ام.ب. يعني 158.40 تا 216 دلار آمريکايي است.] آن ها هم چنين ماهانه 50 ار.ام.ب.[7.20 دلار] از دستمزد ما را به عنوان " هزینه مدیریت" برمي دارند.

" کار کردن در اين جا براي کسل کننده است. ساعات کار طولاني است، 13 تا 14 ساعت در هرروز هفته. سرکارگر مي گويد که سفارشات اين روزها فوري است. بنا براین بايد تمام ساعات کار کنیم. شب گذشته ما تا 5 صبح کار کردیم[یک شيفت 19 ساعته]. بعد از کار کردن طولاني مدت در کارگاه، من احساس مي کنم که خيلي خسته ام.

" غذا خوب نيست. هيچ روغني در غذا نيست. صبحانه فقط حريره برنج داريم و نوعي کلوچه بخاريز. هيچ کدامشان خوشمزه نيست. به ندرت غذاي گوشتي داريم. " شرايط در اتاق محل زندگي ما خيلي بد است. اکنون ما شش نفره یک اتاق داريم. ما مجبوريم در توالت حمام کنيم."

از کارگران خواسته مي شود که هنگام ورود به کارخانه هم کارت بزنند و هم کارت را به رئيس گروه بدهند تا امضا کند. اگر نماينده هايي از Sesame Street, K'NEX يا Hasbro ديدار غير منتظره اي از کارخانه توليد اسباب بازي کاي دا داشته باشند، ممکن است که قادر باشند اين رکوردهاي زماني واقعي را بدست آورند. (اگر حسابري شرکت از قبل در جريان کار باشد، دستکاري در دستمزد کارکنان و رکورد ساعات براي مدیریت کارخانه، خيلي عادي است.)

سفارش 34 ميليون اسباب بازي و ساير توليدات از چين.

در فاصله 7 ماه بين ژوئن و نيمه دسامبر 2007 بيش از 34 ميليون اسباب بازي و يا ساير توليدات ساخت چين توسط کمپاني هاي

آمریکایی سفارش شد. هرال د تریبون بین المللی، بلومبرگ نیوز، 21 دسامبر 2007.

آگهی پخش شده اسباب بازی "ارنی" سزام استریت در 15 جولای 2008 - ساخت سوئیت شاپ های چینی-

قوطني هاي كلاهک دار مخصوص کودکان "ارنی" سزام استریت، ساخت و تولید توسط K'NEX در چین؛ در 15 جولای 2008 بیازار عرضه خواهد شد و قیمت خرده فروشی آن 99.10 دلار خواهد بود. **دستمزدها:** کارگران به طور سیستماتیک با نصف دستمزد های قانونی، فریب داده می شوند.

- به کارگران موقت که حدود 60 تا 70 درصد نیروی کار را تشکیل می دهند، ساعتی 43 تا 50 سنت دستمزد پرداخت می شود که 19 تا 31% زیر حداقل دستمزد قانونی که 62 سنت در ساعت است قرار دارد- که تازه خودش با سطح دستمزد برای امرار معاش نزدیک نیست. بعد از کسر مقادیر مربوط به اتاق محل خواب و پانسیون- که شرحش رفت- پولی که آن ها می توانند به خانه ببرند ساعتی 28 تا 35 سنت است.

- با شمول اضافه کاری اجباری و به طور معمول با پرداخت 53% دستمزد قانونی به آن ها، کارگران فریب داده می شوند ، و به این طریق آن ها برای یک کار 89 ساعت در هفته به جای این که به طور قانونی 77.84 دلار مزد بگیرند فقط 36.55 دلار بدست می آورند. حتی کارگرانی که به طور مستقیم توسط کارخانه استخدام شده اند نیز سرشان با 49% دستمزدی که به آن ها تعلق می گیرد کلاه گذاشته می شود و به جای دریافت ماهانه 77.84 دلار فقط 39.88 دلار دریافت می کنند.

- مدیریت کارخانه با نپرداختن دستمزد قانونی، ماهانه 104,000 دلار سر این کارگران فقیر کلاه می گذارد.

- با وجود این شیفت فرساینده دائمی 13 تا 15 ساعته، هفت روز در هفته و زندگی در اتاق هایی با امکانات ابتدایی

کارگران گزارش می کنند که تنها می توانند بین 10 تا 29.13 دلار در هفته پس انداز کنند.

- مدیریت کارخانه به طور غیرقانونی یک ماه دستمزد این کارگران را پیش خود گرو نگه می دارد.

سر همه کارگران کلاه گذاشته می شود:

حداقل دستمزد قانونی در ناحیه بوآن شهر شنسن جایی که کارخانه اسباب بازی سازی کای دا قرار دارد 750 ار.ام.ب. یا 108 دلار در ماه است. و این دستمزد برای 40 ساعت کار قانونی در هفته است.

حداقل دستمزد قانونی (750 ار.ام.ب.)

62 سنت در ساعت؛ 4.97 دلار برای یک روز (8 ساعت)؛

83.24 دلار در هفته (40 ساعت)؛

80.108 دلار در ماه، 296.00، 1 دلار در سال

(هر 6.9444 ار.ام.ب. = 1 دلار آمریکا) / وال استریت جورنال،

(29 ماه مه 2008)

کارگر شماره 3 ارنی: اضافه کاری اجباری، هفت روز کار در هفته.

.. احساس خستگی بسیار ... می خواست کار را ترک کند اما بخاطر اندکی پس انداز نمی توانست.

" من در بخش پایانی مونتاژ کار می کنم. ساعت ها خیلی طولانی هستند و دیر می گذرند. هر روز من مجبور به کار کردن 11 و 12 ساعته هستم. الان کارخانه در دوره تولید سفارشات فوری است، به همین دلیل اضافه کاری ها بویژه طولانی هستند. من نمی توانم خوب استراحت کنم. به همین دلیل احساس خستگی می کنم. من ماهانه 900 تا 1100 ار.ام.ب کسب می کنم [129 تا 144 دلار آمریکا].

[تذکره: این کارگر مجبور بود 77.6 ساعت در هفته کار کند که شامل 37.6 ساعت اضافه کاری اجباری بود و درآمدش در نهایت می بایستی 66.07 برای یک هفته و 286.30 دلار در ماه باشد. اما به او یک میانگین ماهانه 136.80 دلار پرداخت می شد که از نصف در آمد قانونی ای که به او تعلق می گرفت کمتر است.]

درست است که اضافه کاری در حال حاضر طولانی است. الساعه احساس خستگی می کنم. من دوبار استعفا نوشته ام و هر دو بار رد شده

است. [تذکره: اگر او بدون اجازه کار را ترک کند، کارفرما یک ماه دستمزد او را که گرو نگه داشته است به عنوان تنبیه برخواهد داشت.]
"من چیزی در باره قانون کار نمی دانم. وقتی که به این جا آمدم، قراردادی را امضا کردم. اما فقط یک کپی از قرار داد بود و کارخانه آن را پیش خود نگهداشت. " مخارج زندگی در شنسن خیلی بالاست. من اکنون پول چندان زیادی ندارم."

تمام اضافه کاری – که باید اجباری باشد – طبق قانون کار به 36 ساعت در ماه محدود است و باید حقوق و مزایای آن پرداخت شود. اضافه کاری طی هفته باید 150 % یا 93 سنت در ساعت پرداخت شود. به اضافه کاری در آخر هفته ها باید 200 % یا 1.24 دلار در ساعت تعلق بگیرد.

در کارخانه اسباب بازی سازی کای دا هر قانون مربوط به دستمزد به طور سیستماتیک نفوذ می شود.

قبلا ذکر شد که 60 تا 70 % کارگران بخش اسباب بازی سازی در کارخانه در استخدام شرکت های مختلف مقاطعه کار نیروی کار قرار دارند و توسط این شرکت ها به کارخانه کای دا اعزام می شوند. شرکت های مختلف مقاطعه کاری دستمزدهای مختلفی به کارگران می پردازند که از سه تا 2.3 تا 3.5 ا.م.ب. یا 43 تا 46 تا 50 سنت در ساعت متغیر است. همه این مقادیر زیر حداقل دستمزد قانونی که 62 سنت است قرار دارند. با پرداخت 12 تا 19 سنت در ساعت یا 19 تا 31 درصد دستمزد قانونی به کارگران قرارداد موقت، به طور سیستماتیک سر آن ها کلاه گذاشته می شود. حتی بدتر این که مزایای اضافه کاری کارگران قرارداد موقت به طور معمول غارت می شود. کارگران رسمی که مستقیما توسط کارخانه استخدام شده اند هم سرشان کلاه گذاشته می شود. کارگران رسمی حدودا نزدیک به حداقل دستمزد قانونی را دریافت می کنند اما اضافه کاری هایشان کم پرداخت می شود. مدیریت کارخانه اضافه کاری ها را با نرخ بیش از 5 ا.م.ب. یا 72 سنت در ساعت می پردازد. این نرخ زیر 93 سنت قانونی اضافه کاری روزانه و 1.24 دلار نرخ اضافه کاری آخر هفته می باشد.

برای کار در یک هفته 89 ساعته که در ماه های مه تا ژوئن معمول است، کارگران - هم رسمی و هم موقت - باید 77.84 دلار بدست آورند. دستمزد حداقل قانونی برای 40 ساعت کار قانونی هفتگی 83.24 است در حالی که برای 25 ساعت اضافه کاری طی هفته کاری باید 23.25 دلار و برای 24 ساعت اضافه کاری اجباری آخر هفته 29.76 دلار و در مجموع باید 77.84 دلار برای یک هفته و 31.37 دلار ماهانه دریافت دارند. مطمئناً این پول کلانی نیست که کارگران با یک متوسط دستمزد 87 سنت در ساعت که شامل 49 ساعت اضافه کار ضروری است دریافت می کنند.

کارگر شماره 4 تولید اسباب بازی ارنی: از لیانشن، سچوان استخدام کننده ها جوانان را که شامل تین ایچرها و حتی کودکان می باشند، از استان سچوان برای کار در کارخانه اسباب بازی سازی کای دا در جنوب چین با دستمزد 46 سنت در ساعت می آورند. " زمانی که ما آمدم هفت نفر بودیم. رئیس ما [پیمانکار نیروی کار] بود که ما را از شهر محل زندگی مان به اینجا آورد. ما به هرچه که او می گفت گوش می دادیم.

" من قبل از این که به این جا بیایم سال دوم دبیرستان بودم. " شهر محل زندگی ما خیلی فقیر است. کارگران بسیار زیادی توسط پیمانکاران دیگر به این جا آورده شدند. این کارخانه کارگران زیادی از منطقه ما دارد. آن ها توسط پیمانکاران مختلف به این جا آورده شدند. " نرخ ساعتی دستمزد 2.30 ار. ام.ب. در ساعت است [46 سنت]. [تذکره: حداقل دستمزد قانونی 62 سنت در ساعت است این بدین معنی است که سر این کارگر جوان نسبت به دستمزد قانونی اش ساعتی 26 سنت کلاه گذاشته می شود.]

" این جا تعدادی کودک هم کار می کنند. چند روز قبل [در اواخر آوریل 2008] گروه آن ها این جا را ترک کرد. " کار کردن بیرون از خانه بخوبی باقی ماندن در خانه نیست اما من جایگزین دیگری ندارم. خانواده من بسیار فقیر است. وقتی من خارج از محل زندگی امان کار کنم، می توانم مقداری پول برایشان بخرم."

کارگر دیگری (کارگر شماره 5) در باره کودکی که در کارخانه شان کار می کرد توضیح می دهد: او حدود 5 فوت و سه اینچ قد و حدود 95 پوند وزن داشت و نحیف بنظر می آمد."

[تذکره: دقیقاً در آوریل 2008 بود که یک روزنامه محلی در شهر گوانگ چو افشا کرد که صدها، اگر نه هزارها کودک از استان سچوان به جنوب چین یعنی جایی که آن ها تحت شرایط کار بردگی در تولید اسباب بازی یا سایر طرح ها نقل و انتقال داده شدند.]

صدها - اگر نه هزار ها - کودک به عنوان برده برای کار در کارخانه های تولید اسباب بازی و پوشاک چینی فروخته شدند.

در آوریل 2008 در روزنامه متروپولیس جنوب در شهر گوانگسو این قصه درج شد که صدها- اگر نه هزارها- کودک از مناطق فقیر منطقه اداری استان سچوان برای کارکردن در کارخانه های تولید اسباب بازی و پوشاک جنوب چین به عنوان بردگان کاری فروخته شدند. حدود اواخر آوریل مقامات دولتی اعلام کردند که بیش از 100 کودک را در کارخانه های شهر دونگوان باز یافتند. کودکان - 13 تا 15 ساله - مجبور شده بودند 70 ساعت در هفته با دستمزد متوسط 43 سنت در ساعت کار کنند در حالی که دستمزد حداقل قانونی در چین 62 سنت در ساعت است- که تازه خودش سطح دستمزد مناسبی برای تامین زندگی نیست. مقاطعه کاران نیروی کار در لیانگشان می باید کودکان را از مسافت بیش از 600 مایل در جنوب یعنی جایی که آن ها به کارخانه ها فروخته شده بودند به این جا منتقل می کردند.

طبق گزارش نیویورک تایمز (اول ماه مه 2008، " کودکان کار کشف شده در چین" نویسنده دیوید باربوزا)، " روزنامه (متروپولیس جنوب) می گوید که مقاطعه کاران نیروی کار و آژانس های کارپایی مشغول به کار در لیانگشان اغلب کودکان جنوب را انتقال می دادند و سپس آن ها را به کارخانه ها با مزایده های مجازی در استان گواندونگ؛ یکی از بزرگترین مراکز کارخانه ای و اسکان کارگران مهاجر چین، "می فروختند".

روزنامه نگاران می نویسند که " در برخی از کارخانه های مناطق ساحلی کودکان را به صف می کردند و بر مبنای وضعیت جسمی شان برای کار انتخاب می نمودند." متروپولیس جنوب در گزارش خود می

گوید که برخی از کودکان اگر از محل کار خود فرار می کردند، به مرگ تهدید شده بودند."

نمونه یک قرارداد کار بین مقاطعه کار و مدیریت کارخانه در زیر ارائه می شود: "پارتی آ (کارخانه) تضمین می دهد به پارتی ب (مقاطعه کار) ، که کارگران ماهانه 300 ساعت کار کنند. اگر پارتی آ به هر دلیلی نتواند به طور کامل ساعات کار شرط شده را استفاده کند، پول جبران کسری ساعات کار را برای پارتی ب تامین خواهد کرد. کارخانه نباید به هیچ وجه دستمزدها یا هر پول دیگری را مستقیماً به کارگران پارتی ب بپردازد؛ هر دو طرف آ و ب باید این ترتیبات را مخفی نگه دارند تا جلوی مشکلات غیر ضروری گرفته شود." (بولتن کارگری چین ، 21 مه 2008)

[تذکره: این قرارداد مستلزم یک کار هفتگی حداقل 70 ساعته است که شامل 30 ساعت اضافه کاری هفتگی می شود که از حد قانونی کار و اضافه کاری در چین 261 درصد بیشتر است.]

کار اجباری هفت روز در هفته و 89 ساعت در هفته (77.84 دلار در هفته / 337.31 دلار در ماه)؛ محاسبه آن به این شکل است: قانوناً 24.83 دلار برای 40 ساعت کار هفتگی، 23.25 دلار برای اضافه کاری هفتگی شامل 5 ساعت در هفته از دوشنبه تا جمعه که می شود 5 روز ضربدر 5 ساعت اضافه کاری روزانه = 25 ساعت در هفته سپس ضربدر 0.93 سنت برای هر ساعت اضافه کاری = 23.25 ، کار تمام وقت در آخر هفته شامل 12 ساعت در روز که می شود 24 ساعت برای دو روز شنبه و یکشنبه و سپس ضربدر 1.24 دلار برای هر ساعت کار آخر هفته = 29.76 دلار. با احتساب این ارقام در مجموع باید در پایان هر هفته 77.84 دلار و هر ماه 337.31 دلار تعلق بگیرد.

علی رغم کار تمام وقت در هر روز ماه، کارگران موقت گزارش می دهند که درآمد ماهانه شان تنها بین 900 تا 1100 ار.ام.ب. یا 40.158 دلار است که از نصف مقداری که به آن ها قانوناً تعلق می گیرد کمتر است. حتی اگر ما بالاترین دستمزد داده شده به کارگر موقت یعنی 1100 ار.ام.ب. را در ماه در نظر بگیریم تازه می شود

55.36 دلار در هفته يعني در بهترين حالت در هر هفته سر هر کارگر موقت 29.41 دلار کلاه گذاشته مي شود. آن ها مي بايد حداقل 84.77 دلار براي کار هفتگي 89 ساعته دريافت دارند نه 55.36 دلاري که به آن ها پرداخت مي شود.

کارگران رسمي يا آن هايي که مستقيماً توسط کارخانه استخدام مي شوند نسبت به کارگران قرارداد موقت وضعيت اندک بهتري دارند. کارگران رسمي گزارش مي دهند که ماهانه 1100 تا 1200 ا.م.ب. يا 40.158 تا 80.172 دلار درآمد کسب مي کنند گرچه آن ها هم مجبور مي شوند هرروز از ماه را اضافه کاري انجام دهند. اگر ما بالاترين مقدار دستمزد دريافتي آن ها يعني 80.172 دلار را براي یک ماه و 88.39 دلار را براي یک هفته در نظر بگيريم بازهم چنين معني مي دهد که سر کارگران رسمي هم به طور هفتگي 97.37 دلار يا براي هر ساعت 49 سنت نسبت به دستمزد قانوني شان کلاه گذاشته مي شود يعني به جاي اين که به آن ها مطابق قانون هفتگي 84.77 دلار پرداخت شود تنها 88.39 دلار پرداخت مي شود.

غارت کارگران جوان شاغل در بخش اسباب بازي سازي مترادف است با ريخته شدن بيش از 100.000 دلار ماهانه به حساب مديريت. جنايت در کارخانه اسباب بازي کاي دا يعني جايي که 390 کارگر با قرارداد موقت کار هريک سرشان نسبت به دستمزد قانوني 29.41 دلار در هر هفته کلاه گذاشته مي شود در حالي که 210 کارگر رسمي اين کارخانه هر کدام هفتگي 96.37 دلار غارت مي شوند. در طول یک هفته مجموعاً کارگران قرارداد موقت مبلغ 16103 دلار و کارگران رسمي 7972 دلار غارت مي شوند که مجموع شان با هم مي شود هفتگي 24075 دلار. بدین طريق مديريت کارخانه با غارت کارگران فقير ماهانه 104324 دلار به جيب مي زند. مالک کارخانه در چين – يا هر جاي ديگر – فرشته نيستند که سر کارگران کلاه بگذارند و بخواهند غيب شوند. اداره کار منطقه اي در چين به هر دليلي در زمينه ي به اجرا گذاشتن قانون کار چين بسيار اهمال کارند. اما یک عامل بحراني ديگر در غارت کارگران عقب

نشینی های ثابت کمپانی های آمریکایی مثل K'NEX و Hasbro و Sesame Street است که مایل اند قیمت های پرداختی برای قراردادهای خود را بشکنند. آن ها هم در این غارت مسئولند. دستمزدی که به خانه برده می شود تنها 28 تا 35 سنت است. بعد از این که مدیریت کارخانه مبلغ 36 دلار را برای محل خواب و غذا کم می کند کارگران قرارداد موقت آن چه را که عملاً می توانند به خانه ببرند همین 28 تا 35 سنت در ساعت است. کارگران گزارش می کنند که در هفته تنها می توانند بین 9.97 تا 13.29 دلار پس انداز کنند. علی رغم همه این فداکاری هایشان، اجبار به کار 12 تا 13 ساعته در روز، هفت روز هفته، اغلب تمام ماه کارکردن بدون یک روز تعطیلی، زندگی در مسکن های پرجمعیت، خواب و تغذیه نامناسب، در بهترین حالت غذای بی مزه و محدود و کم، کارگران گزارش می دهند که باز هم قادرند تنها بین 9.97 تا 13.29 دلار پس انداز کنند و برای خانواده هایشان بفرستند. و بخاطر داشته باشید که آن ها اغلب 89 ساعت در هفته کار می کنند.

کارگران شرح می دهند که مخارج متوسط ماهانه شان که شامل غذایی مختصر، لوازم آرایش، تلفن به خانواده های شان، گاهگاهی خرید لباس، مخارج پزشکی و غیره حدود 79.20 دلار می شود. درآمد ماهانه کارگران کارخانه اسباب بازی سازی بین 158.40 تا 172.80 دلار است، این بدین معنی است که کارگران قادرند تنها 9.97 تا 13.29 دلار در هفته، 43.20 تا 57.60 دلار در ماه و 518.40 تا 691.20 دلار در سال پس انداز نمایند. مدیریت به طور غیرقانونی یک ماه دستمزد آن ها را گرو نگه میدارد. دستمزد کارگران همواره در بیست و پنجم ماه بعد پرداخت می شود که کاری غیرقانونی است. قانون کار چین می گوید که کارفرمایان نباید دستمزد کارگران شان را دیرتر از اولین هفته ماه بعد بپردازند. هم چنین کارگران هیچ فیش حقوقی یا چیزی که ثابت کند چگونه دستمزد شان محاسبه می شود دریافت نمی کنند.

پنجاه و نه درصد مشاغل مربوط به اسباب بازی سازی در ایالات متحده آمریکا از بین رفته است. تعداد شاغلین در صنایع اسباب بازی سازی ایالات متحده از 42300 شغل در سال 1993 به 17400 شغل در سال 2005 کاهش یافته است. در یک دوره 12 ساله در ایالات متحده آمریکا 24900 شغل در این رشته تولیدی خط خورد که می شود 59 درصد کل مشاغل این بخش.

کارگر شماره 8 ارني:(این جا سه نقطه ها از خود مطلب است.)

سالن غذاخوري کارخانه کثیف و غذا وحشتناک است . . . 600 کارگر در سوپ تخم مرغی که برای تهیه آن تنها 34 عدد تخم مرغ مصرف می شود سهیم هستند . . . موشها در سالن غذاخوري جولان می دهند.

" غذا خوب نیست. در بشقاب ها ي غذا اثری از چربی نیست. غذا مزه ای جز شورى نمک ندارد. سالن غذاخوري با آب و گریس پوشیده شده است. وسایل پخت و پز کثیف و سیاه هستند و چربی به آن ها ماسیده است. سوپ در یک تغاز بزرگ پخته می شود. تغاز هم کثیف است. تخم مرغ بسیار کمی در سوپ است. ممکن است تنها 34 تخم مرغ در کل سوپ بکار رفته باشد. اما کارگران زیادی [تخمینا 600 کارگر] در این غذا سهیم هستند. برای بقیه ما سوپ تنها شبیه آب است. موشها در سالن غذا خوري به این طرف و آن طرف می دوند."

یک کارگر دیگر (شماره 2) قبلا ذکر کرده است که " در غذای گوشتی بندرت گوشت دیده می شود."

[تذکره: سالن غذاخوري کارخانه در طبقه اول خوابگاه کارگران قرار دارد و در یک زمان می تواند 500 تا 600 کارگر را در خود جای دهد. هر وعده غذا سه نوع می تواند باشد – یک وعده غذای گوشتی

نامیده شده و دو وعده غذای گیاهی. برای صبحانه به کارگران حریره برنج و یک کماچ نان داده می شود. کارگران قرارداد موقت می توانند مجانی غذا بخورند در حالی که کارگران رسمی یا آن هایی که مستقیماً توسط کارخانه استخدام می شوند باید 200 ا.ر.م.ب. (28.80 دلار) در ماه برای غذا بپردازند.

"ارنی" در خط مونتاژ - عرق ریختن برای چندرغاز پول

K'NEX ادعا می کند که 95 درصد اسباب بازی هایش ساخت ایالات متحده هستند اما کارگران کارخانه کای دا در چین معتقدند که آن ها کل اسباب بازی های K'NEX را به علاوه اسباب بازی ارنی را تولید می کنند. کارگران می گویند که روند کار از بخش برش ماشینی شروع می شود یعنی جایی که پلاستیک برای کار به اندازه و شکل لازم بریده می شود [نوعی از پولی پروپیلین]. دیارتمان برش اگر همه ماشین ها درست عمل کنند و درکار باشند خیلی پرسرو صدا و تقریباً غیرقابل تحمل است.

تکه های بریده شده سپس به قسمت مونتاژ برده می شود. حدوداً 9 خط مونتاژ در کارخانه وجود دارد- وابسته به طبیعت عملیات- در هر خط مونتاژ بین 13 تا 40 کارگر کار می کنند. در خط "K'NEX", Erni " 20 و گاهیگاهی اندکی بیشتر کارگر کار می کنند. در آوریل و مه کارگران گزارش دادند که " حتی اکنون ما خیس عرق می شویم و تابستان بسیار بدتر خواهد بود" در کارخانه تنها چند پنکه دیواری وجود دارد و بعضی از آن ها شکسته و خراب اند.

سرکارگر گروه با کارگران جوان برای این که سریع کار کنند، اوقات تلخی می کند. یک کارگر مساله را این گونه توضیح می دهد: " وگرنه حرکت دائم خط تولید می خوابد. ما نمی توانیم اجازه بدهیم که تولیدات انباشته شوند. بنا براین باید سریع تر کار کنیم."

گاهیگاهی زمانی که کارگران سازنده اسباب بازی تا دیروقت برای کار نگهداشته می شوند به آن ها یک لقمه غذای حاضری داده می شود. کارگران می گویند "این لقمه خیلی کوچک است"، فقط یک فنجان چای و دوتکه نان به اندازه کف دست. و کیفیت آن خیلی پایین است.

هر خط مونتاژ با 20 یا در این حدود کارگر باید هدف تولید بین 800 تا 1200 اسباب بازی ارنی را در هر ساعت تکمیل و تمام کند.

کارگران ارني را مونتاژ نمي کنند، - زیرا این یک اسباب بازی ساخته شدني است و کودکان ایالات متحده و اروپا قطعات آن را خودشان به هم وصل مي کنند - بلکه قطعات لازم را مرتب مي کنند، آن ها را در جعبه قرار مي دهند، آن ها را بسته بندي مي کنند و سپس اسباب بازی ارني کامل بسته بندي شده را در جعبه هاي بزرگ براي حمل قرار مي دهند. اساسا کارگران باید در هر یک يا یک و نیم دقیقه یک اسباب بازی را تکمیل کنند. براي یک کارگر جوان قرارداد موقت با کسب درآمد 43 سنت در ساعت، این کار يعني این که به او براي هر اسباب بازی ارني اي که تکمیل مي کند بين 7 دهم سنت تا یک پني پرداخت خواهد شد.

[Elmo] یک کیت ساختماني اي که در کارخانه اسباب بازی ساري کاي دا ساخته مي شود. کمیته ملي کار تخمین مي زند که به طور تبییک براي هر کیت، 15 قطعه لازم است که باید بدرستي مرتب شود و در کیسه پلاستیکی گذاشته شود باضافه دو قطعه که در دستمال کاغذی نازک پیچیده مي شوند. این قطعات سپس در قوطي پلاستیکی دردار گذاشته مي شوند و در پایان در جعبه کشتي براي حمل قرار مي گیرند. به طور کلی روند کار شامل 19 عملیات مختلف است. این بدین معني است که یک خط مونتاژ با 20 کارگر به یک هدف تولید 800 تا 1200 اسباب بازی ارني در هر ساعت اختصاص دارد، هرکارگر باید به طور متوسط هر عمل را در 4 ثانیه، 950 را در یک ساعت و 12350 عمل را در طول یک شیفت کاری نوعا 13 ساعته تکمیل کند.

کارگر شماره 9 ارني از استان جیانگشی:

مراقبت هاي بهداشتی اولیه شامل حال کارگران غیرقانونی کارخانه اسباب بازی ساري کاي دا نمي شود. این کارگر پایش زخمی شد. " من از کلینیک کارخانه کمک طلبیدم. آن ها بمن گفتند که معالجه ات بیش از 300 ار.ام.ب. [20. 43 دلار] خرج برمي دارد. جواب دادم من در حال حاضر پول ندارم. بنابراین مرا درمان نکردند. از داروخانه چند مرهم خریدم. پای مجروحم را در آب نمک غوطه ور مي کنم." [تذکره: قانون کار چین در کارخانه کاي دا يعني جايي که اسباب بازی "ارني" ساخته مي شود نقض مي شود. طبق قانون مدیریت باید همه

کارگران را در سیستم بیمه تامین اجتماعی دولتی، بیمه حوادث ضمن کار، بهداشت، و پرداخت مرخصی زایمان و یک بیمه بیکاری کوچک و بازنشستگی وارد کند. مدیریت با عدم پرداخت به سیستم تامین اجتماعی سرکارگران کلاه می گذارد و کارگران را بدون حتی مراقبت های اولیه پزشکی به خود وا می گذارد - باوجود اضافه کار کردن هر روز ماه - کارگران پول کافی برای تامین مراقبت های بهداشتی ندارند.]

طبق قرارداد کارگران در مساکن ابتدایی شرکت زندگی می کنند

کارخانه اسباب بازی سازی کای دا یک ساختمان خوابگاه شش طبقه برای کارگران دارد. رستوران در طبقه اول قرار دارد. طبقه دوم، سوم و چهارم خوابگاه کارگران مرد است و کارگران زن در طبقه پنجم و ششم سکنی دارند. هشت کارگر در یک اتاق شریک اند و در تخت های دوطبقه فلزی که به دیوار وصل شده است می خوابند. میز و صندلی یا چیز دیگری در اتاق وجود ندارد. کارگران یک تکه پلاستیک یا تکه پارچه کهنه ای را جلوی تخت خود آویزان می کنند تا یک فضای خصوصی در پشت آن برای خود ایجاد کنند. اتاق ها توالت و دستشویی ندارد. بیش از 100 کارگر در هر طبقه به شراکت زندگی می کنند. کارگران گزارش می دهند که خوابگاه خیلی تمیز نیست. در هر طبقه یک توالت و دوش عمومی وجود دارد که در آن شش غرفه ی توالت و دوش وجود دارد. این دوش ها و توالت ها جدا نیستند بلکه در یک غرفه کنار هم قرار دارند. با تخمین 120 کارگر در هر طبقه باید هر 20 کارگر در یک توالت و دوش مشترک باشند.

کارگران قرارداد موقت پولی نمی پردازند، در حالی که کارگرانی که مستقیم توسط کارخانه استخدام می شوند باید ماهانه برای اجاره خوابگاه 50 م.ا.ر.ب. یا 20.7 دلار بپردازند.

اکثریت عظیم شرکت های اسباب بازی آمریکایی و اروپایی ادعا می کنند که کدهای داوطلبانه ای را برای ارتباط و نظارت تصویب کرده اند تا ببینند آیا همه قوانین مربوط به کار در طرح هایی که به قرارداد می گذارند رعایت می شود یا نه. چنین کدهای داوطلبانه ی نظارتی در بهترین حالت موارد استفاده محدودی دارد اما در کارخانه کای دا

کارگران هرگز چيزي در باره ي چنين کدي براي ايجاد رابطه که مفروض است از حقوق آن ها حمايت کند نشنيده اند.

کارگران جوان در چين "ارني" را دوست ندارند

وقتي که از یک کارگر اسباب بازي سازي جوان سؤال کنيم وي احساس خود را به "ارني" اين گونه توضيح مي دهد: "تصور کنيد اگر یک کارگر مجبور به کار کردن بيش از 10 ساعت در روز و روزها پشت سرهم براي یک دستمزد فقط چند صد ار.ام.ب. در ماه در رابطه با یک اسباب بازي باشد، فکر مي کنيد که آيا او به اسباب بازي علاقمند خواهد بود؟ در پاسخ به سؤال اين که آيا مايليد چيزي به مردم در ايلات متحده يا اروپا که مي خواهند اسباب بازي "ارني" را بخرند بگوئيد؛ او مي گويد: "توليدي که در دست شماس، توليد کار پرزحمت بيش از ده ساعت، بدون توقف ماست. ما اميدواريم زماني که شما با اين اسباب بازي ها بازي مي کنيد، به آن عرق و اشک هايي که ما به خاطر ساختن اين اسباب بازي ها پرداخت کرده ايم هم بينديشيد." در رابطه با قيمت "ارني" او بلافاصله پاسخ مي دهد: "هميشه مي خواهم قيمت اين اسباب بازي را بدانم. اغلب فکر مي کردم بين 40 تا 50 ار.ام.ب. يا 5.76 تا 7.20 دلار باشد. اما انتظار نداشتم اين قدر گران يعني 76.32 ار.ام.ب. يا 10.99 دلار باشد. اين را نمي توانم باور کنم که چيزي که ما در چند ثانيه مي سازيم مي تواند قيمتش برابر با دستمزد چندين روز ما باشد. آن ها چقدر سود مي خواهند از قبل ما کسب کنند؟"

[در حقيقت 10.99 دلار خرده فروشي اسباب بازي ارني معادل دستمزد بيش از سه روز کارگر نوعي است که ساعتی 46 و نيم سنت دريافت مي کند با وجود اين حقيقت که کارگر 50 اسباب بازي ارني را در یک ساعت و بيش از 650 عدد را در یک روز توليد مي کند. به کارگر در ازاي هريک از اين اسباب بازي تنها یک سنت پرداخت مي شود.]

چيزي که اصلاً قابل قبول نيست اين است که سزام استريت، ک.نکس و هاسبرو ادعا مي کنند که آن ها با "کد" قوي ارتباطي و نظارت

سخت‌شان بر کارخانه کای دا در طول ماه‌های طولانی اگر نه سال‌ها، همه چیز را قبلاً به کفایت انجام داده‌اند

چین به صادرات اسباب‌بازی سوبسید می‌پردازد. حکومت چین از یک سیستم مالیاتی ارزش افزوده یا وات VAT استفاده می‌کند که برای ارزش افزوده‌ای که نتیجه تبادل یا دگرگونی در پروسه می‌باشد، وضع شده است. برای مثال ارزش افزوده نوعی در تولید اسباب‌بازی برای قالب ریزی و برش قطعات، رنگ آمیزی، مونتاژ و بسته‌بندی معمولاً مالیاتش با نرخ پایه برابر با 17 % است. اما حکومت مرکزی برای رشد صادرات و انگیزه برای صادرات اسباب‌بازی یک تخفیف 11 درصدی روی مالیات ارزش افزوده آن‌ها داده است. این یعنی که اگر کمپانی اسباب‌بازی‌ای به قیمت یک میلیون دلار را بوسیله خطوط کشتیرانی چین به ایالات متحده صادر کند، به جای این که نرخ ارزش افزوده پایه‌ای 17 درصد را بپردازد یعنی مالیاتی به اندازه 170.000 دلار به دولت بپردازد، دولت 11% تخفیف داده شده را به کارخانه بازخواهد گرداند که می‌شود مبلغ 110.000 دلار. در پایان صادرکنندگان اسباب‌بازی با نرخ تخفیفی 6% مالیات می‌پردازند که می‌شود 60.000 دلار. حکومت چین تخفیف مالیاتی را برای ایجاد انگیزه در افزایش صادرات مورد استفاده قرار می‌دهد. سپس این اسباب‌بازی ساخته شده در چین به صورت بدون مالیات به ایالات متحده وارد می‌شوند.

کاربردگی - بعلاوه کار کودکان - در کوره‌های آجرپزی چین

در ماه مه 2007 صدها کارگر - بعلاوه کودکانی که ربوده شده بودند - کوره‌های آجر پزی در قسمت شمال و مرکز چین ازجایی که آن‌ها به عنوان کاربردگی نگهداشته شده بودند، نجات یافتند. یکی از این بردگان کاری ژانگ سابوی 16 ساله بود که فریب یک قاچاق‌کننده نیروی کار برای کار در کوره‌های آجر پزی شانگهای مونیسیپالیتی ییونگی را خورده بود. او مجبور بود در آن جا روزانه 16 ساعت در هفت روز هفته کار کند بدون این که مزدی به او پرداخت شود. بعد از سه ماه کار ژانگ سابوی 16 ساله مزدش را طلب کرد؛ به جای این که مزدش پرداخت شود رئیس او را کتک زد و در بیابانی که حرارتش زیر صفر درجه بود و برف می‌بارید، رها کرد. قبل از این که نجات

یابد ژانگ 16 ساله هر دو پایش را به خاطر سرما زدگی شدید از دست داد. تا کنون او حتی یک پنی از آن چه که خود طلبکار بوده یا هر نوع خسارتي از رئیس برده دار یا حکومت دریافت نکرده است) بولتن کارگري چین، 21 ماه مه 2008).

اطلاعات مربوط به کمپانی

مشخصات کمپانی K'NEX

ک.نکس یک مجوز رسمي براي اسباب بازي سزام استريت است. اسباب بازي هاي ک.نکس اکثرا به خرده فروشي هاي ايالات متحده از قبيل وال-مارت، اسباب بازي هاي Us, R' و تارگت، در فروشگاه اينترنتي کمپانی؛ و توزيع بين المللي فروخته مي شوند. ک.نکس هم چنين مجوزي است براي هاسبرو لينکلن لوک.

در انگليس اسباب بازي فروشي *Entertainer Ltd.* بزرگترين توزيع کننده توليدات اسباب بازي ک.نکس است. . . اسباب بازي هاي ک.نکس در 45 کشور سراسر جهان فروخته مي شود. کمپانی ک.نکس مي گوید که 95 درصد توليد اسباب بازي ها در 223.000 کارخانه اش در هاتفیلد ساخته مي شود اما بسياري از اين اسباب بازي ها بعدا براي مونتاژ به چين حمل مي شوند. ک.نکس متعلق به گروه *Rodon* است. ک.نکس فلسفه تجاري اش را اين طور توضيح مي دهد: " ما معتقديم که کمپانی مي تواند در نهايت موفقيت آميز باشد زيرا با روش مسئولانه اجتماعي زيست محيطي رفتار مي کند." " ما معتقديم که کمپانی در فراهم ساختن یک محيط کار سالم و خوب و فرصت براي رشد و يادگيري مسئوليت دارد."

مشخصات سزام استريت:

کارگاه سزام، نيورک . . .

سزام استريت در سال 1969 تاسيس شد. امروزه سزام استريت بيش از 140 پيمان کار دارد که مجوز توليد اسباب بازي هاي سزام استريت و ساير توليدات را دارد که ک.نکس يکي از آن ها است. در سال 2007 برطبق گزارش مالي شرکت، سزام استريت 52.349.000 دلار درآمد داشت که بيش از درآمد قراردادهای تاکنوني بود.

سزام استریت خود را یک شرکت "غیرانتفاعی" می نامد و برای توضیح این مساله می نویسد که: ما به عنوان یک شرکت غیرانتفاعی درآمدی را که از طریق شرکای رسمی و با مجوزمان کسب می نمائیم، دوباره سرمایه گذاری می کنیم. ... بنا براین هرزمان که شما محصولی از ما را می خرید نه تنها به کودک خود کمک می کنید بلکه به کودکان سراسر جهان کمک می کنید که بالاترین توان خود را کسب کنند!!

کارگران جوان، به علاوه تعدادی از کودکان که در تحت شرایط ناگوار استثماري کارخانه کاي داي شنسن چین اسباب بازي هاي سزام استریت را توليد می کنند، مسلماً با این بیانیه شرکت سزام استریت موافق نخواهند بود. این کودکان می دانند که با بالاترین توان شرکت استثمار می شوند و کودکی شان و توان شان برباد می رود. دنیای سرمایه داری دنیای دروغ های شاخ و بال دار است. دنیایی که در آن میلیاردها انسان کارگر توسط این شرکت های غیرانتفاعی- مگا کنسرنها-!! هم با خشن ترین شیوه ها و هم با پنبه سربریده می شوند و به اندازه قطره های خونشان صفرهای جلوي سرمایه افزوده می گردد. همه چیز دنیای سرمایه داری وارونه است. تخریب زندگی انسان ها می شود انسان دوستی و تخریب محیط زیست می شود مسئولیت زیست محیطی.

*_

سوئیت شاپ به کارگاه هایی گفته می شود که در آن برای استثمار هرچه وحشیانه تر از کارگران، به طور غیرقانونی کارگران را بدون قرار داد کار و گاه حتی گرفتن ضمانت مالی به کار می گمارند. استفاده از کار کودکان و استفاده از کار شبه بردگی از جمله شیوه های آن هاست.

منبع:

Nightmare on Sesame Street
Ernie Toy made in chinese Sweatshop
Charles Kernaghan, Barbara Briggs,
Jonathann Giammarco, James Saylor,
Danielle Rosenthal

July 2008

برگشت به صحنه جنایت*

توضیح در باره مقاله:

ترجمه این مقاله همراه با ناهید روشن انجام گرفت.

این قطعه از فصل دوم جدیدترین کتاب نوام چامسکی Failed States : سوء استفاده از قدرت و تجاوز به دموکراسی توسط تام دیسپتچ تهیه شده است.

در سال 2002 آلبرتو گونزالس مشاور کاخ سفید تذکاريه‌اي در رابطه با شکنجه توسط دپارتمان قضايي مشاوره قانوني (OLC) به بوش داد. "همان طور که توسط متخصص قانون اساسي سنفورد لوینسون نوشته شد: اعمالی شکنجه محسوب می‌شوند که فوق العاده فرد را مورد آزار قرار دهند . . . دردهای جسماني وقتي شکنجه محسوب می‌شوند که ناشی از مجروحیت جدي جسماني مثل نقص عضو، از کارافتادگی عضوي و یا حتي مرگ باشند." لوینسون ادامه می‌دهد که به نظر جی بایبی رئیس او. ال. سی. هر عملی که کمتر از این شدت داشته باشد از نظر تکنیکی شکنجه محسوب نخواهد شد. می‌شود آن را عمل ضد

انسانی و رفتار حقیرکننده در نظر آورد که به نظر مشاوران حقوقی بوش بی اهمیت هستند.

گونزالس در ادامه توصیه هایش به بوش برای این که بتواند کنوانسیون ژنو را علی‌رغم این که بالاترین مقررات پذیرفته شده دنیاست و اساس و پایه حقوق بین الملل در زمان حاضر است، زیر پا بگذارد عقیده دارد که این قوانین " عجبت " و " کهنه " هستند و می‌شود آن‌ها را زیر پا گذاشت. او به بوش خاطرنشان می‌کند که این قوانین " به طور قابل توجه ای پیگرد قانونی اعمال جنایتکارانه داخلی را زیر عمل جنایت جنگی کاهش می‌دهد. " { یعنی این موارد داخلی جزو جنایات جنگی محسوب نمی‌شوند. م } این ماده در سال 1996 به تصویب رسید و برای کسانی که کنوانسیون را رعایت نکنند " جریمه سنگینی " در نظر گرفته است: " اگر فرد در اثر شکنجه بمیرد " برای شکنجه‌گر جریمه مرگ است. گونزالس نامزد پست دادستان عمومی بود و ممکن بود حتی نامزد مقام ریاست دادگاه عالی قضایی شود اما حوزه انتخاباتی بوش او را به عنوان کسی که " خیلی لیبرال " است، قبول نکرد.

چگونه شهری را برای حفظش ویران می‌کنیم

توصیه قانونی گونزالس به بوش برای حفظ او از پیگرد قانونی زیر پا گذاشتن ماده جنایت جنگی، به نظر عالی می‌آمد. ولی طولی نکشید که مورد دیگری پیش آمد که سر و صدایش و اهمیتش از مورد شکنجه شدید تر و جدی‌تر بود. در نوامبر 2004 نیروهای اشغال‌گر آمریکایی دومین حمله بزرگ خود را به فلوجا آغاز نمودند. مطبوعات به طور مستند آن را به عنوان یک جنایت بزرگ جنگی گزارش کردند. حمله با بمباران شروع شد تا همه مردم، به جز مردان شهر را ترک کنند، به همین سبب مردان بالاتر از 40 سال را که قصد ترک شهر را داشتند برگرداندند. این نقشه شبیه نقشه اولیه کشتار صرب‌نیکا بود. فرقی این بود که صرب‌ها زنان و کودکان را به جای این که بمباران کنند تا مردم از ترس شهر را ترک کنند، سوار کامیون نمودند و از شهر بیرون بردند. در زمانی که بمباران مقدماتی در حال انجام بود یک خبرنگار عراقی به نام نرمن ال-مفتی گزارش می‌کرد از " شهر مناره‌ها [که] شادی می‌پراکند به خاطر زیبایی، آرامش، آب فراوان و سرسبزی اش . . . شهری تابستانی برای مردم عراق بود [جایی که مردم] برای

تفریحات و شنا در دریاچه هابانیا و خوردن یک وعده کباب به آن جا می رفتند. اودر حال تعریف این چیزها بود که قربانیان این بمباران ها شامل زنان باردار و کودکانی که قادر به فرار نبودند و خیلی های دیگر و گاه تمام افراد خانواده کشته شدند، زیرا که شهر محاصره و راه فرار مسدود شده بود.

ال- مفتی از مردم شهر می پرسید که آیا جنگجویان خارجی درفلوجا بودند. یکی جواب داد که " شنیده است که جنگجویان عرب در شهر بودند ولی او هرگز آن ها را ندیده بود." " سپس او شنید که آن ها شهر را ترک کرده بودند. " بدون توجه به انگیزه آن جنگجویان، این بهانه ای به دست امریکا برای حمله به شهر و کشتار مردم داد." او ادامه داد " این حق ماست که مقاومت کنیم." دیگری گفت که " بعضی از برادران بین ما بودند. وقتی حمله شدید شد ما از آن ها خواستیم ما را ترک کنند و آن ها رفتند و بعد او از خودش پرسید: " چرا آمریکایی ها به خود حق می دهند که انگیس، استرالیا و ارتش های سایرکشورها را به کمک بطلبند، اما ما حق گرفتن کمک را نداشته باشیم؟"

جالب خواهد بود اگر توجه کنیم که این سؤال بارها در گزارشات گزارشگران غربی تکرار شده است. یا چه قدمشابه همین سؤال در دهه 1980 توسط مطبوعات شوروی در رابطه با افغانستان مطرح شد. چندین بار واژه ای شبیه " جنگجویان خارجی" در ارتباط با اشغالگران ارتش شوروی به کار برده شد. چندین بار گزارشگران و تحلیلگران گمراه از غرور، تنها سؤال ممکن برایشان این بود که " طرف ما" چه خوب عمل می کند، و چه انتظاری از " موفقیت مان " داریم؟ نیازی به پرس و جو و بررسی نیست. . . . حتی اگر سؤال ساده ای در باره اش بکنیم که چه می گذرد، اثبات " حمایت از ترور" یا " گناه همه مشکلات دنیا را به گردن امریکا و یا روسیه یا اقمار دیگرشان انداختن، کار ساده ای نخواهد بود.

بعد از چندین هفته بمباران، امریکا حمله زمینی به فلوجا را آغاز کرد. این کار با تصرف بیمارستان دولتی فلوجا شروع شد. صفحه اول نیویورک تایمز گزارش می داد که " بیماران و کارکنان بیمارستان توسط سربازان مسلح از اتاق ها بیرون رانده شدند. به آن ها دستور داده شد روی زمین بنشینند در حالی که ارتشیان مسلح دست های شان را از پشت می بستند"، عکسی این صحنه را نشان می داد. این صحنه به

عنوان یک دستاورد شایسته ارائه شده بود. " افسران می‌گفتند که این حمله سبب بستن مرکز تبلیغات جنگجویان یعنی بیمارستان فوجا شد، که بنا به گزارش مردم غیرنظامی در آن کشته شدند. " آشکارا چنین اسلحه تبلیغی ای دارای یک هدف گیری قانونی است به ویژه وقتی که " ارقام تلفات غیرنظامیان به حد گراف بالا باشد. " – این گراف است به دلیل این که رهبر ما چنین ادعا می‌کند – " مساله سر و صدای زیادی در داخل به پا کرد و منجر به بالا رفتن بهای سیاسی درگیری شد. " کلمه " درگیری " conflict حسن تعبیری برای حملات آمریکا است. وقتی ما در همان صفحه نیویورک تایمز می‌خوانیم که " آمریکایی‌ها سریعاً مهندسین را به عراق وارد می‌کنند تا که ویرانی‌هایی را که درگیری ایجاد کرده بازسازی کنند " – گویی که " درگیری " بدون هیچ واسطه‌ای مثل (هاریکون) خرابی به بار آورده است. بعضی از اسناد در ارتباط با فجایع بالا بدون توجه از نظر گذشتند، شاید آن‌ها هم به نظر عجیب و کهنه می‌آیند: برای مثال طبق کنوانسیون ژنو " به مراکز و بخش‌های متحرک و ثابت سرویس‌های درمانی نباید حمله شود، برعکس باید در هر شرایطی به وسیله دوطرف درگیری محترم شمرده و حراست و نگهداری شوند. " ازین رو صفحه اول بزرگترین روزنامه دنیا با مسرت جنایات جنگی‌ای را که به خاطر آن رهبران سیاسی می‌بایستی برطبق قانون آمریکا شدیداً مجازات شوند نشان می‌داد، اگر بیماران از تخت بیرون کشیده شده، دست بند زده شده به زمین انداخته شده و بمیرند، مجازات مرگ دارد. این مساله برای- شان شایستگی نداشت که در باره‌اش تحقیق جدی انجام گیرد یا به آن فکر شود. همین منابع خبری مهم بما گفتند که ارتش آمریکا " تقریباً به تمام اهدافش قبل از موعد تعیین شده دست یافته است. " به طوری که بسیاری از قسمت‌های شهر به ویرانه‌ای در حال سوختن و دود تبدیل شده بود. " اما این یک موفقیت صد در صد نبود. " شواهد کمی دال بر وجود حیوانات وجود داشت که نشان می‌داد " حیوانات " مرده در " لانه‌ها" شان یا در خیابان‌ها وجود داشت، " یک معمای حل نشده " نیروهای آمریکایی جسد زنی را در یکی از خیابان‌های فلوچا پیدا کردند اما می‌گویند معلوم نیست که آیا عراقی است یا خارجی. " ظاهر این مساله‌ای حیاتی است. "

صفحه اول روزنامه دیگری از زبان یک کوماندوی ارشد نیروی دریایی بیان می‌کند که حمله به فلوجا " باید در کتاب‌های تاریخ نوشته شود." شاید باید این طور شود. اگر هم (به کتاب تاریخ) برود، ما می‌دانیم که دقیقاً در چه صفحه‌ای از کتاب تاریخ باید آن را پیدا کنیم. شاید داستان فلوجا باید در کنار گروسنی [پایتخت ویران شده چینیا] ظاهر شود، شهری که همان سائز فلوجا را دارد با تصویری از بوش و پوتین که دارند به درون هم نگاه می‌کنند { هم دیگر را می‌کاوند.م } کسانی که همه این چیزها را تحسین یا تحمل می‌کنند می‌توانند صفحات مورد علاقه خود در تاریخ را انتخاب نمایند.

پوسته سوخته یک کشور

رسانه‌ها نظرشان در باره بمباران‌ها یکدست نبود. الجزیره رسانه قطری که مهم‌ترین کانال دنیای عرب است چون در تخریب فلوجا " برکشتار مردم غیرنظامی تأکید کرده بود، شدیداً توسط سردمداران آمریکا مورد انتقاد قرار گرفت." بعد در دوره آماده سازی انتخابات عراق با اخراج کانال { ال- جزیره } از عراق مشکل این رسانه‌ی مستقل حل شد.

ورای خبرهای آمریکا، " دکتر سمیع ال- جومالی شرح می‌دهد که چگونه هواپیماهای جنگی آمریکا بهداشت مرکزی را یعنی جایی را که او در آن کار می‌کرد بمباران کردند" و 35 بیمار و 24 کارمند آن را کشتند. گزارش او توسط یک خبرنگار عراقی که برای رویتر و بی بی سی کار می‌کرد و دکتر ایمان ال- آنی از بیمارستان عمومی فلوجا تأیید شد. او گفت که کل مرکز بهداشتی که او اندکی بعد از حمله به آن جا رسید روی سر مریض‌ها پایین آمده بود. نیروهای مهاجم گفتند که این خبر " نادرست" بود. " در یک تخلف بزرگ دیگر که حقوق انسانی توسط آمریکایی‌ها زیر پا گذاشته شد، ارتش آمریکا از ورود هلال احمر عراقی به فلوجا جلوگیری کرد. سر نیجل یانگ رئیس صلیب سرخ انگیس این عمل را به عنوان یک امر " فوق‌العاده مهم" محکوم کرد. او گفت " این عمل سرمشق خطرناکی را بنیان می‌گذارد "، او گفت: "هلال احمر وظیفه داشت برود و به مردم منطقه که در بحران بزرگی بودند کمک کند و نیازهایشان را برآورد." شاید این جنایت دیگر، یک عکس العمل در برابر بیانیه‌ی عمومی غیرعادی کمیته‌ی بین المللی

صلیب سرخ بود که همه طرف‌های درگیر در جنگ عراق را به خاطر " اهانت مطلق به بشریت " محکوم کرد.

دکتر عراقی علی فدیله یک دیدار کننده از فلوجا کسی که به نظر می‌رسد اولین گزارش را بعد از پایان تهاجم در باره فلوجا داده این طور تعریف کرد که او شهر را " کاملاً ویران شده " یافت. آن شهر مدرن اکنون شبیه شهر ارواح شده بود. " فدیله جسد چند رزمنده عراقی را در خیابان‌ها دید؛ به آن‌ها دستور داده شده بود که شهر را قبل از شروع حمله ترک کنند. دکتر گزارش داد که وقتی حمله شروع شد تمام کارمندان بهداشت در بیمارستان مرکزی زندانی شده بودند. " دست‌هایشان به دستور آمریکایی‌ها بسته شده بود " : " در حالی که مردم در شهر با مرگ دست و پنجه نرم می‌کردند، هیچ کس نمی‌توانست به بیمارستان مراجعه کند. " طرز برخورد مهاجمین را با مردم عراق به طور خلاصه از جمله ای که با روژلب روی آئینه خانه خراب شده ای نوشته شده بود می‌شود دریافت: " لعنت بر عراق و هرچه عراقی. " { فحش رکیکی که به جایش از لعنت استفاده شدیم { بدترین شقاوت‌ها به وسیله اعضای گارد ملی عراق که از آن‌ها برای خانه‌گردی‌ها، به ویژه خانه‌های مردم فقیر شیعه جنوب . . . بیکاران و نیازمندان استفاده می‌شد، انجام یافت، " شاید " دانه‌های یک جنگ داخلی را می‌پاشیدند. " خبرنگارانی که چند هفته بعد وارد فلوجا شدند شاهد " جریان بازگشت بعضی از مردم به فلوجا؛ به دنیایی خالی از سکنه و اسکلت ساختمان‌ها، خانه‌هایی که توسط تانک‌های سربازان تخریب شده، " خطوط نیروی الکتریکی گسیخته و درختان نخل له شده، بودند. خرابه‌های شهر 250 هزار نفری نه برق داشت نه آب، نه مدرسه و نه بازار، " و تحت حکومت نظامی شدیدی بود و به "طور آشکاری " توسط اشغال‌گرانی که به تازگی آن را تخریب کرده و نیروهای محلی‌ای که آن را سرهم بندی کرده بودند، اشغال شده بود. " تعداد کمی از آوارگان که شجاعت داشتند که تحت نظارت شدید ارتشی به شهر برگردند، با " دریایی از گنداب " در خیابان‌ها، بوی بد لاشه‌ها در ساختمان‌های سوخته، بی‌آبی و بی‌برقی و انتظاری طولانی برای بازرسی‌های بدنی توسط نیروهای آمریکایی مواجه شدند. در مناطق بازرسی به آن‌ها هشدار می‌دادند مواظب مین‌ها و تله‌های گول‌زننده باشند. گاه گاهی هم تیراندازی‌های پراکنده بین شورشیان و نیروهای آمریکایی. "

شاید شش ماه بعد اولین شاهد بین المللی، جو کار از نیروهای صلح بین المللی در بغداد، کسی که تجربه قبلی اش در سرزمین اشغالی فلسطین توسط اسرائیلی ها بود به فلوجا آمد. او در 28 مه وارد شد و شباهت های دردناکی را بین آن ها یافت: ساعت های بسیار طولانی انتظار در مراکز محدود بازرسی، این توقف ها بیش تر برای اذیت کردن بود تا امنیت؛ خرابی روزمره تولید در باقی مانده های خرابه شهر، جایی که " قیمت غذاها به خاطر وجود مراکز بازرسی به طور وحشتناکی بالا رفت؛" متوقف کردن آمبولانس هایی که مردم را برای درمان حمل می کردند و اشکالی دیگری از وحشی گری که از طریق مطبوعات اسرائیلی با آن ها بسیار آشنا بود. او نوشت که خرابه های فلوجا حتی بدتر از رفاه در نوار غزه است که در حقیقت با حمایت آمریکا از ترور اسرائیلی ویران شده بود. ایالات متحده " شهر وحومه را کاملاً ویران کرده بود، تقریباً از هر سه ساختمان یکی نابود شده بود و یا بدجوری صدمه دیده بود." تنها یک بیمارستان که بیماران در آن بستری بودند سالم مانده بود ولی ارتش اشغالگر ورود به آن را دشوار و غیر ممکن کرده بود. به دین سبب خیلی ها در فلوجا و دهات اطراف مردند. گاه دهها نفر در یک خانه که پوسته سوخته ای از آن باقی مانده بود زندگی می کردند. فقط حدود یک چهارم خانواده هایی که خانه شان نابود شد پولی دریافت کردند که از نصف پول مورد نیاز خرید لوازم برای بازسازی خانه کمتر بود.

چین زیگلر گزارشگر ویژه سازمان ملل در ارتباط با حق نسبت به غذا، نیروهای آمریکایی و انگلیسی را متهم می کند که در عراق " قانون بین المللی را با جلوگیری از دریافت غذا و آب مردم غیرنظامی در شهرهای تحت تصرف، به خاطر این که آن ها به شدت از دست جنگ طلبان خشمگین شده بودند، زیر پا گذاشتند " در فلوجا و سایر شهرها که در ماه های بعد مورد حمله قرار گرفتند. نیروهای تحت رهبری آمریکا از ورود غذا و آب به شهرها جلوگیری کردند تا مردم مجبور به ترک شهرها شوند. او به مطبوعات بین المللی خبر می دهد که استفاده از " گرسنگی و محرومیت از آب به عنوان یک اسلحه در مقابل مردم غیرنظامی، زیر پا گذاشتن " کنوانسیون ژنو است. اغلب مردم آمریکای خبر را نادیده گرفتند.

حتي جدا از يك چنين جنايت جنگي بزرگي مثل حمله به فلوجا، شواهد براي حمايت از نتيجه گيري پروفيسور مطالعات استراتژيك در كالج دريائي جنگ كه عقیده دارد كه سال 2004 براي عراق واقعا سالي وحشتناك و فجييع بود، وجود دارد." او در ادامه مي‌گويد كه حالا تنفر از امريكا در كشوري كه سال‌ها تحت تحريم اقتصادي بود، به شدت بالا رفته است، تحريمي كه طبقه متوسط را از بين برد و سيستم آموزشي غير مذهبي را داغان كرد و بيسوادي را رشد داد و نااميدي و دشمني بين عراقي‌ها را افزايش داد كه رقابت‌هاي مذهبي را بين شمار زيادي از عراقي‌ها كه نجات را در مذهب مي‌جستند، تشويق كرد." خدمات عمومي حتي از آن چه كه تحت شرايط تحريم بود خراب‌تر شد." بيمارستان‌ها معمولا دچار كمبود داروهاي اوليه هستند . . . وسايل در بدترين شكل خود هستند، و بسياري از متخصصين و دكترهاي باتجربه به دليل ترس از هدف حمله قرار گرفتن يا به خاطر خسته بودن از اين شرايط كاري ناجور كشور را ترك مي‌كنند."

وال استريت جورنال گزارش مي‌دهد: نقش مذهب در عراق به شدت و به طور مداوم نسبت به قبل از سقوط صدام در سال 2003 توسط نيروهاي امريكايي بالا رفته است." از زمان اشغال حتي يك تصميم سياسي بدون مشورت با آيت اله العظما علي‌ال- سيستاني تصويب نشده است. اين را سران دولت مي‌گويند" در حالي كه متقدا صدر " ملاي شورشي جوان كه قبلا معروفيت چندانتي نداشت" يك جنبش سياسي و نظامي را راه انداخته كه ده‌ها هزار نفر در جنوب و فقيرترين مناطق بغداد هوادارش شده اند."

وضعيت مشابهي در بخش‌هاي سني نشين رخ داده است. راي گيري براي پيش‌نويس قانون اساسي در پاييز 2005 تبديل به "جنگ بين مساجد" شد كه در آن راي دهنده‌ها از فرمان افراد مذهبي پيروي مي‌کردند. تعدادي از عراقي‌ها حتي پيش‌نويس قانون اساسي را نديدند چون كه دولت به ندرت كپي آن را بخش کرده بود، وال استريت جورنال مي‌نويسد قانون اساسي جديد خيلي بيش‌تر از قانون اساسي قبلي داراي زيربناي اسلامي است. قانون اساسي قبلي حدود نيم قرن قبل براساس قوانين مدني [غيرمذهبي] فرانسه نوشته شده بود كه به زنان " حقوق تفريحا برابر" با مردان داده بود،" همهي اين‌ها اكنون زير اشغال ايالات متحده برعكس شده است."

جنایات جنگی و شمار کشته شدگان

نتایج سال‌ها تهاجم غرب و خفقان به طور بی‌پایانی روشنفکران متمدن را ناامید ساخته است، کسانی که از درک سخنان ادوارد لوتواک متحیرند که می‌گوید "اکثریت قریب به اتفاق عراقی‌ها اگرچه که آدم‌های تندر و مسجد برویی هستند و تا اندازه‌ای باسوادند" واقعا از "باوربه چیزی که برای شان غیرقابل درک است: که خارجی‌ها بدون خودخواهی خون و ثروت خود را برای کمک به آن‌ها هدر داده اند، ناتوانند." با این تعریف نیازی به شاهد نیست.

مفسرین افسوس می‌خورند که ایالات متحده از "کشوری که شکنجه را محکوم می‌کرد و کسانی را که منظم از شکنجه استفاده می‌کردند از این کار باز می‌داشت، به کشوری که به طور مدام از شکنجه استفاده می‌کند تبدیل شده است. واقعیت از این هم تلخ‌تر است. اما شکنجه هرچند که وحشتناک باشد، در مقایسه با جنایات جنگی در فلوجا و جاهای دیگر عراق و یا با تأثیرات عمومی اشغال ایالات متحده و انگیس، به ندرت در توازن است. یک نمونه که به آن توجه گذرایی شد ولی سریعاً در ایالات متحده به کنار گذاشته شد، بررسی دقیقی است که توسط متخصصین برجسته عراقی و آمریکایی در مجله برجسته پزشکی دنیا، لانست در اکتبر 2004 به چاپ رسید. نتایج مطالعه که تقریباً به برخوردی محافظه‌کارانه کشیده شد، می‌گوید که "مجموع مرگ و میرها و تلفات جنگی ناشی از تهاجم و اشغال عراق تقریباً حدود 100 هزار نفر و یا شاید بیش‌تر باشد." برطبق یک بازبینی سوئسی که بعداً روی اطلاعات بالا انجام یافت، این ارقام حدود 40 هزار عراقی مستقیماً کشته شده در اثر جنگ یا حمله نظامی را در برمی‌گیرد. یک مطالعه دیگر توسط Iraq Body Count از یافتن 25 هزار جسد غیرنظامیان عراقی که در دو سال اول اشغال کشته شدند، گزارش می‌دهد - - در بغداد یکی از هر 500 نفر شهروند، در فلوجا یکی از هر 136 نفر. نیروهای تحت رهبری امریکا 37%، جنایت‌کاران 36%، "نیروهای ضد اشغال" 9% را کشتند. کشتار در سال دوم اشغال دوبرابر شد. اغلب مرگ‌ها ناشی از مواد انفجاری؛ دو سوم‌شان توسط بمباران‌های هوایی بود. تخمین عراق بادی کونت بر مبنای گزارش خبرنگاران است و بنابراین حتماً پایین‌تر از تعداد

واقعي کشته شدگان مي باشد. حتي همين مقدار هم به قدرکافي شوک آور است.

با بررسي اين گزارشات همراه با " مطالعه شرايط زندگي عراق " از (UNDP آوريل 2005)، تحليل گر انگليسي ميلان راي به اين نتيجه مي رسد که نتايج به طور عمده يکدست است، که اختلاف ظاهرا در ارقام به خاطر اختلاف در موضوعات بررسي و زمان انجام آن ها مي باشد نه به خود آمار. اين نتايج توسط يک بررسي پنتاگون تايبيد مي شود که برآورد کرد که 26 هزار غيرنظامي و نيروهاي امنيتي عراقي توسط شورشيان تا ژانويه 2004 کشته و مجروح شدند. گزارش نيويورک تايمز از مطالعه پنتاگون هم چنين توجه مي دهد که تعداد ديگري هم کشته شده اند اما از مهم ترين شان که در گزارش لانست آمده نامي نمي برد. اين موضوع توجه را به اين جلب مي کند که " هيچ رقمي از کشته شدگان عراقي توسط نيروهاي تحت رهبري آمريکا داده نشده است." قصه تايمز درست روز بعد از روز يادبود کشته شدگان عراقي توسط فعالين بين المللي و درست يکسال بعد از چاپ گزارش مجله لانست، چاپ شد.

حد اين فاجعه در عراق آن قدر بالاست که نمي شود آن را گزارش کرد. گزارش گران وسيعا به نواحي سبز شديدا سنگر بندي شده در بغداد محدود بودند، يا اگر مي خواستند سفر کنند بايد آن را تحت حفاظت شديد انجام مي دادند. استتนาهاي معدود معيني در رابطه با خبرنگاران خبرگذاري هاي مهم وجود داشت مثلا روبرت فيسک و پاتريک کوکبرن [از روزنامه انگليسي اينديپندنت] که با خطرات زيادي مواجه اند، به ندرت به عقايد عراقي ها اشاره مي کنند. يکي از اين ها گزارشي در باره گردهمايي نخبگان بعثادي تحصيل کرده در غرب در غربت بود. جايي که بحث به چپاول بغداد توسط هلاکو خان و وحشي گري هاي او برگردانده شد و يک استاد فلسفه گفت که " هلاکو خان در مقايسه با آمريکايي ها انسان بود" که سبب خنده شد اما " به نظر مي رسيد که بيش تر ميهما ن ها علاقه داشتند از مساله مربوط به وحشي گري و سياست که بخش مهمي از زندگي روزمره مردم عراق است، اجتناب کنند." به جايش آن ها سعي کردند برگردند به کوشش هاي گذشته براي ايجاد يک فرهنگ ملي عراقي که بتواند بر تقسيمات قومي- مذهبي

کهنه، که الان عراق تحت اشغال به آن "عقب گرد" می‌کند، غلبه کند، و بحث شد در باره ثروت‌های از بین رفته عراق و تمدن جهانی، تراژدی‌ای که از زمان تهاجم مغول به این طرف تجربه نشده بود. اثرات جانبی تهاجم شامل است بر کاهش درآمد متوسط عراقی‌ها از 255 دلار در سال 2003 به 144 دلار در 2004، هم چنین "کمبود قابل ملاحظه سراسری موادی چون برنج، شکر، شیر و غذای بچه"، برطبق برنامه غذایی جهانی سازمان ملل که قبل از تهاجم اخطار داده بود که قادر نخواهد بود همان شیوه سهمیه بندی غذایی دوره صدام را عیناً پیاده کند. روزنامه‌های عراقی گزارش می‌کنند که سهمیه بندی جدید دربردارنده مواد فلزی است که یکی از نتایج فساد وسیع در عراق تحت اشغال آمریکا انگلیس است. ظرف 16 ماه از اشغال عراق، سوء تغذیه شدید دوبرابر شد، و به سطح بوروندی رسید و از اوگاندا و هائیتی گذشت، رقمی که "به بیان بهتر نشان می‌دهد که 400 هزار کودک عراقی از کاهش وزن تحت شرایطی که در اثر اسهال مزمن و کمبود خطرناک پروتئین پیش می‌آید، رنج می‌برند." این کشوری است که در آن صدها هزار کودک قبلاً در اثر تحریمی که آمریکا و انگلیس کردند، مرده بودند. در ماه مه 2005 رابط سازمان ملل جین زیگلر گزارشی را از انستیتوی نیروی علوم اجتماعی کاربردی انتشار داد که تأیید می‌کند که سطح تغذیه عراقی‌ها در دهه های 1970 و 1980 و حتی در دوران جنگ با ایران نسبتاً بالا بود، در دهه تحریم به شدت شروع به کاهش می‌کند و بعد از تهاجم سال 2003 به نحو وحشتناکی پایین آمده است.

در این فاصله حمله به غیرنظامیان از وراي اشغالگران و شورشیان فراتر رفت. گزارش‌گران واشینگتن پست آنتونی شادید و استیو فاینرو گزارش کردند که "نظامیان شیعی و کرد اغلب به عنوان بخشی از نیروهای امنیتی دولتی عراق عمل می‌کنند، این‌ها موجی از آدم ربایی، کشتار و دیگر عملیات مرعوب کننده را انجام داده اند که کنترل خود را در سرتاسر بخش شمالی و جنوبی عراق اعمال کنند و جذابی بین مردم را از طریق خطوط قومی و بخشی عمیق تر نمایند." یک شاخص این فاجعه سیل عظیم پناهندگان است که از این "حملات و مشکلات اقتصادی فرار کردند"، تنها یک میلیون نفر بعد از تهاجم

آمریکا به سوریه و اردن پناهنده شدند، اغلب آن‌ها از "متخصصان و غیرمذهبی‌های متوسط اند که می‌توانستند نقش عملی در بهبود اوضاع کشور داشته باشند.

تحقیق لانست دال براین است که تا اکتبر 2004 حدود 100 هزار نفر کشته شدند. این چنان سروصدایی در انگلیس بپا کرد که دولت انگلیس مجبور شد با دست‌پاچگی و به‌طور شرم‌آوری آن را تکذیب کند، اما در ایالات متحده در این باره سکوت مطلق حکم‌فرما شد. گاه‌گاهی به‌طور غیرمستقیم به آن به‌عنوان یک گزارش "جدل برانگیز" که می‌گوید "در نتیجه این تجاوز "حداکثر 100 هزار" عراقی مردند، رجوع داده می‌شود. رقم 100 هزار نفر برآوردی بسیار نزدیک به واقعیت با تخمینی محافظه‌کارانه بود. اگر همان‌طور که در گزارش آمده "حداقل 100 هزار" نفر کشته شدند بیان می‌شد، هم همان‌قدر واقع‌بینانه بود. گرچه این گزارش در اوج کارزار انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده منتشر شد، به‌نظر می‌آید که هیچ‌کدام از کاندیداتورها ریاست جمهوری در ارتباط با این مساله به‌زیر سؤال برده نشدند.

این عکس‌العمل همان طرح عمومی را در زمانی که رابط غلطی شقاوت‌های بی‌پایانی را مرتکب می‌شود، دنبال می‌کند. یک نمونه برجسته آن جنگ‌های هندوچین است. در تنها مورد مراجعه به آرا عمومی (تا آن‌جا که من می‌دانم) از مردم خواسته شد شمار کشته‌شدگان جنگ ویتنام را حدس بزنند، متوسط حدس 100 هزار نفر بود، حدود 5% رقم رسمی؛ تعداد واقعی کشته‌شدگان نامعلوم است و همان‌قدر نسبت به دانستن آن بی‌علاقگی مشاهده می‌شود که نسبت به دانستن ارقام تلفات ناشی از جنگ شیمیایی ایالات متحده. نویسندگان تحقیق این‌طور تحلیل می‌کنند: مثل این می‌ماند که دانشجویان کالجی در آلمان آمار تلفات هولوکاست را 300 هزار نفر برآورد کنند، در این مورد ممکن است ما به این نتیجه برسیم که مشکلاتی در آلمان وجود دارد و اگر آلمان بر جهان مسلط بود دنیا با مشکلات نسبتاً جدی-تری مواجه می‌شد.

آوریل 2006

* منبع: ZNet ، 4 آوریل 2006

آمریکا و برنامه هسته-ای ایران*

بخشی از کتاب جدید نوام چامسکی؛ Failed States
توضیح در باره مقاله:

ترجمه همراه با ناهید روشن انجام یافته است.

به نظر می‌رسد سر و صدای زیادی در باره ایران و برنامه هسته‌ای اش قریب الوقوع باشد. قبل از 1979، زمانی که شاه در قدرت بود، واشینگتن قویا از این برنامه حمایت می‌کرد. امروز ادعای استاندارد این است که ایران هیچ نیازی به قدرت هسته‌ای ندارد، و بنابراین شاید یک برنامه مخفی سلاحی را دنبال میکند. هنری کیسینجر سال قبل در واشینگتن پست نوشت " برای یک تولید کننده بزرگ نفت شبیه ایران، استفاده از انرژی هسته‌ای بهر دادن منابع طبیعی است".

سی سال قبل، زمانی که کیسینجر منشی دولت پرزیدنت جerald فورد بود، می‌گفت " تولید قدرت هسته‌ای دو امکان برای ایران فراهم می‌کند؛ هم نیازهای رشد اقتصادی ایران را تامین خواهد کرد و هم نفت برای صادرات و یا برای تبدیل به پتروشیمی باقی می‌ماند".

سال گذشته دافینا لینزر از واشینگتن پست از کیسینجر در باره تغییر عقیده‌اش پرسید. کیسینجر طبق معمول با صراحت پاسخ داد: " انزمان آن‌ها یک کشور متحد بودند."

لینزر نوشت در سال 1976 حکومت فورد " به طرح‌های ایران در ایجاد صنعت کلان انرژی هسته‌ای صحنه گذاشت اما هم چنین سخت برای کامل کردن قرار داد مولتی میلیارد دلاری‌ای که تهران کنترل مقادیر بزرگی از پلوتونیوم و اورانیوم غنی شده - دو معبر به بمب هسته‌ای- را در دست بگیرد، کار می‌کرد". طراحان سطح بالای حکومت بوش، که اکنون علیه این برنامه‌ها هستند، آن زمان در پست-های کلیدی امنیت ملی بودند: دیک چنی، دونالد رامزفلد و پاول وولفویترز.

مطمئننا ایرانیان به اندازه غرب مایل نیستند تاریخ رادرباله دان بیاندازند. آنها می‌دانند که ایالات متحده، همراه با متحدانش، ایرانیان را برای بیش از 50 سال زجر داده اند، از زمان کودتای نظامی آمریکایی انگلیسی که حکومت پارلمانی را ساقط کرد و شاه را برگرداند، کسی که با دست های آهنی فرمانروایی کرد تا این که یک خیزش خلقی او را در 1979 بیرون انداخت.

بعدا حکومت ریگان ازت‌هاجم صدام حسین به ایران حمایت کرد، و به او از نظر نظامی و دیگر نیازهایی که به او در گشتارصدها هزار از ایرانیان (همراه با کردهای عراقی) کمک کرد، یاری نمود. سپس تحریم شدید پرزیدنت کلینتون، با تهدید حمله بوش به ایران دنبال شد - یک نقض عهد جدی قرارداد سازمان ملل.

ماه قبل حکومت بوش به طور مشروط با پیوستن متحدان اروپایی‌اش در مذاکره مستقیم با ایران موافقت کرد، اما با صرف‌نظر کردن از تهدید به حمله، عملاً هر مقاوله نامه ای که از آن بیرون بیاید را درحالی‌که با اسلحه تهدید میکرد، بی معنی ساخت. تاریخ معاصر دلایل بیشتری را برای بدبینی در رابطه با اغراض و اشنگتن بدست می‌دهد.

در ماه مه 2003 بنا به گفته فلینت لورت، در آن زمان یک کارمند ارشد شورای امنیت ملی بوش، حکومت رفرمیست محمد خاتمی " برنامه‌ای را برای پروسه دیپلماتیک که برآن بود که وسیعاً همه اختلافات دوجانبه بین ایالات متحده و ایران را رفع کند، ارائه داد".

ماه قبل تایمز مالی گزارشی داد که شامل بودند بر " اسلحه های انهدام جمعی، یک راه حل دو دولتی برای مشکل اسرائیل- فلسطینی، آینده سازمان حزب اله لبنان و همکاری با آژانس بین المللی انرژی اتمی"، حکومت بوش آن را رد کرد و دیپلمات سویسی را که حامل پیشنهاد بود مورد سرزنش قرار داد.

یک سال بعد اتحادیه اروپا و ایران قرار دادی بستند: که ایران موقتاً غنی کردن اورانیوم را معوق می‌گذارد و در عوض اروپا اطمینان خواهد داد که ایالات متحده و اسرائیل به ایران حمله نخواهند کرد. تحت فشار آمریکا، اروپا عقب نشینی کرد و ایران دوباره پروسه غنی سازی را از سرگرفت.

برنامه هسته‌ای ایران، تا آن جا که می‌دانیم، مطابق است با حقوقش در ماده 4 قرار داد عدم تکثیر (NPT)، که به دولت‌های غیر هسته‌ای، حق تولید سوخت انرژی هسته‌ای را اجازه می‌دهد. حکومت بوش استدلال می‌کند که ماده 4 باید تقویت شود و من فکر می‌کنم که درست است.

سال 1970 زمانی که NPT در قدرت آمد، بین تولید سوخت برای انرژی و برای سلاح‌های هسته‌ای یک شکاف قابل ملاحظه‌ای وجود داشت. اما پیشرفت در تکنولوژی شکاف را باریک کرد. بهر حال یک چنین تجدید نظری در ماده 4 دسترسی بی مانع برای مصرف غیر نظامی را، در جهت توافق با قرار داد اولیه NPT بین قدرت‌های هسته‌ای اعلام شده و دولت‌های غیر هسته‌ای تضمین خواهد کرد.

در سال 2003 یک پیشنهاد عاقلانه توسط محمد البرادعی، رئیس آژانس بین المللی انرژی اتمی برای پایان دادن به این مساله داده شد: که تولید و توسعه همه مواد قابل استفاده برای اسلحه در کنترل بین المللی قرار گیرد، با " تضمین این که استفاده کننده ها بتوانند فرآورده های {مورد نیاز} خود را بطور مشروع بدست آورند ". او ادعا کرد، برای اجرای تصمیم 1993 سازمان ملل در مورد مواد قابل شکافتن (یا Fissban) گام اول خواهد بود.

طرح البرادعی براساس اطلاع من، تا به امروز تنها توسط یک دولت پذیرفته شد: ایران - در فوریه، در یک مصاحبه با علی لاریجانی، رئیس هیات مذاکره کننده ایران. حکومت بوش یک Fissban تأیید شده را رد کرد - و تقریباً تنها ماند. در نوامبر 2004 کمیته خلع سلاح سازمان ملل بر له Fissban قابل بررسی رای داد. آرا 147 به یک (امریکا) بود، با دو کشور که رای ممتنع دادند: اسرائیل و انگلیس. سال گذشته یک رای گیری در مجمع عمومی بود 179 به دو- آن دو کشور ایالات متحده و Palau بودند، اسرائیل و انگلیس دوباره رای ممتنع دادند.

راه هایی برای تسکین و احتمالاً پایان دادن به این بحران وجود دارند. اولین‌اش متوقف کردن تهدیدهای شدید آمریکایی و اسرائیلی که واقعا ایران را وادار به توسعه دادن سلاح هسته‌ای به عنوان وسیله ایجاد ترس می‌سازد.

دومین قدم پیوستن به بقیه جهان با پذیرش یک قرارداد Fissban قابل بررسی، مثل طرح البرادعی یا چیزی شبیه آن، خواهد بود.

قدم سوم موافقت با ماده 6 خواهد بود، که دولت های هسته ای را مجبور می سازد که واقعا برای محو سلاح های هسته ای سعی نمایند، یک التزام قانونی غیر قابل فسخ همان گونه که دادگاه جهانی تعیین می کند و هیچ یک از دولت های هسته ای بر طبق این موافقتنامه عمل نکرده اند، اما ایالت متحده نقض آن را هدایت می کند.

حتی قدم هایی در این جهات بحران های آتی را با ایران تخفیف خواهد داد. بیش از همه توجه به کلمات محمد البرادعی مهم است: " برای این وضعیت، راه حل نظامی ای وجود ندارد که غیر قابل اجر است. تنها راه حل بادوام راه حل توافقی بامذاکره است ". و این قابل دستیابی است.

کتاب جدید چامسکی Failed States: سوء استفاده از قدرت و تجاوز به دموکراسی؛ او استاد زبان شناسی و فلسفه در انستیتو تکنولوژی ماساچوست می باشد. جولای

2006

* - منبع:
Znet

تجارت مواد خام و جنگ در افریقا*

در باره علل و نتایج درگیری‌های مسلحانه درگیری‌ها در جمهوری دموکراتیک کنگو (DRC) در اصل برای کنترل و تجارت پنج ماده معدنی: کلتان، الماس، مس، کبالت و طلا است. این مساله در گزارش یک تحقیق در UN در سال 2001 آمده است. این درگیری‌ها تا کنون بیش از سه میلیون کشته داشته است. جنگی را که در افریقا سال‌هاست ادامه دارد می‌شود به عنوان اولین "جنگ جهانی افریقایی" به حساب آورد. در سیرالئون و ساحل عاج، در سودان یا در آنگولا نیز جنگ‌هایی بوده یا جریان دارد که رنج غیرقابل بیانی را برای مردم به بار آورده است. یکی از دلایل اصلی این که چرا جنگ‌ها و درگیری‌ها در چنین مناطقی از افریقا اغلب ده‌ها سال طول می‌کشد، ثروت این کشورها یعنی نفت، کلتان، الماس، چوب‌های جنگلی و بسیاری دیگر از مواد خام ارزشمند است که به خاطر {دستیابی به} آن‌ها جنگ‌ها ایجاد می‌شود. که در افریقا منطقه زیر صحرای بیش از هر چیز به عنوان بخش انتقال مواد خام برای بازار جهانی است که تاریخی طولانی دارد. که با همه‌ی تفاوت‌های تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی پیش زمینه‌ای جمعی برای تراژدی امروزی را شکل می‌دهد.

قدرت‌های استعماری انگلیس، فرانسه، بلژیک و پرتغال – اما هم چنین کمی کم رنگ تر ایتالیا و آلمان در تغییرات و تخریب بنیادی در افریقا کوشش داشته‌اند. مستعمره‌سازی پایه‌های مربوطه را ایجاد کرد تا اقتصاد افریقا را به طور عمده به تحویل دهنده مواد خام برای بازار جهانی تبدیل کند و این وابستگی را به طور رشد یابنده‌ای ایجاد کند. بعد از این که بین دهه‌های 1960 و 80 کلنی‌های قبلی به استقلال دست یافتند، این ساختار چنان خوب خود را تغییر داد که گویی اصلا وجود نداشته است. وابستگی شدید به پول حاصل از فروش مواد صادراتی معدود برای اقتصاد افریقایی به بالاترین حد، تعجب برانگیز است.

در وحله اول بسیاری از حکومت‌های ملی آغاز به این کردند که سیستم‌های اجتماعی دولتی موفق را ایجاد کنند، بحران نفت 1973 پیشرفت‌هایی را که به ویژه در شاخه‌های بهداشت و آموزش ایجاد شده

بود ویران کرد. این امر موجب بحران‌های بزرگ بدهی شد. به نحوی که تسلط صندوق بین‌المللی پول را برای دولت‌های افریقایی، موجب شد. صندوق بین‌المللی پول آن‌ها را به سیاست‌های خصوصی‌سازی و تفکیک اجزای سیستم‌های اجتماعی مجبور کرد که نتیجه آن فقر بخش‌های بزرگ‌تری از مردم بود. تحویل مواد خام به بازار جهانی تشدید شد، کمک‌های دولتی حذف و اقتصاد محلی به عقب برگشت.

فروپاشی تدریجی نظم استعماری قدیمی بعد از جنگ جهانی دوم برای کشورهای افریقایی هیچ حرکتی را در جهت یک دوران جدید مستقل ببار نیاورد. درگیری شرق- غرب در "مسابقه تسلیحاتی" و "جنگ سرد" بین سوپر قدرت‌های آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی خود را دوباره با عنوان نظم از خارج بر افریقایی سیاسی و جغرافیایی مستقر کرد. جنگ قدرت‌های بزرگ در رابطه با مناطق نفوذ در افریقا، جنگ گرم را آغاز کرد. زمانی کوتاه بعد از دستیابی به استقلال، جنگ‌ها در افریقا شعله‌ور شد. به طور مثال در انگولا و موزامبیک «جنگ‌های نیابتی» که توسط سوپر قدرت‌ها از نظر تسلیحات و مالی مورد حمایت قرار گرفتند. قاره افریقا به مکان توزیع درگیری‌های علائق متفاوت در قالب نظم بعد جنگ تبدیل شده بود: سیستم‌های غیردموکراتیکی براساس مشارکت در فساد و تحت فشار ایجاد شدند که به وسیله ابر قدرت‌ها یا یک قدرت استعماری قبلی به طور کافی با پول و اسلحه حمایت می‌شدند.

با سقوط دیوار برلین و پایان جنگ سرد ابر قدرت آمریکا و روسیه به عنوان دولت ادامه دهنده اتحاد جماهیر شوروی فوری خود را از افریقا بیرون کشیدند. تنها می‌بایستی به نخبگان بسیار فاسد برای منابع جدید درآمد روی آورند. این یکی از دلایلی است که چرا مثلاً جنگ نیابتی در انگولا تقریباً بدون انقطاع به یک جنگ مواد خام تبدیل شد.

بعد از حملات به مرکز تجارت جهانی در نیویورک در 2001. 09. 11 پیش از همه توسط آمریکا یک بازگشت جدیدی نسبت به افریقا داده شد. از یک طرف منابع غنی نفتی افریقا هستند که منافع آمریکایی را جلو می‌اندازند و بیش‌تر می‌کنند، از طرف دیگر از حکومت‌های ملقب به "دولت‌های درحال فروپاشی"، به طور فزاینده تأثیر بر قلمرو دولت را از دست می‌دهند. این مجموعه توانستند مکان عقب نشینی ایدآلی را برای تروریسم ایجاد کنند.

شبکه استثمار

با نظر به تاریخ استعمار جدید و قدیم معلوم می‌شود که چرا برای نخبگان و خاندان‌ها نسبتاً ساده است که از قدرت در جهت شخصی استفاده نمایند. بدین گونه است که حاصل 40 سال جنگ آنگولای استثمار شده برای فقرا، به جلو کشیده شدن یکی از مردان ثروتمند جهان یعنی پرزیدنت دوس سانتوز است. منابع نفتی ساحل افریقا او را ثروتمند کرد یعنی او از طریق مناسبات اقتصادی خوب با شرکت‌های جهانی مانند اکسون موبیل یا بریتیش پترولیوم بالاترین سودها را برای خود حاصل کرد. دوس سانتوز و سایر روسای حکومت، نیروهای نظامی و پلیسی بسیاری را برای تضمین موقعیت خود تامین مالی می‌کنند. در یک طرف علیه مخالفان سیاسی خود و هم چنین علیه مردم عادی خشونت‌های وحشیانه را به کار می‌برند. در طرف دیگر آن‌ها سلطه خود را از طریق یک شبکه‌ای امتیاز اقتصادی، تضمین می‌کنند.

این وضعیت تعادل می‌تواند از طریق ناآرامی در کشورهای همسایه، از طریق یک اپوزیسیون مقاومت یا از طریق نارضایتی‌های گروه‌های آرام نگه‌داشته شده، سریعاً از تعادل خارج شود و به یک جنگ داخلی بینجامد. مواد خام معدنی موجود یا چوب‌های جنگلی برای احزاب درگیر در جنگ داخلی تامین مالی را راحت‌تر می‌کند: آن‌ها معادن الماس، مناطق برداشت چوب یا منابع نفتی و جریان معاملات درونی آن‌ها را کنترل می‌کنند.

هم چنین برای سربازگیری احزاب جنگ داخلی نمی‌باید به مدت طولانی جستجو کنند: نظر به بیکاری فوق العاده بالایی جوانان، عدم تامین اجتماعی و چشم اندازهای آتی، سریعاً جوانان جذب و در جریان مبارزه وارد می‌شوند. به خاطر استراتژی بقاء، چپاول مسلحانه مواد غذایی مردم منبع تامین درآمد می‌شود.

بدین جهت مرزهای بین انگیزه‌های سیاسی اقتصادی جنگ جاری هستند، بدین گونه روآندا حملات نظامی‌اش را به جمهوری دموکراتیک کنگو با منافع مطمئن آغاز می‌کند. گزارش مورد استناد قرار گرفته‌ی حاضر UN مشخص می‌کند که حکومت روآندا برعکس علاقه بسیاری به مواد خام موجود کشور همسایه دارد. تشخیص دادن درآمیختگی علل سیاسی اقتصادی در جنگ‌های افریقا ناروشنی‌هایی را از بین می‌برد که به درگیری‌ها یک جلوه‌ی قابل رویت، غیرقابل

توضیح و اجتناب ناپذیر عطا می‌کند. تعدادی خود را از جنگ بیرون می‌کشند و تعداد زیاد دیگری در جنگ شرکت می‌کنند و جانشین آن‌ها می‌شوند. خیلی‌ها علابق‌شان تغییر می‌کند به نحوی که کسی که امروز دوست است می‌تواند فردا دشمن باشد، مخالفان جنگ شریک و همراه می‌شوند. هم چنین شرکت‌های امنیتی و استخراجی خارجی به فعالین جنگ داخلی تعلق دارند. شرکت‌های امنیتی برای حکومت مراقبت از کشورش را تضمین می‌کنند، اما در مقابل امتیازات مناسبی برای شرکای خود که در استخراج مواد خام فعال اند، کسب می‌کنند. و این آخری‌اش نیست، چون بازار در کشورهای صنعتی است و مواد خام با قیمت مناسب را می‌جوید، بنابراین شبکه جنگ داخلی را مورد حمایت قرار می‌دهد. بدین گونه احزاب متفاوت بسیاری در حفظ موقعیت جنگی منافع دارند. با نتایج وحشتناکی برای مردم عادی. فقط دو تا از این جنگ‌های چند ساله در آنگولا و سیرالئون به پایان رسیده اند. جنگ یازده ساله در سیرالئون از طریق دخالت سازمان ملل موقتاً به پایان رسید. تحریم سازمان ملل علیه جنگ الماس در آنگولا به ضعف بسیار یکی از احزاب جنگ داخلی و به پایان دادن به درگیری‌های ده ساله منجر شد. چون ساختارهایی که به این جنگ‌ها خدمت می‌کردند، تغییر نکردند. اوضاع ناپایدار می‌ماند. و این گونه دوباره درگیری‌های جدیدی ایجاد می‌شود.

منابع – medico-international

Katja ، Afrika Mythos und Zukunft -

bpb انتشارات Böhler/ Jürgen Hoeren

* - توضیح مترجم:

قاره آفریقا که امروز از آن با نام قاره فراموش شده نام می‌برند از نظر تکامل انسانی و فرهنگی تاریخی طولانی دارد. اگر چه امروز فراموش شده است اما طی چندین قرن نقطه چشم‌گیر جهان برای اروپا بود.

سه و نیم میلیون سال قبل اولین پیشانسان در قاره آفریقا ظهور کرد. در این دوره آفریقا دارای آب و هوای گرم و مرطوب بود اما از 5 ، 2 میلیون سال قبل تغییرات آب و هوایی قاره آفریقا را به سمت سردتر و

خشک‌تر شدن پیش برد. در این زمان در بخش جنوبی و شرقی آفریقا نیز پیش‌انسان ها پیدایش یافتند. اولین انسان ها یعنی انسان هومورودلفنسیس که در ادامه تکامل خود به انسان‌های هوموساپینس یا جد اولیه انسان های فعلی رسیدند. آن ها برای غلبه بر طبیعتی که در حال تغییر بود اولین ابزارها را یافتند و ساختند که یک انقلاب تکنیکی عظیم در تکامل انسان بود و سبب تغییرات فرهنگی بعدی شد، زیرا استفاده از ابزار مستلزم یادگیری بود و یادگیری مستلزم آموزش حتی در سطح ابتدایی و در نتیجه به ابزار ارتباطی بین انسان ها نیاز بود و زمینه پیدایش زبان را فراهم کرد که این دو باهم به تکامل مغز کمک کردند. آن ها استفاده از آتش را می دانستند و شیوه های شکار را تکامل داده بودند. این انسان های اولیه حدود دو میلیون سال قبل از آفریقا به آسیا و اروپا راه یافتند.

انسان های جدید نئاندرتال حدود 200 هزار سال قبل در آفریقا ظهور کردند در حالی که پیدایش آن ها در اروپا به 30 هزار سال پیش می-رسد. این انسان ها دارای سازمان اجتماعی پیشرفته‌تر بودند. از منابع طبیعی بهتر استفاده می‌کردند. ابزارهای تکنیکی را رشد داده بودند در نتیجه در معرض خطر کمتری بودند و متوسط عمرشان زیاده‌تر شده بود.

استفاده از آهن در آفریقا به 7 و گرانیات به 4 قرن قبل از میلاد می-رسد. در مناطقی که امروز مصر و سودان قرار دارند، در اتیوپی، مناطق واقع در ساحل شرقی و جزایر آن، در آفریقای مرکزی و زیمبابوه از نظر فرهنگی و اجتماعی وضعیتی پیچیده‌تر وجود داشت. شهرها و دولت‌ها در این مناطق رشد یافته بودند و تجارت رونق داشت. در قرن 15 اروپائیان از طریق اخباری که مسیونرها و تجاری که با کشتی سفر می کردند می دانستند که در آفریقا حکومت های پادشاهی قدرت‌مند و ثروت‌مند و منابع طبیعی ارزشمندی وجود دارد. اما در قرن 16 و 17 ناگهان آفریقا برای اروپائیان بی‌پیشینه و بی‌تاریخ شد. و مردم وحشی و بدون فرهنگ، در نتیجه اروپایی متمدن خود را برای تمدن و فرهنگ بخشی به این اقوام بربر که چون انسان های اولیه در جنگل ها به صورت گله ای و وحشی زندگی می‌کردند آماده کرد. این تصویری بود که اروپا از آفریقا و مردمش به مردم خود

ارائه می‌داد. بدین طریق اهداف اقتصادی و سیاسی اروپا زمینه‌ی استعمار در آفریقا را فراهم کرد.

ابتدا نیروهای پرتغالی در اواخر قرن 16 به ساحل آنگولا و موزامبیک تا نواحی بلند و کوهستانی قاره وارد شدند. صد سال بعد هلندی‌ها و سپس فرانسوی‌ها، انگلیسی‌ها و آلمانی‌ها به آفریقا آمدند. غارت مواد معدنی ارزشمند آفریقا و تجارت برده آفریقا را از نظر طبیعی و انسانی ویران کرد در حالی که هم زمان حاصل این غارت و هم استعمار سایر مناطق خارج از قاره آفریقا انباشت اولیه برای پیشرفت انقلاب صنعتی اروپا را فراهم کرد و کار بردگان آمریکا را آباد کرد. در این کار سرمایه و مذهب تنگاتنگ با هم و هماهنگ عمل نمودند. در فاصله 300 سال یعنی از 1450 تا 1850 اروپا در امر تجارت برده فعال بود. در این فاصله 11 میلیون آفریقایی به عنوان برده مورد معامله قرار گرفتند: مردان بین سنین 30-15 برای کار در مزارع شکر، تنباکو، و پنبه آمریکا. زنان یک سوم بردگان را تشکیل می‌دادند که علاوه بر کار در مزارع و خانه‌ها برای تولید برده‌های جدید مورد توجه بودند. در فاصله انتقال بردگان از آفریقا به آمریکا بین 10 تا 20 درصد از آن‌ها در اثر تغذیه نامناسب و ناکافی، خودکشی و بیماری می‌مردند. تجار اروپایی بردگان را با پول یا طلا یا کالاهای ارزشمند مبادله می‌کردند. در سال 1700 در جنوب آفریقا 25 میلیون نفر زندگی می‌کردند که در سال 1800 به 20 میلیون نفر تنزل کرد. جمعیت کل قاره آفریقا در سال 1850 می‌بایستی با رشد نیم درصد 100 میلیون نفر می‌بود اما فقط 50 میلیون نفر شده بود. (برای مروری در باره ی چگونگی شکار انسان برای برده سازی و آن چه که بر او گذشت، پیشنهادم این است که رمان ریشه‌ها اثر آلکس هیلی نویسنده سیاه‌پوست آمریکایی را مطالعه کنید که در آن وی به شیوه آبی جالب و غیرخسته کننده این ناروایی ای را که بر انسان رفته است به عنوان سرگذشت خانواده و قوم خود بیان می‌کند.)

بعد از سپری شدن دوران استعمار قدیم هم در اثر مبارزات ضد استعماری و هم از نظر تاریخی به پایان رسیدن این شیوه یعنی اشغال مستقیم و ضرورت کاربرد شیوه ای پوشیده تر اما با همان اهداف اقتصادی و سیاسی آن چه که برای آفریقا و مردمش باقی ماند همین

است که می‌بینیم: فقر مطلق، گرسنگی، مرگ، بدهکاری‌های میلیاردی در حالی که تاکنون بیش از مقدار وام دریافتی باز پرداخت کرده اند، جنگ‌های بی‌پایان و قاره‌ای ویران و در حال فروپاشی.

اقتصاد مشارکتی

مقدمه

مایکل آلبرت اقتصاد دان معروف آمریکایی در 8 آپریل 1947 به دنیا آمد. او با همکاری روبین هابل مجله‌ی Z و سایت اینترنتی Z را در انستیتو رسانه‌ی ال‌ترناتیو اداره می‌کند. او دارای دهها کتاب و مقاله است که برخی از آنها عبارت‌اند از اقتصاد سیاسی مشارکت اقتصادی، نگاه به جلو، اقتصاد مشارکتی در قرن 21، نسل من، روزهای درخشان، حرکت به جلو، استقلال درهم‌بستگی، طبیعت سرمایه‌داری، رسانه‌های ال‌ترناتیو چه ال‌ترناتیوی می‌سازند. او واضع یک تئوری اقتصادی است و همراه روبین هابل استاد اقتصاد دانشگاه آمریکایی واشنگتن دی سی یک مدل اقتصادی را پرورد و به افکار عمومی ارائه داد. تئوری او به نام مدل مشارکتی معروف شده است. مدلی که مدعی است ال‌ترناتیوی را در مقابل سرمایه داری و مدل شوروی {سابق} به عنوان سوسیالیسم واقعا موجود، ارائه می‌دهد.

در یک اقتصاد مشارکتی، همبستگی جای رقابت و پرداخت مزد برای زمان کار را می‌گیرد، سختی کار و جدیت، جانشین پرداخت برای مالکیت، قدرت یا مقدار تولید می‌شود. علاوه بر این روش‌های خودگردانی جانشین ساختارهای تصمیم‌گیری می‌شود و روش جدیدی معروف به طرح مشارکتی جای بازارها را می‌گیرد.

برای ایجاد تغییرات رادیکال در شیوه‌ی تولید (امروزی) واقعیت بخشد، مایکل آلبرت بر این است که کارگران و مصرف کنندگان باید در اجتماعات متعدد اصول خودگردانی مشارکتی را به اجرا در آورند. این مقاله متن صحبت‌های مایکل آلبرت در 17 اکتبر 2004 در کنفرانس انستیتوی پیو مانتسو است که به هنگام دریافت مدال ریاست جمهوری ایتالیا به خاطر کارش _ اقتصاد مشارکتی _ توسط کمیته‌ی علمی مرکز پیو مانتسو Pio Manzu Zentrum ایراد نمود.

مدل اقتصادی مشارکتی

چرا من وقت و نیروی زیادی را برای توضیح مدلی اقتصادی صرف کرده‌ام که باید جای سرمایه‌داری را بگیرد؟ این مدل چه ویژگی‌هایی دارد؟ چه تفاوت‌هایی با مدل‌های دیگر دارد و به چه نتایجی منجر می‌شود؟

دلیلی که من به خاطر آن خود را با فرمول‌های اقتصادی مشغول می‌دارم در نوشته‌های اقتصاد دان بزرگ جان مینارد کینز این گونه توضیح داده می‌شود: [سرمایه‌داری] موفق نیست، هوشمند نیست، زیبا نیست، نه عادلانه است و نه عقیف – و کالاهای [بی] را که ما بدان نیاز داریم] به ما ارائه نمی‌دهد. این طور خلاصه می‌کنیم: ما آن را نمی‌خواهیم، ما از آن نفرت داریم، اما اگر از خودمان بپرسیم چه چیزی را می‌توانیم جای نشین آن بکنیم، چیزی نمی‌دانیم که در این باره جواب بدهیم.

به این دلیل من خود را با دیدگاه‌های اقتصادی مشغول می‌دارم تا بتوانم برای غلبه بر این ناتوانی کمک کنم.

سرمایه‌داری دزدی است.

کار سخت و منظم بخش بزرگی از مردم به نحوی غیرقابل باور، عده‌ی کمی را ثروتمند می‌سازد که اصلاً نمی‌باید کار کنند. در اصل آن‌هایی که باید طولانی‌تر و سخت کار کنند، کمتر به دست می‌آورند. کسی که کوتاه‌تر و کمتر سخت کار می‌کند بیش‌تر به دست می‌آورد.

در ساحل جنوبی نیویورک سیتی، به زحمت یک ستون دو بخش همسایه را از هم جدا می‌کند. در بخش فقیرنشین متوسط درآمد قابل دستیابی 5 هزار دلار در سال است، در بخش پول‌دار نشین 500 هزار دلار در سال. پول‌دارها در آمریکا از کل جمعیت ایالات متحده آمریکا ارزش بیشتری دارند. فقیرترین‌ها در آمریکا زیر پل‌ها می‌خوابند، با کارت‌های مستعمل خود را محافظت می‌کنند یا اصلاً به زندگی خود خاتمه می‌دهند.

این شکاف ارتباطی با استعداد یا غیرت ندارد. این امر از بطن رابطه‌ای اجتماعی سر برمی‌آورد که اکثریتی را برای ثروتمندتر ساختن یک اقلیت مجبور می‌کند.

سرمایه داری بیگانگی است، سرمایه داری غیر اجتماعی است.

محرک‌های مالی اند که در سرمایه داری مناسبات ما را تعیین می‌کنند. محرک‌های خودخواهانه نه محرک‌های اجتماعی. ما در جستجوی خوشبختی تنها برای خویش، دیگران را می‌آزاریم. به همین جهت به ندرت سبب تعجب می‌شود که چنین دنیای غیراجتماعی‌ای وجود دارد، دنیایی که در آن انسان‌های مهربان پس مانده‌ها را دریافت می‌کنند. در بیمارستان‌های آمریکا حدود نیم میلیون نفر سالانه از بیماری‌ها می‌میرند، کسانی که وقتی به بیمارستان آمدند چیزی نداشتند. اصولاً این مربوط به بهداشت و چیزهای دیگری است که می‌توانست با آن انسان بهبود یابد.

اما هیچ کار زاری برای نجات این زندگی‌ها وجود ندارد. چون این امر سودآور نیست.

مرگ و میرهای ناشی از گرسنگی در جهان سوم هم به همین دلیل است: تغذیه کردن فقر آن قدر سودآور نیست که به ثروتمندان هدف بدهد.

سلامتی ما به تغذیه‌ی ما بستگی دارد. برای چه جاهایی که ما در آن زندگی می‌کنیم، برای شان اهمیتی ندارد که کوشش کنند برای همه‌ی آحاد سلامتی، غذای کافی و مسکن مناسب فراهم سازند، به جای این که به دنبال کارهای سود دار فردی باشند.

منطق اقتصاد {سرمایه‌داری} کسب سود است، عدالت اجتماعی نیست. به طور اتفاقی و نه عمدی و خود خواسته عقب نشینی‌هایی تنها به

صورت محصولات جانبی، به نفع ضعفا و آن هم به ندرت شکل می-گیرد.

سرمایه داری استبدادی است.

در مراکز تولید سرمایه‌داری، همه کسانی که فعالیت‌های خسته‌کننده و یکنواخت را انجام می‌دهند، هیچ تأثیری روی شرایط کارشان، روی آن چه که تولید می‌کنند و تصمیم‌گیری‌ها و این که کوشش‌هایشان در خدمت چه هدفی باید باشد ندارند. {عدم کنترل کارگری}

آن کسانی که مالک اند یا خود را در موقعیت کاملاً قدرتی می‌یابند می-توانند تقریباً کاملاً تنها تصمیم بگیرند.

استالین به طور ناگهانی کنترل نکرد که چه وقتی اجازه است استراحت کرد، بتوان چیزی خورد یا اجازه توالی رفتن داشت. امروزه مالکان جسم {خود آدم‌ها} عادت کرده اند که خودشان این امر را قانون‌مند کنند.

تملک بر جسم دموکراسی را نابود می‌کند.

سرمایه‌داری بی کفایت است.

در سیستم سرمایه‌داری استعدادهای بارآوری حدود 80 درصد جمعیت ناپدید می‌شوند، و چنان پرورده می‌شوند که با کسالت عادت کنند و دستورات را انجام دهند. کوششی برای رشد استعدادهای بزرگشان انجام نمی‌گیرد.

منابع عظیمی برای تولید موادی برای فروش نابود می‌شوند که کسی آن‌ها را مورد استفاده قرار نمی‌دهد. زمانی چنان غیرقابل باور طولانی صرف می‌شود تا اجرای کارها به زور انجام گیرد، تقسیم بندی‌اش اجباری شود، و به همین خاطر مقاومت‌های چندی در جهت مخالف انجام می‌شود.

سرمایه داری نژاد پرستانه و سکسیستی است.

نژاد پرستی و سکسیسم در حقیقت بخشی از اصول این نظم اقتصادی نیستند، اما به دنبال رقابت در بازارها، اگر آن‌ها نژادهای موجود و سلسله مراتب جنسیتی را کاملاً مورد استفاده قرار دهند، توسط صاحبان سرمایه تقویت می‌شوند.

اگر در اثر ملاحظات غیر اقتصادی نیروهای پیش برنده، تضعیف شوند. برای سرمایه‌داران این امکان فراهم می‌شود که بی عدالتی‌هایشان را باز تشدید نمایند.

سرمایه داری ستمگرانه است.

کوشش‌های سرمایه‌دارانه برای سلطه بر بازار، کشورها را به دشمن تبدیل می‌کند. آن {کشوری} که اسلحه کافی دارد از منابع و جمعیت آن دیگرانی {کشورهای دیگر} که نمی‌توانند از خود دفاع کنند، سوء استفاده می‌کند. و اغلب کار به جنگ می‌کشد.

سرمایه‌داری آینده ای نمی‌شناسد.

بازارها روی محاسبات کوتاه مدت فشار می‌آورند {می‌چسبند}. و آشغال دیگری را باز می‌دارند تا از مخارج اجتناب کنند، در دنیای آن-ها {این} یک راه غیرصمیمی و ساده به سمت سودهای بالاتر است. بدین خاطر پول پرستان می‌توانند خود را به شیوه‌ای پایان ناپذیر ثروت‌مند سازند و نتایج را نه فقط برای کارکنندگان و مصرف کنندگان، بلکه همین طور اثرات آن بر محیط زیست و منابع فردا را، ندیده بگیرند و از شکل ببندازند.

ما می‌بینیم که بر هوا، آب و زمین چه رفته‌است. این‌ها تنها توسط جنبش حمایت از محیط زیست حمایت می‌شود.

من می‌توانستم جلو بروم و کارآکتر علیل سرمایه‌داری را به طور مفصل و با جزئیات نشان دهم اما فکر می‌کنم نیازی به این کار نیست. در سال 2004 به طور نسبی تنها انسان‌های کمی هستند که به خاطر وضعیت ممتازشان چنان غیر اخلاقی عمل کرده می‌شوند یا به خاطر قوهی ابتکار پرورش یافته‌شان چنان جاهل عمل کرده می‌شوند، یا توسط وسایل ارتباطی چنان موفقیت آمیز در هم ریخته می‌شوند که نمی‌بینند که امروزه سرمایه‌داری یک قتل عام عظیم به وسیلهی نیروهای بی‌عدالتی و امری از هر نظر غیرانسانی است.

همان گونه که جان استوارت میل آن را فورموله کرده‌است: "اضافه می‌کنم که مرا ایده‌آل زندگی کسانی که باور دارند که عادت هستی انسانی مبارزه است، ذوق زده نمی‌کند، [هر کسی ایده‌آلی پیدا می‌کند]، بلکه برعکس لگد مال کردن و به دور افکندن آن چه است که سیستم اجتماعی فعلی نقش بسته، که ارزشمندترین سرگذشت آرزویی را برای انسانیت ارائه دهد."

اما غیر از این‌ها ما چه می‌خواهیم؟

اقتصاد مشارکتی یا پارکون [برای مشارکت اقتصادی]، بر پایه‌ی چهار اصل اساسی ایجاد می‌شود.

اولا در پارکون، انسان‌ها در زندگی اقتصادی از طریق شوراهای به هم وابسته شرکت می‌کنند، به عنوان تولیدکننده و مصرف‌کننده [شوراهایی از هر نوع] مانند آن‌ها همواره ایجاد می‌شوند، اگر انسان کوشش نماید اقتصاد خود را خود سازمان دهد، به طور خلاصه مثل آن چه که در آرژانتین انجام گرفته است.

آن چیز تازه‌ای که پارکون می‌آورد این است که شوراهای خود خود را اداره می‌کنند. انسان‌ها می‌بایستی در تصمیمات، تصمیماتی که در باره‌ی آنان است، به طور گسترده و جمعی دخالت کنند.

گاهی مناسب‌ترین نوع خودگردانی انتخابات است، چیزی که در آن هر فرد یک رای دارد، گاهی می‌شود نوع دیگری از رای‌گیری را به کار برد، گاهی تصمیم‌گیری با توافق حاصل می‌شود، گاهی هم می‌شود که یک بخش از جمعیت در باره چیزی رای بدهند.

در پارکون نوعی از انتخاب وجود دارد که در آن یک نتیجه‌ی نهایی حاصل می‌شود و بستگی به این دارد که چگونه حق تعیین سرنوشت همه‌ی شرکت‌کننده‌ها در بالاترین حد ممکن شود. چنین نوعی از خودگردانی شوراهای تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان البته با شرکت‌های سلسله‌مراتبی از نوعی که امروز ما باید تحمل‌شان کنیم، سختی ندارند.

دوماً مزدهی در پارکون بستگی به تلاش دارد نه به این که چه مقدار تولید کرده یا این که چه قدر انسان قدرت‌مندی است. در یک پارکون این را که اگر ما طولانی‌تر، سخت‌تر، یا تحت شرایط ناخوشایندتر یا خطرناک‌تر کار کنیم، درآمد بیش‌تری کسب خواهیم کرد، رد می‌کند. این را رد می‌کند که به کسی که امتیازی در جیب دارد، پرداخت بیش‌تری انجام گیرد، برای این کار هیچ توجیه منطقی و کشش اقتصادی وجود ندارد.

پارکون هم چنین یک اقتصاد بی‌دست و پا را که در آن انسان، مثل اقتصاد بازار آن چه را بدست می‌آورد که به موقعیش بستگی دارد، رد می‌کند.

کمی متضادتر، پارکون این را هم رد می‌کند که انسان در یک اقتصاد آن قدر بتواند بدست آورد که خود در شکل کار شخصی سهم بوده است.

مقداري که ما توليد مي‌کنيم به عوامل بسياري وابسته است که ما نمي-
توانيم کنترلشان کنيم: که ما ابزار کار بهتري داشته باشيم، که ما در
محدوده‌ي کاري بارآور تري کارکنيم، يا که چيزي را توليد کنيم که
ارزشش بالاتر محاسبه شود، يا که ما ويژگي مادرزادي خاصي داشته
باشيم که سازندگي ما را افزايش دهد.

کشش اقتصادي بايد به سمت کار سازنده هدايت شود، اگر کار
ناخوشايند است. پرداخت براي کوشش‌ها مفهوم اخلاقي و اقتصادي
ايجاد مي‌کند. هديه دادن خوشبختي به کساني که ابزار کار بهتر يا ژن
بهتري دارند، هيچ [مفهومي] نمي‌سازد [اخلاقي و هم اقتصادي]. {از
نظر اخلاقي و هم از نظر اقتصادي مفهومي ندارد}

سوما اقتصاد مشارکتی به نوع جديدي از تقسيم کار نياز دارد. اگر یک
نظم تازه‌ي اقتصادي بر منافع خصوصي غالب شده و تجمعات
خودگردان و ارتقا براي کوشش‌ها مورد استفاده قرار گرفته‌شد، اما
تقسيم کار فعلي مانند آن چه که در شرکت‌ها و شرکت‌هاي تعاوني
جريان دارد حفظ شود، چندان پيشرفتي نکرده است.

اگر 20 درصد جمعيت کارکننده انحصارا موقعيت قدرت و کار
خوشايند، و 80 درصد اجراي کارهاي جزبي را بعهده داشته باشند؛
که خسته کننده، احمقانه و طاقت فرسا است، اين امر تضمين مي‌کند
گروه اول - که من آن را طبقه‌ي نظم دهنده مي‌نامم- بر دومين طبقه‌ي
کارکننده چيره شود.

هم چنين اگر خودگرداني ظاهري {نه واقعي} به عنوان اصول بنيادي
پذيرفته مي‌شد، گروه نظم دهنده به دليل کاري که انجام مي‌دهند، در هر
بחי فوراً موضوع را تعين مي‌کنند، به خاطر داشتن اطلاعات مهم،
سخنران با تجربه بودن و اعتماد به نفس داشتن و انرژی صرف
کردن، آن چه را که در اتخاذ تصميم‌گيري براي شان مناسب است، با
قوت به کار مي‌گیرند.

برعکس آن‌ها، کارکننده‌هاي دومين طبقه، خسته شده از نوع فعاليت
روزانه‌اي که انجام داده‌اند، در جلسات تنها خسته و با احساسی از بي-
قدرتي مي‌آيند. نظم‌دهنده‌ها تصميم گیرنده مي‌شوند و متقابلاً هم تصميم
مي‌گیرند که به خودشان بيش‌تر پرداخت کنند. جلسات را به طور
خودکار منقضي کنند و اقتصاد را بر مبناي منافع خود جهت دهی
نمايند. خلاصه بر طبقات اين مي‌گذرد.

در سرمایه‌داری صاحبان سرمایه مواد تولیدی، تعیین می‌کنند که چه چیزی تولید شود، آن‌ها بردگان مزدی را استخدام و بعد اخراج می‌کنند. اما با خاتمه یافتن این مناسبات باز هم جامعه‌ی بی طبقه ایجاد نمی‌شود. گروه دیگری تحت عنوان مالکان که هم چنین به وسیله‌ی وضعیت‌شان در اقتصاد تعریف می‌شوند، می‌توانند قدرت نامحدود را تجربه کنند و حتی فشار بر بخش بزرگی از کارگران را تشدید نمایند.

برای اجتناب از سلطه‌ی یک رابط {مباشر یا مدیر اجرایی} بر روی کارگران، ضروری است تقسیم فعالیت‌ها مانند آن چه که امروز در شرکت‌ها و تعاونی‌ها جریان دارد، با ایده‌های جدید برای تعیین نقش-های کاری جانشین شود.

پارکون این اصل سوم نهادی را رشته کاری موزون می‌نامد. اگر در اقتصاد یک تقسیم کار سلسله مراتبی برقرار باشد، وظایف ما یا هم راه با قدرت زیاد می‌شوند یا این که نه یک بار بلکه به ندرت، حق بیان رعایت می‌شود.

در هماهنگی با آن یک اقتصاد مشارکتی فعالیت‌های روزانه را با مشاغل ترکیب می‌کند به نحوی که قدرت و مسئولیت وابسته به یک شغل درست به همان اندازه است که فرد دیگری با هر شغل دیگری دارد.

ما دیگر هیچ رئیس و مرئوسی نمی‌شناسیم. هیچ تقسیماتی در بین انتشاردهندگان مجلات و بین سکرترها، بین جراحان و مراقبت کنندگان بیماران {پرستاران، کمک پرستاران، کارکنان آزمایشگاه و . . .} وجود ندارد. وظایفی را که اینان امروزه انجام می‌دهند در پارکون هم انجام خواهد یافت اما کار به نحو دیگری تقسیم خواهد شد.

البته که بعضی از انسان‌ها توسط انسان‌های دیگر مورد جراحی قرار خواهند گرفت و اکثریت مردم چنین کاری را نمی‌توانند انجام دهند، اما کسی که چاقوی جراحی را به کار می‌برد هم این طور تخت‌ها را هم مرتب می‌کند و زمین را هم می‌شوید یا با دیگران در وظایف بیمارستان همکاری می‌کند.

هر آن چه که با وظایف جدید جراحان و مسئولیت وابسته به آن و لذاتی که انسان در چنین فعالیت‌هایی پیدا می‌کند، از طریق توازن خویش در سطح میانگین اجتماعی قرار می‌گیرد. او اکنون در یک شاخه کاری موزون قرار می‌گیرد که به او همان مقدار مسئولیت و قدرت می‌دهد و

همان اندازه جالب است که وظایف جدید به کس دیگری که قبلاً فقط کار نظافت را انجام می‌داده است، می‌دهد.

سلطه‌ی کسی که من او را هماهنگ کننده می‌نامم، در این شیوه بر همه‌ی کارکنندگان دیگر چیره نمی‌شود به طوری که مشاغل بسیار پرمسئولیت مجزا شوند یا به طوری که هر کس فقط کاری خاص را انجام دهد. هر دو این اختیارات نه فقط غیر عقلی بل که هم چنین غیرممکن می‌شوند.

درهم شکستن سلطه‌ی هماهنگ کننده‌ها هم چنین این گونه نیست که مثلاً وظایف خسته‌کننده و یکنواخت مهم محسوب و والا به حساب آیند.

...

چون سلطه‌ی هماهنگ‌کنندگان به پایان رسیده است در هم آمیختگی وظایف پرمسئولیت و خسته کننده، به نحوی است که همه اشخاص در گیر در یک اقتصاد می‌توانند در تصمیم گیری‌ها دخالت کنند بدون این که از طریق نقشی ویژه در اقتصاد، منفعتی کسب کنند.

بالاخره چهارما، چرخ می‌داد اگر ما کارگاه‌ها و اجتماعات زیادی می‌داشتیم، که بر طبق شوراهای تولیدکنندگان و مصرف کنندگان سازمان یافته بودند، که پروسه‌های تصمیم گیری خودگردان مورد استفاده قرار گرفته می‌شد، که همه‌ی شاخه‌های متوازن کاری را می‌داشتند و پرداخت در آن‌ها بر اساس کوشش‌ها صورت می‌گرفت، اما کل برنامه ریزی اقتصادی هم‌زمان بر اساس بازارها قانون مند شده بودند؟

آیا می‌شد که این یک نوع جدید جالب توجه‌ای باشد؟

با برنامه‌ریزی مرکزی، برنامه ریزان به طور یک جانبه و طراحی- شده، به کار خود امتیاز می‌دهند و هم چنین مطمئناً برای تئیه‌های آکادمیک و یا چیزهای دیگر هم همین کار را می‌کنند.

آن‌ها سعی می‌کردند که در هر کارگاه ماموری می‌داشتند که می‌توانستند آن‌ها را در کار مشارکت بدهند و برای به اجرا در آوردن طرح‌ها تولیدی مرکزی مسئول می‌بودند. به این طریق انسان‌هایی بودند که موقعیت‌های ویژه‌ی مشابهی مانند برنامه‌ریزان در جامعه کسب می‌کردند و با حقوق مشابه برای رهبری دیگران مجهز می‌شدند. {مدیران}

پویایی برنامه‌ریزی مرکزی این طور است که دستورات از بالا به پایین می‌آیند، سپس اطلاعات مربوط به انتظارات می‌توانند از پایین به بالا بروند. موضوع با تغییراتی برای آموزش به پایین می‌آید و بعد اطلاعات بیشتر به بالا می‌رود و بالاخره دستورات مناسب از بالا به پایین صادر می‌شوند و از پایین اطاعت می‌گردد.

زنجیره‌ای از دستورات وجود دارد، ساختار اقتداري است و مانند آن چه که در اتحاد جماهیر شوروي {سابق} دیدیم دوباره به عنوان نتیجه-ی تفاوت‌های طبقاتی بین وابستگان و کارگران در هر کارگاهی در کل اقتصاد پدیدار می‌شوند. برنامه‌ریزی مرکزی همه‌ی نوآوری‌های تکنونی ما را نابود می‌سازد در نتیجه ما باید آن را به عنوان ماده‌ی نامناسب در تصمیم‌گیری برای مسائل کلی اقتصادی مورد توجه قرار دهیم.

بازارها هم چون برنامه‌ریزی مرکزی ناکافی هستند و باز هم بیشتر اهمیت دارد که به عنوان مشکل آفرین مورد توجه باشند، به نحوی که بازارها طور کلی در جهان چنین تاییدی را حتی از طرف چپ‌ها کسب می‌کنند.

اولا بازارها {مفهوم} مزدهی را نابود می‌کنند چون که آن‌ها برای این می‌پردازند که چه مقدار تولید شده یا چه قدر فرد قدرت‌مند است و کاری به این ندارند که کار چه اندازه پرزحمت است.

دوما، بازارها خریدار و فروشنده شدند برای این که اجبارا ارزان بخرند و گران‌تر بفروشند، با این هدف که یکی دیگری را تا حد ممکن به نام شانس خصوصی و حتی زندگی اقتصادی خصوصی بیرون بیندازد. بازارها هم بستگی را مدفون می‌سازند.

سوما بازارها علاقه‌مندند که نارضایتی ایجاد کنند، زیرا که فقط با نارضایتی می‌خرند و باز هم می‌خرند و باز هم. مانند آن چه که دبیر کل آزمایشگاه تحقیقاتی جنرال موتورز چارلز کترینگ بیان می‌کند، شرکت‌ها می‌باید "مصرف کنندگان ناراضی" را ایجاد کنند؛ وظیفه-شان "ایجاد نارضایتی سازمان یافته" است. پیشنهاد ویژه‌ی کترینگ {برای حل این مشکل} این است که مدل‌های جنرال موتورز هر ساله تغییر کنند، زیرا اتومبیل‌ها به سرعت کهنه می‌شوند و خریداران از مدل خود به سرعت ناراضی می‌شوند.

چهارما بازارها، قیمت های نادرستی را برای اکسیون های فراملیتی تعیین می کنند که فقط تاثیر فوری شان را روی خریدار و فروشنده مورد توجه قرار می دهند، اما هرگز این را ملاحظه نمی کنند که با تولید چه آلودگی هایی رخ می دهد. اما از طرف دیگر هیچ تاثیرات مثبتی را هم روی محیط زیست در نظر نمی گیرند. به این معنی که بازارها به طور مداوم تعادل اکولوژیکی و تداوم آن را به هم می ریزند.

پنجما بازارها محیطی را ایجاد می کنند که در آن همه باهم برای کاهش مخارج در مراکز تولید رقابت می کنند تا سلطه خود بر بازار گسترش دهند – برای شان مهم نیست که این رقابت برای دیگران چه به بار می آورد.

به خاطر انجام دادن آن چه که بازارها آن ها را مجبور به انجام دادن- شان می کند، { . . . }، انتخاب دیگری وجود ندارد مگر این که سودهای شان را به حداکثر برسانند تا با رقبای خود هم تراز شوند یا از آن ها سبقت بگیرند.

ما می بایستی در مخارج مان تغییر جهت می دادیم، ما می بایستی سود می بردیم به طوری که افراط در مصرف را تحریک کنیم و مجبور می شدیم مخارج تولیدمان را با آسیب رساندن به کارکنان کاهش دهیم.

و چون که برای برقراری چنین چیزی هم برای مدیریت – فکر کردن به مفاهیمی مثل سود و فایده - و هم برای به زور پیش بردن چنین تصمیم هایی ضروری است که انسان خود با چنین مسائلی دست به گریبان نباشد، بنابراین باید مردمانی ایجاد کرد که به اندازه کافی بی- احساس باشند و فقط در کله شان پول مطرح باشد.

مردمانی از آن نوع که مدارس بازرگانی تولید می کنند. ما دفاتری با دستگاه های تهویه و محیط مهربان در دسترس این مدیران قرار می- دهیم و به آنان می گوئیم که شما باید مخارج مان را کاهش دهید.

کنایتا ما در فشار بازار قرار می گیریم و خود یک طبقه ای ارتباط دهنده را به وجود می آوریم، نه براساس قانون طبیعت و نه این که چون ما خودمان را مطیع می خواهیم، بلکه چون بازارها ما را و می دارند تا بخشی از بازار را بدست آوریم و ابتدائاً این فشار مخارج است که اعمال ما را تعیین می کند.

شاید بهتر باشد ذکر نمایم که هرچه این بی مانع و رادع بودن های بازار بیش تر اجازه ی نقش بازی کردن پیدا کنند، و یا اگر ما امروز

عبارت امتیازدار بازارهای آزاد را مورد استفاده قرار دهیم، همهی این شرارت‌های ویژه بدتر می‌شود.

اصولاً بازارهای آزاد – حتی آن‌ها که در بریتانیای کبیر در ابتدای قرن نوزده که خیلی هم آزاد بودند – تقریباً وجود نداشت. تحت سلطه‌ی این بازارهای تقریباً کامل آزاد، روبرت سولوی Robert Solow اقتصاد دان نوشت، "کودکان کوچک تا حد مرگ در معادن و فابریک‌ها ی بلک کانتری کار می‌کردند".

سولو اضافه می‌کند که "بازارهای با کارکرد خوب هیچ تمایلی نشان نمی‌دهند رفتارهای عالی را به شکلی مورد حمایت قرار دهند. آن‌ها هیچ مقاومتی علیه نیروهایی که اخلاقی کردن انحطاط و صعود به بربریت فرهنگی را پیش می‌برند، نشان نمی‌دهند.

به همین سبب ما می‌توانیم بازارها را در جستجویی‌مان برای یک سازمان آرزویی ارزشمند اقتصاد، کنار بگذاریم.

چه چیزی را می‌شود جانشین بازارها و برنامه ریزی مرکزی کرد تا ویژگی‌های اساسی اقتصاد مشارکتی را بنمایاند؟ پاسخ پارکون برنامه ریزی مشارکتی نام دارد.

آن چه که ما برای جای‌گزین کردن با برنامه ریزی مرکزی و رقابت داخلی بازارها نیاز داریم عبارت است از کارگران و مصرف‌کنندگان مطلع و مدبر با آموزش لازم و کافی خودگردانی و با محرک‌های اجتماعی که با هم بحث و مذاکره کنند که چه مقدار تولید شود و چه مقدار مصرف می‌شود، در حالی‌که هریک را و به هر کسی امکان دستیابی مشابه به همهی اطلاعات تعلق می‌گیرد، و هر فردی به هر مقدار می‌تواند در تصمیم‌گیری شرکت نماید.

چه سیستمی برای برنامه ریزی اقتصاد، می‌تواند این مطالبات را برآورده سازد؟

شوراهای کارگران و مصرف‌کنندگان تصمیم می‌گیرند که چه مقدار تولید نمایند، یا هم چنین چه مقدار مصرف خواهند کرد. این کار را آن‌ها با بهترین اطلاعاتی که خود جستجو کرده اند انجام می‌دهند. و در این روند ارزیابی‌های منافع و مخارج کامل اجتماعی امکانات متفاوت را برای همه قابل دستیابی می‌سازند. مجامع همواره به مبادله نظرات می‌پردازند. آن‌ها وسایل کمکی ارتباطی ساده‌ی بسیاری را مورد استفاده قرار می‌دهند، به طور مثال قیمت‌ها، شوراهای برنامه ریزی و موارد

دیگری را که به شرکت کنندگان اجازه می‌دهد ارجحیات خود را بیان نمایند، آن را به هماهنگی در بیاورند و با آگاهی از اطلاعات جدید در باره‌ی خواسته‌های دیگر شرکت کنندگان آن را اصلاح نمایند. کارکنندگان و مصرف کنندگان هم ارجحیت‌های شخصی خود و هم {ارجحیت‌های} شورا‌هایی را که در آن‌ها هستند اعلام می‌کنند. آن‌ها آن چه را که دیگران پیشنهاد داده‌اند تجربه می‌کنند و در نتیجه ارجحیت‌های خود را اصلاح می‌نمایند. آن‌ها هم برای یافتن یک کار مناسب برای خود و هم برای یک برنامه‌ی درخور برای کل جامعه تلاش می‌کنند.

در هریک از مقاطع مذاکرات شرکت کنندگان تلاش می‌کنند تا آسایش ویژه‌ی خود و تکامل شخصی خود را به پیش ببرند. که بتوانند راحتی خود را تنها در ارتباط با پیشرفت عمومی بهتر سازند، نه این که آن‌ها دیگری را پلکان ترقی خود قرار دهند.

مانند هر اقتصاد دیگر مصرف کنندگان تگاه می‌کنند که چه قدر در آمد دارند و چه قدر چیزهایی که می‌خواهند می‌ارزد. سپس آن‌چه را که می‌خواهند برمی‌گزینند. کارگران هم به طور مشابه معلوم می‌کنند که می‌خواهند چه مقدار کار کنند، آن‌ها با آگاهی از این که به خاطر مصرف کنندگان چقدر کار لازم است و با توجه به خواست ویژه‌ی خود، زمان کار مورد آرزوی خود را مطرح می‌کنند

در سرمایه داری "ما باید" مانند آن‌چه که مدیر تبلیغات معروف ارنست دیشر می‌گوید "نتایج جدید تحقیق در باره محرک‌ها و دانش اجتماعی را مورد استفاده قرار می‌دهند تا به شیوه‌ای موفقیت آمیز انسان‌ها را ناراضی سازند" [. . .]. اگر تو در زندگی‌ات خوشبخت هستی، اگر تو لذت می‌بری که وقت‌ات را با کودکان بگذرانی، با آن‌ها بازی کنی و با آن‌ها حرف بزنی، اگر تو طبیعت را دوست داری [. . .] اگر تو ساده و راحت با انسان حرف می‌زنی [. . .] اگر با میل یک زندگی غیر پیچیده را دنبال می‌کنی، اگر نیازی نداری با دوستان و همسایگان رقابت کنی _ پس دیگر تو چه نفع اقتصادی‌ای داری؟

اما در یک پارکون نه تنها کسی علاقه‌ای به این ندارد که چیزی را به قیمت بالا بفروشد، بلکه هم‌چنین کسی هم علاقه به این ندارد که به خاطر درآمد بیشتر چیزی را گران تر بفروشد - زیرا برای در آمد

مهم نیست که چه مقدار فروخته شود. و هیچ رقابتی هم در سهم بازار وجود ندارد.

انگیزه برای انجام کار و استفاده از امکانات بدون این که چیزی را بدر بدهند، به اندازه‌ی کافی وجود دارد. ما سعی می‌کنیم چیزی را تولید کنیم که توسط جامعه پذیرفته می‌شود و قابل استفاده است. و هم‌زمان هم ارجحیت‌های ویژه‌ی خود را و هم بقیه جامعه را در نظر داریم، زیرا تنها راه راحتی بیش‌تر شخصی، منوط به راحتی بیش‌تر عمومی است.

مذاکرات در دوره‌های برنامه‌ریزی متوالی رخ می‌دهد. همه شرکت کنندگان علاقه دارند که توانایی بارآور کار را به نحو موثر مورد استفاده قرار دهند و نیاز را برآورند. زیرا هر کس یک بخش عادلانه تولید شده‌ها را کسب می‌کند و اگر بیش‌تر تولید شود بیش‌تر کسب خواهد شد.

همه‌ی شرکت کنندگان به سرمایه‌گذاری‌هایی که کارهای ناخوشایند را کاهش دهد و کیفیت متوسط متعادل رشته‌های کاری را بالا ببرد علاقه دارند زیرا این کیفیت کاری است که هر فردی تجربه می‌کند.

من نمی‌توانم با صحبتی خلاصه مانند این جا همه‌ی جزئیات پارکون را، و همه‌ی مکانیزم‌های چندجانبه‌ی آن را شرح دهم و هم چنین نمی‌توانم نشان دهم که این مدلی است که نه تنها مدل آرزویی است بل که در واقعیت هم قابل اجرا است.

اما من ادعا می‌کنم که پارکون نه تنها بدون طبقه است و نه تنها هم بستگی، گوناگونی و عدالت را پیش می‌برد، بل که پارکون هم همه‌ی کارکنندگان و مصرف‌کنندگان را - به بهترین نحوی که ممکن است - در هر تصمیم‌گیری اقتصادی شرکت می‌دهد.

پارکون باروری کار را کاهش نمی‌دهد، بل که متقاضی این است که کوشش‌های مقتضی و درست آن قدر انجام یابند که انسان‌ها برای مصرف‌شان لازم دارند.

این امر ترجیحا در طولانی‌تر کارکردن نیست بل که می‌گذارد انسان خودش تصمیم بگیرد که آیا می‌خواهند بیش‌تر یا کم‌تر کار کنند.

مهم نیست که چیزی اکنون سودآورترین است، آن چه که امروز علاوه بر آن پیش می‌رود که کارکنندگان، محیط و حتی مصرف‌کنندگان

غیرمهم هستند، بلکه تولید در این راستا جهت گیری می‌کند که اگر تمام مخارج اجتماعی و تأثیر روی محیط زیست مورد توجه واقع شوند، آن وقت چه چیزی واقعا سودمند است.

پارکون از استعدادهای انسانی چشم‌پوشی نمی‌کند. کسانی که امروز جراح هستند، آهنگ ساز هستند، یا نوع دیگری از فعالیت‌های پیچیده را انجام می‌دهند، اگر اقتضا کند که آن‌ها برای توازن، فعالیت‌های کم-تر مسئولیت دار و کمتر خوشایند را هم تجربه کنند، این شرایط مخزن عظیم غیرقابل توضیحی از استعدادهای تاکنون ندیده گرفته شده را به بالا می‌کشاند، در حالی که نه تنها کارهای جالب و خسته کننده عادلانه تقسیم می‌شوند بلکه این امر همین طور در هماهنگی با اصول خودگردانی و بی‌طبقگی پیش می‌رود.

پارکون هیچ پیش فرضی از شهروندان ملی یا مقدس ندارد. این بهتر است چون که یک چارچوب عرفی را ایجاد می‌کند، در چنین حالتی حتی انسان‌هایی که تا کنون خودخواهانه و ضداجتماعی زندگی کرده‌اند می‌باید سلامت اجتماعی عمومی را مطالبه نمایند تا بتوانند شخصا موفقیت حاصل کنند.

در سرمایه‌داری کوشش می‌شود خریدار و فروشنده متقابلا به هم دروغ بگویند. سرمایه‌داری به انسان ضد اجتماعی بودن را آموزش می‌دهد. برای ترقی کردن {در سرمایه‌داری} هر انسانی باید این درس را بیاموزد.

در مقابل آن همان گونه که آسانسورها، خانه‌ها، لباس‌ها و آلات موسیقی تولید می‌شوند می‌شود از طریق سیستم اقتصادی و درست به همین منوال هم‌بستگی با انسان‌ها را مطالبه کرد. به دلیل منطق پرداخت و برنامه‌ریزی، نفع من از نفع تو و نفع اجتماعی سرچشمه می‌گیرد به جای آن که در تقابل با هم باشند. و بالاخره، حمایت از پارکون در تفاوت با رفتار امروزی ما چه انجام می‌دهد؟

وقتی مارگارت تاچر گفت: "آلترناتیوی وجود ندارد"، با مساله مرکزی بخش بزرگی از انسان‌ها که در جستجوی دنیای بهتری هستند برخورد کرده است.

اگر کسی واقعا باور دارد که {با سرمایه‌داری} هیچ آینده‌ی بهتری وجود ندارد، لزوماً اعلام مبارزه با فقر، از خود بیگانگی و حتی علیه

جنگ را پاسخ خواهد داد، که انسان باید زندگی‌ای را برای خود تدارک ببیند، رشد کند و واقعیت را بپذیرد.

هرکس می‌تواند بگوید که انسان نمی‌تواند با جنگ و فقر مبارزه کند، چون که این امری بی‌معنی است. مثل این که انسان می‌خواست با وزش باد بجنگد. این طور که انسان می‌خواست نیروی جاذبه را از بین ببرد.

در این مفهوم پارکون دیدگاهی است با هدف این که امید و عقل را جای‌گزین وقاحت نماید. می‌کوشد روشن سازد که سرمایه‌داری مثل نیروی جاذبه زمین نیست. ما می‌توانیم آن را عوض کنیم.

دیروز من به هنگام دریافت مدال رئیس جمهور ایتالیا خاطر نشان ساختم که پارکون "قوی‌ترین و کامل‌ترین پیش شرط‌های فرموله‌شده برای مدل‌های کنونی تفکر اجتماعی اقتصادی" است، و "یک راه جدید برای سازمان اقتصادی، به عنوان پیشنهاد قابل عرضه" ارائه می‌کند.

این برایم روشن است که هرکسی که به این نظر در باره پارکون رسیده است، چه دیوانه وار باید مبارزه کند نه برای تخفیف دادن شرارت سرمایه‌داری فعلی بل که باید منافع این نوع جدید اقتصادی را روشن سازد.

اگر به ما فیلمی نشان داده شود و انسان‌های با جرأتی از گذشته را روی پرده ببینیم که چگونه علیه برده داری یا علیه ستم بر زنان یا علیه استثمار یا برای آزادی و عدالت و علیه دیکتاتورها مبارزه می‌کنند ما برای این اعمال، کاملاً و به درستی احساس علاقه و تحسین می‌کنیم.

مبارزین با برده داری، انسان‌هایی که برای حق انتخاب زنان مایه می‌گذارند، سازمان دهندگان اتحادیه‌ها، فعالین ضد آپارتاید، هم‌همی کسانی که برای آزادی و ارزشمندی کوشش می‌کنند برای ما در زمره قهرمانان هستند.

نظرم این است که ما نباید چیزی را تحسین کنیم اگر خودمان از انجام کاری شبیه آن سر باز می‌زنیم.

اگر ما مبارزه علیه بی‌عدالتی را تحسین می‌کنیم، باید خودمان علیه بی‌عدالتی مبارزه کنیم.

اگر ما مبارزه‌ی انسان برای دنیایی بهتر را تحسین می‌کنیم باید خودمان برای یک دنیای بهتری کوشش کنیم.

اگر ما لغو استثمار، از خود بیگانگی، سلطه و ستم ناشی از آن را تحسین می‌کنیم باید خودمان برای یک مدل اقتصادی و یک ساختار اجتماعی اقدام نماییم و برای آن مبارزه کنیم، مبارزه‌ای که این شرارت را از بین ببرد. من اعتقاد دارم که اقتصاد مشارکتی از این نوع جهت دهی اقتصادی است و بخشی از یک جامعه‌ی جدید می‌تواند باشد.

توضیح مترجم:

وقتی برای اولین بار در سال 2004 مقاله‌ای را از مایکل آلبرت که ترجمه‌اش موضوع این بحث است، خواندم از یک طرف برایم جالب بود و از طرف دیگر برایم ابهام داشت. به سایت مربوطه مراجعه کردم اما برایم پاسخگو نبود تا فرصتی برایم فراهم شد که در سفر مایکل آلبرت به هانوفر زمانی نزدیک به 7 ساعت را در دو روز متوالی پای صحبتش بنشینم و سؤالات خود را مطرح کنم و ابهامات را به بحث بگذارم. متأسفانه باز هم بعضی از آن‌ها برایم ناروشن ماند. کتابش را به طور کامل خواندم و هم متن صحبت‌هایش را در هانوفر. فکر می‌کنم اکنون می‌توانم با دیدی وسیع‌تر وارد موضوع شوم.

این ایده برایم جالب بود که مایکل آلبرت دست به کوشش‌هایی برای یافتن جانشینی عملی برای سرمایه داری زد. در این شکی نیست که تنها آلترناتیو درست و واقعی برای سرمایه‌داری سوسیالیسم است. اما طرح تجربه شده‌ای در این زمینه وجود ندارد. انقلاب شوروی که می‌رفت جهان سرمایه داری را به اضمحلال بکشد خود در آغاز حرکت به علت نداشتن برنامه عمل برای پیاده کردن سوسیالیسم و اصولاً آماده نبودن برای چنین کار سترگی به بیراهه چرخید. از آن زمان به این طرف نظرات مختلفی مطرح شد: از چگونگی کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و از شکل مناسب سازمان‌دهی طبقه کارگر و جامعه. اما این چگونگی باز هم ناکافی ماند. همواره این سؤال مطرح

بود که درست، ما براساس کالبد شکافی مارکس از جامعه سرمایه داری و از تکمیل آن در طی دوره سیادت سرمایه از آغاز تاکنون، سرمایه داری را شناخته‌ایم و می‌دانیم که آن را نمی‌خواهیم و سوسیالیسم را می‌خواهیم و اطلاعاتی کلی هم در باره اش داریم و می‌دانیم که درست در مقابل سرمایه‌داری قرار می‌گیرد. اما اجزا این آلترناتیو برای ما روشن نبود. بنابراین هر کوششی برای بازکردن بحث، برای نشان دادن عملی آلترناتیو، برای جبهه بندی در مقابل سرمایه داری قابل تقدیر است. از این دید من کار مایکل آلبرت را به عنوان کوششی در این راه تحسین می‌کنم اما انتقاداتی به آن دارم که در زیر به طرح آن‌ها می‌پردازم.

مایکل آلبرت چرایی پرداختن وقت خویش به مساله‌ی یافتن جانشینی برای سرمایه داری را به بیانی از مینارد کینز احاله می‌دهد که به شیوه‌ی بسیار ساده سرمایه داری را تعریف می‌کند: سرمایه داری نه عادلانه است و نه عقیف، موفق نیست، هوشمند نیست، زیبا نیست.

اگر از عادلانه نبودن سرمایه داری صرف نظر کنیم که اصولاً نمی‌تواند چنین باشد. دلایل رد سرمایه داری به مواردی وابسته می‌شود که نه در محدوده‌ی یک سیستم اقتصادی اجتماعی سیاسی بلکه گویی به قضاوت در باره‌ی یک انسان یا ماشین می‌پردازد. مقوله‌ی هوشمندی، زیبایی و عفاف!

اما مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست، سرمایه داری را در همه‌ی ابعادش مورد توجه قرار می‌دهند. از جنبه‌های انقلابی آن در آغاز کار بورژوازی به عنوان طبقه انقلابی در برابر فئودالیسم و کل فعالیت‌هایی را که برای سیادت طبقاتی خود انجام داد. هم چنین آن‌ها نقش مخرب آن را به عنوان نظامی که با بیماری‌های همگانی اضافه تولید و بحران‌های ادواری، به قهقرا باز می‌گردد. نظامی که در درون خود سلاحی را حدادی می‌کند که هلاکش خواهد کرد یعنی که پرولتاریا را به وجود آورد. انسان را کالا کرد و چون شی در مقابل خود قرار داد و تحلیل جامعه را بر مبنای طبقاتی قرار داد.

آن‌گاه هدف کمونیست‌ها را در مقابله با سیستم سرمایه داری بند بند شکافتند و لغو مالکیت بورژوایی یا خصوصی و نه لغو مالکیت به طور کلی را صفت ویژه‌ی کمونیسم اعلام کردند. کار مزدوری را، تضاد آن با سرمایه و الغا کار مزدی را در راس قرار دادند.

در مقابل سرمایه داری با شیوهی مالکیت خصوصی اش، شیوهی کمونیستی تملک و تولید محصولات مادی را قرار دادند. رفع استثمار فرد از فرد و ملتی توسط ملت دیگر را، نابودی تضاد طبقاتی و در نتیجه از بین رفتن مناسبات خصمانه ملت ها را نسبت به هم و ایجاد جامعه‌ای که در آن تکامل آزادانه‌ی هر فرد شرط تکامل آزادانه همگان است، قرار دادند.

آن گاه مارکس در گروندریسه، و به طور مشروح در کاپیتال، سرمایه داری را کالبد شکافی کرد و جزء به جزء آن را روشن ساخت. دوباره به مطلب برمی گردیم؛ از توضیح آغازین که بگذریم خصلت ناهای میکل آلبرت برای سرمایه داری به ویژه برای توده های کارگر به دلیل سادگی بیان و انتخاب موضوعات ملموس جالب است. در رابطه با این که سرمایه داری آینده ای نمی شناسد اتفاقاً نظرم بر این است که سرمایه داری آینده اش را به خوبی می شناسد و به همین سبب چنین استثمارگرانه و بیرحم عمل می کند. سرمایه داری فقط سود را می شناسد و تولید ارزش اضافی را که سودش را عینیت می دهد. در نتیجه می خواهد در سراسر جهان نظمش را تداوم دهد و به طور عام در تملک ارزش اضافی در جهان شرکت نماید و برای این منظور جنگ‌ها به راه می اندازد. جنگ‌های منطقه‌ای و جهانی. کشتار می کند، غارت می کند و شکاف طبقاتی را گسترش می دهد. اما به راستی می‌توانیم بگوییم که سرمایه داری آینده‌ای ندارد!

وی می گوید سرمایه داری بیگانگی است و در توضیح بیگانگی تقصیر این بیگانگی را به گردن "ما" یعنی انسان بدون تعیین می اندازد و می گوید: ما در جستجوی خوشبختی تنها برای خویش، دیگران را می آزاریم. اگر ما تنها در جستجوی خوشبختی برای خود هستیم، این ما را چه کسانی تشکیل می دهند؟ آیا واقعا ما انسان ها در جستجوی خوشبختی هم دیگر را می آزاریم یا این از بطن مناسباتی سرچشمه می گیرد که با تبدیل کردن انسان و نیروی کارش به کالا او را از محصولات کارش و سپس از دیگران واز خودش بیگانه می سازد و این بیگانگی در گسترش روند خود منجر به بیگانگی انسان از انسان می شود. مساله بیگانگی در مناسبات سرمایه داری را مارکس به طور مکرر در آثارش - دست نوشته های اقتصادی، گروندریسه و بالاخص در جلد اول سرمایه - مطرح و به طور مشروح به ویژه در رابطه با

فتیشیسم کالا، توضیح نقش پول، ارزش اضافی و خرید و فروش نیروی کار به عنوان کالا پرداخته است.

با شیوهی برخورد مایکل آلبرت جنایات سرمایه در بیگانه سازی انسان به خود انسان برمی گردد و سرمایه مبرا می شود.

در دنیایی که ما در آن زندگی می کنیم، صاحبان سرمایه در صد کوچکی را تشکیل می دهند که بیش از 80 درصد ثروت های مادی را در اختیار دارند و اما اکثریت را همان انسان های مهربانی تشکیل می دهند که نه پس مانده ها بل که بخش بسیار کوچکی از ارزش های را که خود آفریده اند دریافت می کنند. آن چه که دریافت می کنند نه پس مانده که دستمزد کار مزدوری است و پس مانده آن که ارزش اضافی نام دارد به تصاحب غیر در می آید و صرف زندگی خصوصی سرمایه داران و انباشت های بعدی برای دورهای جدید گردش سرمایه می شوند و به روند تولید باز می گردند تا دوباره با ارزش افزایی از طریق کار کارگران بزرگ تر شده و پروسه ی تولید و بازتولید را از سر گیرند.

اگر سالانه میلیون ها انسان از فقر و بیماری می میرند حاصل کارکرد سیستم سرمایه داری است که با توزیع ناعادلانه ثروت اجتماعی اکثریت جامعه را از دستیابی به زندگی شایسته انسان محروم کرده است. بنابراین از بین بردن فقر کار ثروتمندان نیست بل خود سرمایه داران و سیستم سرمایه داری عامل آن است. فقر عمومی برای ثروت خصوصی. برای حل مساله فقر نظمی دیگر لازم است.

کارزاری برای بهبود زندگی انسان ها صورت نمی گیرد. همان طور که خود مایکل آلبرت می گوید منطق سرمایه داری کسب سود است نه اجرای عدالت اجتماعی و حتی در همین سیستم سرمایه داری اگر در جانب طبقه کارگر رفرمیسم حاکم نباشد وبا فشار مبارزه طبقاتی، سرمایه داری برای گریز از مرگ به تب تن خواهد داد و دولت های رفاه تشکیل خواهد شد و بیمه های همگانی مجانی ومراكز مراقبت پیران و بیماران و قبول بخش عمده مخارج بازتولید نیروی انسانی از طریق گسترش شیرخوارگاه ها، مهد کودک ها، کودکان ها را بر عهده خواهد گرفت و برعکس آن با تضعیف مبارزه طبقاتی و سنگین شدن کفه سرمایه، همان دولت های رفاه دوباره استحاله خواهند یافت و جلد عاریتی خود را به دور خواهند انداخت و رفرم های از روی اجبار را

پس خواهند گرفت و دستاوردهای حاصل از مبارزات خونبار طبقه‌ی کارگر جهانی را به تدریج بازخواهند ستاند و لحظه به لحظه فشار زندگی بر طبقه کارگر و توده مردم را بیشتر خواهند کرد و بار همه تعهدات اجتماعی را دوباره بردوش آن‌ها خواهند گذاشت که نمونه آن را در اروپا به طور کلی و در انگیس و آلمان و فرانسه، به طور خاص می‌بینیم. امریکا که هیچ‌گاه دولت رفاه نداشت.

چرایی ویرانی و فقر جهان سوم نیز با بازگشت به تاریخ سرمایه داری و چگونگی انباشت اولیه سرمایه و پیوند تنگاتنگ آن با استعمار قدیم و جدید، با دوران های طلایی امپراطوری‌های پرتغال، اسپانیا، هلند، فرانسه، انگیس و سپس شکل نو استعماری‌اش با سربرآوردن ایالات متحده آمریکا قابل توضیح است. به طور مثال نقش استعمار انگیس در هند در فراهم سازی انباشت اولیه سرمایه برای رشد سرمایه داری در انگلیس. همین طور چرایی تبدیل قاره افریقا به قاره‌ای خشک و لم یزرع قابل توضیح است. جنگل‌های افریقا که بهشت روی زمین نامیده می‌شد چه برسرش آمد؟ مردمانی که تنها به خاطر رنگ پوست‌شان و با تجارت برده از افریقا به قاره سفید برده شدند و در ردیف اسب و گاو به تصاحب زمین‌داران بزرگ درآمدند. پول حاصل از تجارت برده به چه مصرفی رسید؟ امروزه از طریق کشت تجاری توسط سرمایه های جهانی چه برسر جنگل‌های امریکای لاتین می‌رود؟ همه و همه با خود سرمایه داری و منافع آن قابل تعریف شدن است.

اما بی‌کفایت بودن سرمایه داری نیز قابل بحث است. به نظرم سرمایه داری در دستیابی به اهدافش یعنی تصاحب کار غیر و ارزش اضافی به عنوان بالاترین هدف، بسیار با کفایت عمل می‌کند. مناسبات سرمایه داری مستلزم بکارگیری تازه‌های علم برای بالابردن بارآوری کار است. وقتی پیشرفت‌های علمی در خدمت سودآفرینی قرار می‌گیرند انسان‌ها را به زنده‌های ماشین تبدیل می‌سازند و کار کسالت آور و بیگانه ساز می‌شود.

اما در پاسخ به این که مایکل آلبرت در مقابل دنیای سرمایه داری چه قرار می‌دهد و آلترناتیوش چگونه است و چه خصلت‌هایی دارد. مایکل آلبرت به چگونگی کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر نمی‌پردازد - و اصولاً از طبقه کارگر حرفی به میان نمی‌آورد بلکه از کارگران و مصرف‌کنندگان صحبت می‌کند که باید در همهی ابعاد از

کارخانه و محله و همسایگی و مدرسه و ناحیه و منطقه و کشور شوراهای ویژه خود را تشکیل دهند و این شوراها در همه امور به تصمیم گیری خواهند پرداخت. من نیز فکر می‌کنم که شوراهای گسترده یا مدل شورایی بهترین ظرف اعمال اراده و اداره جمعی است. - و به سؤال مکرر من در این باره نیز پاسخ نداد. وی می‌گوید بعد اقتصادی مساله را در مد نظر دارد. می‌گوید من آن را اقتصاد مشارکتی یا پارکون نام می‌گذارم اما شما می‌توانید آن را سوسیالیسم بخوانید، مشکلی با آن ندارم. مسلم مساله در نام نیست، محتوی تعیین کننده است. اما اگر مساله قدرت سیاسی پاسخ داده نشود، اگر چگونگی خلع ید از سرمایه و دولت آن معلوم نباشد این سؤال پیش می‌آید که آیا این عمل در نظم موجود سرمایه داری و مناسبات آن صورت می‌گیرد. اگر آری، چگونه؟ با رفرم یا انقلاب؟ مایکل آلبرت پاسخ می‌دهد: بسیاری از فعالین و ورشفکران به عنوان نمونه جیمز توبین به یک سرمایه‌داری انسانی‌تر امیدوارند. . . . پس چشم به تغییرات رفرمی داشتن آلترناتیو نیست. جنبش رفرمی همواره قابل برگشت است، مثل دولت‌های رفاه کینزی و ادامه می‌دهد ما به تکامل دادن یک آلترناتیو اجتماعی نیازمندیم. یک آلترناتیو بدون بازار در مقابل سرمایه داری مثل آن چه که مارکس می‌گوید. اگر از گفته‌های مارکس حرکت کنیم آلترناتیو مورد نظر سوسیالیسم و کمونیسم خواهد بود. به ذکر نمونه-هایی از مانیفست کمونیست می‌پردازم؛ انقلاب کمونیستی قطعی‌ترین شکل گسستن پیوند با مناسبات مالکیتی است، . . . ، نخستین گام در انقلاب کارگری عبارت است از ارتقا پرولتاریا به مقام طبقه حاکم و به کف آوردن دموکراسی. پرولتاریا از سیادت سیاسی خود برای آن استفاده خواهد کرد که قدم به قدم تمام سرمایه را از چنگال بورژوازی بیرون بکشد. اما بدون چنین انقلابی و بدون تغییرات رادیکال آیا سرمایه داری نظاره خواهد کرد که ما چگونه قدرت اقتصادی را بدون کسب قدرت سیاسی در چنگ خواهیم گرفت و همراه آن نظم جدید اجتماعی را نیز با تعمیم شکل اداره اقتصاد به سیاست اعمال خواهیم کرد؟ حتی اگر ما نخواهیم سرمایه ما را مجبور به مقابله رو در رو خواهد کرد. سرمایه با چنگ و دندان در مقابل هر حرکتی که موجودیتش را به خطر بیندازد خواهد ایستاد، زیرا دیگر صحبت بودن و نبودن مطرح است و مبارزه نهایی تعیین تکلیف خواهد کرد. مایکل

آلبرت و بسیاری دیگر برای استناد به امکان پذیر بودن آن نمونه آرژانتین را - تصرف کارخانه‌ها و اداره جمعی آن‌ها - به عنوان نمونه مطرح می‌کنند. این جا دو مساله وجود دارد؛ یکی توانایی طبقه کارگر در مدیریت جمعی و سازمان دهی جمعی کار و مالکیت که نیز شکی در آن نیست اما باید یادآور شد که اگر چنین کوشش‌هایی در درون سیستم سرمایه‌داری صورت گیرد، گرچه توده‌های کارگر به کارایی آن ایمان خواهند آورد و به قدرت خود پی خواهند برد اما در اثر کارشکنی‌های سرمایه - اگر که آن را با قدرت خواه نظامی یا غیره در هم نشکند - در دراز مدت با چنان مشکلاتی مواجه خواهند شد که خود بخود در هم خواهند شکست یا تن به خواسته‌های سرمایه خواهند داد. ازین نمونه‌ها در طی تاریخ عمر سرمایه‌داری فراوان داشته ایم که همه با نیت خوب و با چشم‌داشت به سوسیالیسم برپا شده بود؛ از تعاونی‌های اوئنی تا شوراهای کارخانه در شوروی زمان انقلاب که حتی بزرگ‌ترین انقلاب قرن را پیش بردند ولی فقط چند سالی دوام آوردند تا شوراهای کارگری کارخانه‌ها و شوراهای دهقانی ترکمن صحرا در ایران که خوش درخشیدند اما سرمایه آنان را با شدت در هم کوبید یا از درون تهی کرد. بنا براین پاسخ‌گویی به مساله چگونگی کسب قدرت سیاسی مساله‌ای گرهی است ولی باز هم اشکالی نخواهد بود اگر گفته شود که من فرض را براین می‌گذارم که قدرت سیاسی کسب شده است و طبقه کارگر - امروز بسیار گسترده است و اکثریت جامعه را در برابر دارد - نیاز به مدلی برای پیاده کردن سیاست خود در زمینه اقتصادی و اجتماعی دارد و من هم خود را برای چنین نیازی به کار می‌برم تا مدلی را ارائه کنم که با کار روی آن و بهبودش شیوه عمل آماده‌ای را در دست داشته باشیم. اما به هر حال علیل بودن سرمایه‌داری در شرایط حاضر به مفهوم ناتوان بودن مطلق او نیست و می‌بینیم که تا کنون توانسته هربار از زیر بار بحران‌های عظیم دوباره قد علم کند و ابزارهای ممکن را برای غلبه بر آن در خدمت گیرد گرچه بحران‌های ادواری ساختاری نیز دوباره قد علم می‌کنند و حرف آخر را مبارزه طبقاتی خواهد زد و به نظر من جایی برای استحاله سرمایه‌داری حتی به اقتصاد مشارکتی نخواهد بود. در رابطه با این که سرمایه داری هدفش ناراضی ساختن انسان‌هاست باید گفت هدف سرمایه تنها و تنها کسب چیزی است که سود می‌نماید و

برای آن سرمایه باید گردش کند تا اضافه ارزش تجسم یافته در کالا با رسیدن کالا به دست مصرف کننده واقعیت یابد و سرمایه ارزش افزوده شده دوباره به روند تولید بازگردد و دور تازه ای از گردش را آغاز کند. برای این کار سرمایه به شیوه های مختلف و با استفاده از ابزارهای متفاوت و متناسب به ایجاد نیازهای جدید و کاذب می پردازد. برای این نیازهای جدید رقابت لازم می شود. چشم و هم چشمی لازم می شود. تنوع طلبی بیمارگونه لازم می شود و الی آخر که سرمایه داری در ایجاد آنها نیز موفق بوده است.

موضوع دیگری که باز برایم مبهم ماند این مساله است که مایکل آلبرت می گوید اگر کسی برای چیزهایی که جامعه بدان نیاز دارد طولانی تر کار کند، شدیدتر کار کند یا در تحت شرایط سخت تری کار کند، یا به خاطر نیازهای خود که فراتر از استاندارد معمول است بیشتر کار کند، بیشتر دریافت خواهد کرد. از طرف دیگر همین را رد هم می کند. سؤال من این بود که اگر جامعه نیاز دارد باید کار سازمان دهی شود و برای رفع نیاز جامعه همه آن هایی که کار می کنند مسئول اند آیا این گونه پرداخت بیشتر در ادامه روند خود منجر به پیدایش دوباره طبقه ممتاز و دارا و شکاف طبقاتی نخواهد شد. مایکل آلبرت معتقد است که نه!

*- مطالب داخل [] از خود نویسنده و مطالب داخل { } برای درک بهتر مطالب از من است. برای نوشتن شرح حال مایکل آلبرت از Znet استفاده کرده ام که آدرس آن در قسمت منبع آمده است.

منبع:

Attac-Konsumnetz، دوم نوامبر 2004

مقاله اصلی به زبان انگلیسی - Life After Capitalism - "And Now too" و سایر نوشته های نویسنده را می توانید در www.zmag.org بیابید.

طبقه کارگر آمریکا در موقعیت دشوار و مرحله تغییر

شکست رفرم از بالا، نوید تجدید حیات از پایین نوشته کیم مودی

توضیحی در باره مقاله:

ترجمه فصل اول همراه با امید زار عیان انجام شد.

پیشگفتار

آن چه که در این نوشته ارائه می شود ترجمه فصل اول کتاب (طبقه کارگر آمریکا در موقعیت دشوار و مرحله تغییر) نوشته ی کیم مودی نویسنده، روزنامه نگار و فعال کارگری است که سعی می کند با مدارک و شواهد نشان دهد که مناسبات اتحادیه ها با سرمایه چگونه جنبش کارگری را به عقب رانده و استانداردهای زندگی طبقه کارگر را پایین آورده و سبب ایجاد طبقه کارگری شده است " که در واقع در همه ی عرصه های زندگی اقتصادی و اجتماعی، میدان را از دست داده است". وی به جناح چپ اتحادیه ای تعلق دارد و به همین سبب مشکل را در ساختار اتحادیه نمی بیند و نقدش به آغاز دگرذیسی اتحادیه که اندکی بعد از انترناسیونالیست اول بود برنمی گردد بلکه آن را امری بورکراتیک و حاصل اشتباه رهبری و بدنه می داند که بحران اقتصادی به آن دامن زده است. نکته قابل ارزش این است که وی با وجود تعلق به یک جناح اتحادیه ای چشمش را بر حقایق نمی بندد و حداقل با صراحت اعلام می کند که از دهه 1980 بجز استثناهایی اتحادیه ها کاری برای طبقه کارگر نکرده اند بلکه در اثر پیشبرد طرح همکاری کارگر- کارفرما، حملات کارفرماها به امنیت شغلی و سطح زندگی کارگران و کنترل جنبش کارگری را ارتقا داده اند. در حالی که چپ سنتی و فرقه گرایی ایران که خود را سوسیالیست و کمونیست دو آتش می خواند در درگاه همین اتحادیه سرتعظیم فرود می آورند و با تمام توان سعی در قربانی کردن جنبش کارگری درآستانه اتحادیه ها دارند به همین سبب خواندن این کتاب با دید انتقادی می تواند در خدمت جنبش کارگری قرار گیرد. ما با ترجمه همین فصل که در واقع لب کلام در آن نهفته است ترجمه کامل کتاب را به دوستانی که وقت آن را

دارند واگذار می‌کنیم. کتاب با ملحقات 279 صفحه است و در ده فصل تقسیم بندی شده است. پیامی از زمان حال در باره آینده

انشعاب در تشکل کارگری ایالات متحده به دو فدراسیون؛ یکی فدراسیون قدیمی کنگره کار سازمان های صنعتی (AFL-CIO)¹ و دیگری فدراسیون تغییر برای پیروزی (CTW)²، در سال ۲۰۰۵، واکنشی به رکود طولانی مدت در اتحادیه ها چه از لحاظ کاهش درصد نیروی کار و چه از لحاظ تنزل مطلق اعضای اتحادیه ها بود. ممکن است کسانی با این نظر موافق نباشند. با نگاه به موقعیت سال ۲۰۰۵ و بعد از آن، این رکود در واقع در امتداد رکودی تدریجی ظاهر شد. با این حال وقتی به سقوط شمار اعضای اتحادیه ها، فعالیت های سازمان یابی، اعتصابات یا دیگر ابزار سنجش فعالیت اتحادیه ای نگاه کنیم، رکود نقطه ی عطف مشخصی دارد که اغلب نادیده گرفته می شود. این نقطه عطف در فاصله سال های ۱۹۸۰-۸۱ بود. در واقع از آن زمان بود که عضویت در اتحادیه ها به طور مطلق شروع به سقوط کرد. به صورتی که تلاشهای سازمان یابی به نصف تقلیل یافت و اعطای امتیازات در مذاکرات جمعی³ اتحادیه ها با کارفرماها به یک روش عمده اتحادیه ها تبدیل شد. در نتیجه جنبش کارگری در کل اجازه داد که کارگران کنترل هوایی⁴ بدون اینکه حتی کوچکترین کمکی از طرف کارگران دیگر دریافت کنند؛ شکست بخورند. در سال های متعاقب آن اتحادیه ها طرح همکاری کارگر- کارفرما را به مورد اجرا گذاشتند به امید این که از طریق همکاری با کارفرما بتوانند مشاغل را نجات دهند و به روند ادغام همین طرح با اتحادیه های دیگر به منظور توجیه مشروعیت وجودی خود به عنوان بنگاه رستگاری سرعت بخشیدند. همه این واکنش های دفاعی پاسخی بودند به تغییرات اقتصادی و افزایش حملات کارفرما، اما با وجود همه این کارها بحران سقوط اتحادیه ها شدیدتر شد.

مطمئناً یک نقطه عطف اقتصادی اولیه ای همراه با رکود بزرگ جهانی ۷۵-۱۹۷۴ وجود داشت که در فصول بعدی در باره آن ها بحث خواهد شد. این امر با خود سلسله ای از تغییرات را در اقتصاد ایالات متحده و جهان به همراه آورد که توان کارگران را برای مبارزه

بسیار مشکل ساخته بود. همانطور که آن گرایشات جهانی را در کتاب کارگران در جهانی لاغر⁵ که در سال ۱۹۹۷ چاپ شد، مورد بحث قرار داده ام. اما نقطه عطف کارگری تنها چند سال بعد از رکود بین سالهای ۷۵-۱۹۷۴ رخ داد و قبل از این بسیاری از پیشرفت های صنعتی، اقتصادی، و جمعیتی به عدم تجانس بیشتر شکل سازمان یافته کارگری را آشکار کرده بود. بنابراین، همانطور که تغییرات اقتصادی مطمئناً محدودیت هایی را در واکنش های کارگری ایجاد کرد اما یکی از استنادات گرایشات اصلی از میان دلایل مهم کاهش نیروی کار که اغلب به سقوط اتحادیه ای اشاره دارد ارجاع آن به عقب نشینی جدي و ناگهانی سالهای ۸۱-۱۹۸۰ است. این قویا به اشتباه رهبری، بدنه و ایدئولوژی نهادی که رهبری به آن متکی بود، دلالت می کند. عقب نشینی یک ربع قرن گذشته که در پی نقطه عطف اوائل دهه ۱۹۸۰ پیش آمد تأثیر یکسانی بر سقوط استانداردهای زندگی و کاری کارگران چه اتحادیه ای و یا غیر اتحادیه ای بر جا گذاشته است. این امر قراردادهای جمعی را واژگونه کرده است - از یک جبهه، برای کسب خواسته های اقتصادی اجتماعی در محدوده ی مسایلی گسترده، گاه به صورت حساب شده و گاه حساب نشده به عقب نشینی دست می زند. این امر نه تنها تعرضات ددمنشانه ی کارفرما را کنترل نمی کند، بلکه علاوه بر آن تشویق شان می کند که خواسته های بیشتری را برای کاهش مخارج کار، مطرح کنند و این پی آمدش سقوط استاندارد زندگی کارگران است.

اتحادیه ها به عنوان یک نهاد به غیر از چند استثنای قابل بازگو در جاهای مختلف عموماً برای اعضایشان کاری انجام نداده اند و ثابت کرده اند که در جذب تعداد کافی اعضای جدید، ناتوان اند. در جهت دیگر، یک تعادل متزلزل از نیروهای طبقاتی در جامعه ی آمریکا، یک طبقه سرمایه دار فوق العاده ثروتمندی را ایجاد کرده است که دارایی شان در تاریخ غیرقابل تصور است. بهای ایجاد چنین طبقه ای، یک طبقه کارگر است که در واقع در همه ی عرصه های زندگی اقتصادی و اجتماعی، میدان را از دست داده است. از طرف دیگر حاصل این مساله در زمان ها و مکان های مختلف باعث اقدام به شورش و مقاومت است. در همین شورش و مقاومت های احتمالی که چیزی جزء جمع شدن همین خشم ها و در نتیجه انفجار آن است که

امید به همبستگی جان می گیرد. برای درک بهتر این که چگونه و چه چیزهایی این شورش ها و مقاومت می توانند به ارمغان بیاورند به چند نمونه حوادث اخیر نگاهی می اندازیم. شاید در لابلای این نواحی جاری، پیام هایی در رابطه با آینده یافت شوند.

در محدوده ی زمانی ای بیش تر از یکسال، از اوایل سال ۲۰۰۵ تا اوایل سال ۲۰۰۶ چهار واقعه رخ داد، که هر یک از آن ها پیامی برای آینده ی تشکل یابی کارگری در ایالات متحده آمریکا داشتند. پیام هر کدام از این وقایع متفاوت بود اما هر کدام از این وقایع با تغییر متن اقتصادی و اجتماعی ای که در آن ها رخ داده بودند و با طبقه ی اجتماعی ای که آن ها را نمایندگی می کرد، یعنی، طبقه کارگر وابستگی داشتند. این حوادث در زمان و مکان قابل رویت بود، در کشوری که کار و کارگران معمولاً نامرئی هستند - حادثه ای بود نه از جنس خوراک اخبار ساعت شش یا خلاصه ی مطالب روزنامه ها! این رخدادها به زور راهشان را به شرکت های بی علاقه ارتباط جمعی گشودند. اما توجه وسایل ارتباط جمعی هرچند مختصر را به خود معطوف کردند؛ زیرا هرکدامشان چیزی را نماینده گی می کردند که به نظر، در آمریکای این روزها نادر است - شیخ قدرت کارگران. حتی نوشتن و خواندن این دو کلمه آخری شک برانگیز است. قدرت آن هم در یک دوره ی رکود و عقب نشینی نیروی کار آمریکایی؟ قدرت کارگری در زمانی که باقیمانده این جنبش دویاره شده است؟ قدرت یک طبقه ی که توسط تقسیمات ملی و نژادی از هم دریده شده است؟ هریک از این رخدادها هرچند که به نظر خیلی ها نا محتمل می نماید، باز هم قدرت واقعی و بالقوه طبقه کارگر را نمایش می دهد.

این چهار رخداد با توجه به نمودشان عبارت بودند از: رخداد مارس ۲۰۰۵، پیروزی کارگران ائتلاف ایموکولی^۶ بر تاکو بل^۷ و شرکت مادر عظیم آن. لذیذ! خوشمزه!^۸ (این شرکت فقط شامل ۵۰۰ رستوران زنجیره ای در آمریکای شمالی است مانند KFC, Pizza Hut و غیره. م)، رخداد اعتصاب کارگران حمل و نقل شهری نیویورک در دسامبر، انشعاب در فدراسیون کنگره کار سازمان های صنعتی AFL-CIO در دسامبر، و خروج عظیم کارگران مهاجر در آپریل و سپس اول ماه مه با شعار " روز بدون مهاجرین" (یعنی روز کارگری که کسی به نام کارگر مهاجر خوانده نشود.م). مطمئناً این رخدادها با ابعاد

بسیار متفاوتی که داشتند، اثرات دراز مدتی ایجاد کردند. هرکدام از آن ها به ما چیزی در باره ی حال و آینده نیروی کار می گویند و هرکدام در میان ابرهای تیره راهی به سوی آینده را نشان می دهند. کاراکترهای آن مهم است چرا که منعکس کننده جنبش کارگری آمریکاست، نه فقط اتحادیه ها، بازیگران این صحنه ی نمایش از پایین به بالا عبارتند از: کارگران مهاجر با دستمزد ناچیز مزارع جنوب که شاید اوراق مربوط به اقامت ندارند و عضو هیچ اتحادیه ای نیستند، کارگران قدیمی اتحادیه سیستم حمل و نقل شهری نیویورک با حقوق نسبتاً بالا، روسای حراف با حقوق خیلی بالای AFL-CIO و ائتلاف تغییر برای پیروزی (Change to Win Coalition)، و میلیون ها کارگر و خانواده مهاجری که خیلی ساده خواهان حق کار و زندگی در ایالات متحده آمریکا هستند. بدون رجوع به هر کدام از اینها، هرکدام از این گروه ها با داشتن مشکلات زیادی مثل هر گروه مهاجر دیگر سعی می کنند راهی را به سوی آینده ی بهتر پیدا می کنند. حرف های متفاوت شان چه بودند؟ مشکلات هر کدام از این گروه ها چیست؟ چه نقاط مشترکی داشتند؟ و چه چیزی می خواهند در باره آینده به ما بگویند؟

کارگران مزارع که در ایموکولی فلوریدا سیب زمینی جمع می کنند هر نوع توهینی را که جامعه ی آمریکا می توانست بکند تجربه کرده اند. بیشتر آنها از مکزیک، گواتمالا و هائیتی با زبان های مختلف و فرهنگ های متمایز می آیند و همه ی این کارگران در محل زندگی جدیدشان، از مردم غالب (آمریکایی ها. م)، متفاوتند. مانند هر مهاجر دیگری در کشور با نژاد پرستی، احساسات ضد خارجی، اذیت های حکومتی، سوء استفاده کارفرما و درآمدی که اصلاً نمی شود اسم آن را در آمد زندگی نامید، مواجه اند. با همه این اوصاف تعجبی ندارد که آن ها خود شروع به سازمان یابی خودشان کردند و خود اولین حرکت شان را "کارزار علیه بردگی"⁹ نامیدند. البته اینجا چیزهایی در رابطه با این کارگران وجود دارد که آنها را بخاطر این که خود به سازمان دهی خود پرداختند، به سمبل تبدیل کرده است. آن ها نه فقط در اعماق شرکت های زنجیره ای تهیه غذاهای آماده، بلکه هم چنین از پایین تا بالای رستوران های زنجیره ای تا کوئل تا مقر مرکزی شرکت عظیم مادر آن، کار می کنند. لذیذ! چه خوشمزه. علی رغم اسم خنده

دارش لذید! چه خوشمزه (Yum! Brands) این شرکت یک شرکت عظیم جهانی است. در سال ۲۰۰۵ در سطح جهان ۹,۳ میلیارد دلار درآمد کسب کرد^{۱۱}. کارگرانی که "ائتلاف کارگران ایموکولی" (CIW) را در ۱۹۹۵ تشکیل دادند، به همین چیزها توجه کردند و راه مبارزه خود را کشف کردند. یکی از سازماندهان همین ائتلاف CIW که کارگر مزرعه هم هست به نام لوکاس بنیتس می گفت:

... قدرت ماورای کارگران کشاورزی قرار دارد. شرکت های بزرگی وجود دارند که صنایع کشاورزی را به خاطر این که بخش بزرگی از محصولاتشان را مصرف می کنند، کنترل می نمایند. بنا براین زمانی که ما دیدیم که صنعت به این سمت می رود تصمیم گرفتیم که روی یکی از شرکت های بزرگ که محصولات برداشتی ما را می خرد، متمرکز شویم^{۱۲}.

چگونه امکان دارد که چند صد کارگر مزرعه در فلوریدا براین شرکت های عظیم پیروز شوند؟ آن ها از اهرم قدرت خود استفاده کردند. تا همین الان مبارزه برای این کارگران چه در "جامعه محل زندگی" و چه در محل کار یکی است. جولیا پرکینز کارگر و یکی دیگر از سازماندهان CIW می گفت:

چیزی که در رابطه با بایکوت مهم است این است که مستقیماً از طرف خود کارگران و اجتماع محل زندگی شان آغاز شود. خود کارگران این امر را گسترش و رهبری می کنند. هرچند که ما یک کارزار سراسری داریم اما نمی خواهیم پایگاهمان را در جامعه محل زندگی از دست بدهیم^{۱۳}.

با کمک یک شبکه ی سراسری از سازمان های مشابه بنام مراکز کارگری، همراه با گروه های کلیسایی، دانش آموزان و اتحادیه ها، آن ها بایکوت سراسری را سازمان دهی کردند. چیزی شبیه آن چه که قبلاً در آمریکا وجود داشت مثل؛ شبکه کارگران متحد مزارع^{۱۴} و کمیته ی سازمان دهی کارگران مزارع^{۱۵}. آن ها شرکت "تاکو بل" را به عنوان هدف بایکوت انتخاب کردند و در آپریل ۲۰۰۱ بعد از اینکه شرکت تاکو بل از پاسخ دادن به مطالبات آنها خود داری کرد، بایکوت را آغاز نمودند. معمولاً سازمان دهی و تداوم یک بایکوت مشکل است. هر چند که این کارزار مورد حمایت سرتاسر کشور قرار گرفته بود، اما این پافشاری خود کارگران ایموکولی بود که موجب تداوم آن شد و

آن را از طریق یک "تور حقیقت"¹⁶ در سراسر کشور تا به شرکت تاکو بل، در اروین کالیفرنیا گسترش دادند. در مارس ۲۰۰۶ آنها در تمام مطالبات شان پیروز شدند (نگاه کنید به فصل ۱۰)، در نتیجه چیزی که کارگران ایموکولی به سایر کارگران می گویند این است که؛ شما به پایگاه محکمی هم در محل زندگی و هم در محل کارتان نیاز دارید، به ویژه در زمانی که مشکلات زیادی روی هم انباشته شده باشند. هم چنین شما برای پی ریزی آن به همبستگی و کمک های مشخصی از جانب دیگران نیاز دارید، نه فقط راه حل بلکه اقداماتی که به سرمایه که نیروی کار ارزان برایش ارزشمند است و برای حفظ آن خواهد جنگید، آسیب برساند. هم چنین پیروزی اعتماد بنفس ایجاد می کند و اکنون کارگران ایموکولی برای آینده، سازمان دهی کارگران مک دونالد¹⁷ را طراحی می کنند.¹⁸

کارگران حمل و نقل شهری نیویورک در موقعیت متفاوتی هستند. ۳۵ هزار نفر از آنها در یک شهر کار می کنند. ووقتی که اعتصاب کنند، تأثیر آن بسیار بزرگ است و سریعاً خود را نشان می دهد. خلاصه این که اتحادیه آن ها یعنی اتحادیه کارگران حمل و نقل منطقه ۱۰۰ بسیار قدرتمند است، اما به مدت یک ربع قرن رهبران اتحادیه منطقه ۱۰۰ نخواستند ازین قدرت استفاده کنند. البته همانطور که می دانید اعتصاب برای آنان و برای کارگران بخش عمومی غیر قانونی است و اگر اعتصاب کنند پی آمدهای وحشتناکی دارد. اعتصاب آخری در ۱۹۸۰ رخ داد که عواقبی داشت. یکی از اعضای شناخته شده ی ناحیه ۱۰۰، یک روز قبل از اعتصاب به درخواست من برای گروهی از کارآموزان برق سخنرانی کرد. او حدوداً این گونه آغاز به صحبت کرد: "من از نسل کارگران اتحادیه ای ای هستم که تا به حال چیزی به جز عقب نشینی و شکست را نمی شناسند". منظور او این است که اتحادیه ش مثل خیلی اتحادیه های دیگر، امتیازات زیادی را طی سالیان متمادی به نفع کارفرمایان و مدیران از جیب کارگران پرداخته است. به طوری که وضعیت کاری از حالت بد به موقعیت بدتر رسیده است. توضیح او به معنای بی تفاوتی به اوضاع نیست، زیرا اگر شانس کوچکی به اعضا بدهند بیشترشان خواهان اعتصاب هستند. برای بسیاری از کارگران زمان آن فرارسیده است که از خط معمول خارج شوند و از قدرتی که می دانند که دارند، استفاده کنند. بعد از سال ها

تحقیر و توهین آن ها از رهبران شان خواستند که علیه وضعیت موجود مبارزه کنند.

یکی از موضوعاتی که خشم آنان را برانگیخته بود، پافشاری کارفرما بر دو سیستمی کردن حقوق بازنشستگی بود که نتیجه آن از دست رفتن مزایای حقوق بازنشستگی برای نسل بعدی کارگران حمل و نقل خواهد بود. آن ها به این آخرین توهین کارفرما "نه" گفتند. اگرچه مشخص نبود که آنان قادر خواهند بود در این نبرد پیروز شوند. هم چنین آن ها می دانستند که دیگر کارگران شهری نیویورک قراردادهای کنیفی را به آنان تحمیل میشود و می دانستند دارند کاری را شروع می کنند که ممکن است تغییراتی را برای دیگران و حتی برای کارگران سطوح پایین مزدی ایجاد کند. اینجاست که عمل کارگرانی که موقعیت بهتری دارند، می تواند برای کارگرانی که اهرم فشارشان ضعیف تر است، یعنی نسل بعدی و کارگران شهرهای دیگر کمکی باشد - این بود نتیجه ی پایانی دیگر سلسله ی همبستگی از کارگران ایموکولی.

یکی دیگر از رخدادهای بزرگ جنبش کارگری در سال ۲۰۰۵ انشعاب در AFL-CIO بود این امر پروسه ای طولانی مدت داشت که من در فصل ۹ آن را شرح خواهم داد. مساله سازمان یابی کارگران سازمان نیافته، که خود به آینده قدرت اتحادیه گره خورده است. مخالفان استدلال می کنند که اگر اتحادیه ها موفق نشوند راه خود را تغییر دهند و در سازمان دادن صدها و هزاران نفر کارگر ناموفق باشند، نیروی کار سازمان یافته به عنوان یک قدرت در زندگی مردم آمریکا ناپدید خواهد شد. این مشاجرات اشاره به نکته ای دارد. اتحادیه ها در سال ۲۰۰۵ تنها ۱۲٫۵٪ کوچک شده اند. تنها ۷٫۸٪ در بخش خصوصی نشانی از افزایش داشت. رهبران "ائتلاف تغییر برای پیروزی" تقاضا کردند که حق عضویت سرانه پرداختی به فدراسیون برای اتحادیه های وابسته که مساله سازمان دهی را جدی می گیرند، ۵۰٪ کاهش یابد. توافق حاصل نشد و کار به انشعاب کشید. و تقریباً واقعیت جنبه رسمی پیدا کرد. طی چند هفته فدراسیون "ائتلاف تغییر برای پیروزی" در هنگامی که مشخصاً مساله قدرت کارگری در مقابل شرکت های آمریکایی و در صحنه ی سیاسی روز مطرح بود، شکل گرفت. امروز در قیاس با آینده تازه کبکمان خروس می خواند. آیا فدراسیون تغییر برای پیروزی می تواند به تعهد خود پایبند باشد؟

اگرچه پایبند بماند نتیجه آن چه نوع اتحادیه ای خواهد بود؟ چه کاری باقی می ماند که باقیمانده AFL-CIO انجام دهد، مخصوصاً برای آن هایی که جاه طلبی برنامه سازمان دهی در سر دارند؟ - و برای کسانی که آشنایی به تاریخ دارند: که آیا CIO دیگری مثل دهه ۱۹۳۰ - پیش درآمدی برای متشکل کردن توده ای خواهد بود؟ خواه این طور بود یا نبود، روشن بود که مبارزه ی جاری ، مبارزه ای بود که نمی شد ندیده اش گرفت. تشکل کارگری یا باید رشد کند یا بمیرد.

سپس، در آپریل و ماه مه سال ۲۰۰۶ بود که کارگران مهاجر که بعضی وقت ها موضوع سازمان یابی هستند و بعضی وقت ها مثل کارگران ایموکولی که توسط خودشان سازمان دهی شدند، نشان داد. حدوداً پنج میلیون یا بیشتر در تظاهرات اول ماه مه با شعار "روز بدون مهاجرین"^{۱۹} شرکت کردند و با آن "کارخانه های بسته بندی گوشت در کارولینای شمالی خوابید. در بندر عظیم لوس آنجلس و سواحل طولانی آن به خاطراین که ۱۲ هزار کارگر راننده مهاجر دست از کار کشیدن ۹۰٪-۸۰ کامیون ها حمل بار هم خوابید^{۲۰}. کارگاه های کوچک بیشماری در سرتاسر آمریکا برای یک روز متوقف ماند. مهاجران و حمایت کنندگان شان در حال تظاهرات و اعتصاب علیه مصوبه ی کنگره بودند که به طور جدی زندگی و کار آن را در آمریکا محدود می کرد. این یک نمایش قدرت اقتصادی و اجتماعی و هم چنین به معنای خشم و تصمیم سیاسی بود. این پیامی نه فقط برای کنگره و سیاستمداران بود بلکه هم چنین پیامی به همه اتحادیه ها بود. این جا بخش عظیمی از نیروی کار حضور داشتند که گرچه در پایین ترین سطوح توتّم اقتصادی بودند اما قدرت قابل توجهی دارا هستند. نه فقط رشد بزرگ اقتصادی جامعه روی شانه های کارگران مهاجر قرار دارد بلکه هم چنین خط تولید کالاها در تمام کارخانه ها و حمل نقل کالاها در سراسر بنادر عمده نیز بر دوش همین کارگران است. نیروی بالقوه ی زیادی که در تصور خیلی ها نمی گنجد.

اساسی ترین پیام ها این نیست که بیاییم این وقایع را با فعالیت های دیگری از سنخ آن ها با هم جمع کنیم، به امید این که چنین محاسبه ای به ما نتیجه ای بهتر از جزئیاتش خواهد داد؛ بدین معنی که یک جنبش جدید اجتماعی قدرتمند نیاز دارد که تغییر واقعی ببار آورد. این نوع از حساب و کتاب های اجتماعی امروزه در بین افراد رایج است و ما به

این رویکرد باز خواهیم گشت. اما قبل از آن می‌خواهم پیام‌های عمیق‌تر این چهار رخداد را مورد بررسی قرار دهم. نقاط مشترک این رخدادهای، چیزهایی است که هم بازیگران را برای جنگ، سازمان‌دهی و انشعاب به پیش می‌راند و هم آن‌چه که به صورت بزرگ‌ترین موانع آن فعالیت‌هاست، عیان می‌کند. موانع بسیار روشن‌اند: یکی از این موانع جهانی سازی²¹ است که باعث نابودی و یا جابجا کردن مشاغل که با آن‌ها اهرم قدرت اتحادیه هم سقوط می‌کند، است. سازمان‌دهی مجدد نیروی کار و کار که خود یکی از نتایج جهانی سازی است؛ ایجاد بی‌نظمی و غیره؛ که اتحادیه‌ها و اعضایشان را سردرگم می‌کند. بالا بردن اندازه و قدرت شرکت‌ها کار امتیازدهی را آسان‌تر و مقاومت را سخت‌تر می‌کند. همه این‌ها بیانگر این مطلب‌اند که به طور کلی سازمان‌دهی را در همه‌ی زمینه‌های اقتصادی مشکل‌تر سازند. پول شرکت‌ها فضای بازی تلاش‌های سیاسی را خنثی می‌کند تا شرایط رقابت را ملایم سازد یا به فلاکت‌کشاند. رقابت برای دستیابی به شغل، خانه، و تعلیم و تربیت، و افزایش نژاد پرستی است که ما را هرچه بیشتر تکه تکه می‌سازد. مهاجرت وسیع به هیچ وجه دلیل این‌ها نیست که خود در این جدایی‌دیرپا گیر کرده است. شرکت‌های آمریکایی که به شیوه‌های وحشیانه و زیرکانه ازین امر بهره‌یابی می‌کنند. این‌ها موانع اساسی‌اند.

هرچند بسیاری از موانعی که به وسیله سرمایه و سازمان‌دهی دوباره جهانی تولید و کار ایجاد شده است، نتایج همان اجبارهایی هستند؛ که گروه‌های مختلف کارگری را به جنگیدن در خط مقدم مبارزه سوق داده‌اند، که رهبران کارگری را به جستجوی اشکال جدید سازمان‌یابی واداشته‌اند و این‌که بسیاری از گروه‌های کارگری را به پیدا کردن راه‌های تازه مبارزه و متحدین‌شان، هدایت کرده‌اند. بمدت سه دهه است که سرمایه در زمینه سوددهی دچار مشکل شده است و این مشکل موجب این شده است که سرمایه به دنبال کارگران ارزان‌چه در آمریکا و چه در خارج از آن باشد؛ سازمان‌دهی کار را مجدداً سامان دهد و کار را شدت بخشد؛ شرکت‌ها را درهم ادغام کند، کوچک کند و به صورت شرکت‌های مقاطعه‌کاری در آورد؛ به حکومت‌ها برای قانونیت کم‌تر و باز کردن درهای خزانه دولت به روی سرمایه‌داران و سرکوب طبقه کارگر، فشار بیاورد. در همه‌ی این موارد طبقه

کارگر است که بهایش را در رابطه با - دستمزد، امکانات بهداشت و درمان، مالیات ها، زندگی بی ریشه، مسکن غیر قابل تهیه، ساده سازی آموزش و غیره می پردازد. از طرف دیگر این همان مناسبات کارفرما- کارگر است که شدت یافته و وحشیانه شده است و به سایر محدوده های زندگی گسترش یافته است؛ که اکنون سبب مقاومت در همه جا شده است. همان گونه که خواهیم دید، زندگی و شرایط کار طبقه کارگر و اساساً همه بخش های مختلف اش، بدتر شده است. این امر مترادف است با دوران تولید لاغر

(Lean Production)، گسترش مقاطعه کاری، بالا رفتن وحشیانه شدت کار، سقوط دستمزدهای واقعی، و مطالبات امتیازی. این ها هم موانع و هم سبب مبارزه هستند. این چیزی است که سرمایه برای نجات خود به پیش می برد و گروه های هرچه بیشتری را از مردم طبقه کارگر در محل کار و در محل زندگی شان به مقاومت به راه های قدیم و جدید مجبور می سازد.

چیزی که این چهار نمونه به ما نشان می دهند این است که جستجو برای اشکال موثرتر مقاومت، خواه قدیمی یا جدید، به واقعیتی که به مقاومت برمی گردد مربوط است. مادام که هیچ گونه پیش گویی در باره ی وقوع یک تحول فاحش از نظر زمانی دور یا نزدیک را در این جا نمی توان انجام داد، این نکته ارزش آن را دارد که گفته شود که در بیشترین دوره های خیزش طبقه کارگر یا خیزش اجتماعی، طبقه کارگر درگیر همان اشکال قدیمی مبارزه نبودند بلکه درگیر انواع و اشکال جدید مبارزه یا سازمان دهی بوده اند. وقتی انواع سازمان یابی، با زمان خود متناسب باشند، همان گونه که اتحادیه های صنعتی در دهه ۱۹۳۰ یا اعتصاب وحشی^{۲۲} و یا انجمن های کارگران سطوح پایین^{۲۳} دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بودند، اجبارناشی از بیرحمی فشار سرمایه بر کار و معاش کارگران، خود را به امید و اعتقاد به این که راه موثری برای تغییر موازنه ی قدرت اقتصادی و اجتماعی طبقه کارگر برای گرفتن امتیازات از سرمایه پیدا کنند، پیوند می زند. احتیاجی نیست که این اشکال "جدید" سازمان، نوع جدیدی در تاریخ باشد. چیزی که مهم است این است که انواع تشکیلات از قبیل مراکز کارگری، اتحادیه های بدون اکثریت، رفرم اتحادیه ای و جنبش های دمکراسی، سازمان یابی کارگری که هدایت می کنند عمیقاً ریشه در

محل کار داشته باشند، مهم هستند، نه به خاطر این که تا کنون هرگز چنین امری اتفاق نیفتاده است بلکه برای این که در عصر ما "جدید" هستند، و ازین حیث که یا برای مدتی طولانی به حال خود رها شده اند و یا خیلی ساده برای انجامشان تلاشی نشده است. آن چه که نهایتاً برای این اشکال جدید سازمان یابی مهم است، دقیقاً توانایی آن ها در ایجاد اختلال در زمان های تعیین کننده است. فشار هرچند که زیاد باشد هنوز برای تغییر در موازنه ی قوا کافی نیست. اگر ما چیزی از دهه های ۳۰ و ۶۰ آموخته ایم، این است که جنبش باید "مثل همیشه کارش را انجام دهد"، هرچند که این کار در زمان ها و مکان های حساس غیرقابل دفاع باشد. سازمان های کارگری ای که خیلی ساده تبدیل به یک نهاد بوروکراتیک شده اند از قبیل اتحادیه های ما، اغلب این توانایی را از دست می دهند. اما انواع جدید سازمانیابی ممکن است که این توان بالقوه را دارا باشند.²⁴

یک دید منصفانه به عنوان یک داده اجتماعی که چگونه جنبش کارگری وضعیت ها را دگرگون می کند، در بالا ذکر شد؛ یعنی اینکه، مجموعه مختلف جنبش های اجتماعی (قدیم و یا جدید)، سازمان ها، و کارزارهایی که به این امید که باعث رشد اتحادیه های موجود باشد. این نوع نگاه به جنبش کارگری یک نوع ائتلاف گرایی آشکار است. طبیعتاً، ائتلاف به این امید که هم گرایی انواع جنبش های طبقاتی اجتماعی طبقه کارگر و سازمان ها هم مطلوب و هم مهم هستند. تصورش بیشتر از این جهت خیلی سخت است که توسعه و بهتر کردن تلاش سازمان یابی اتحادیه ای بدون قدم بر داشتن در همین جهت. اما یک هم گرایی واقعی جنبش ها، که هر کدام شان اهداف و برنامه های کار خود را دارند، احتمالاً در یک قیاس گسترده بدون یک فشار بزرگ این هم گرایی صورت نمی گیرد. برای این کار می توانیم به سالهای دهه ۱۹۶۰ نگاه کنیم که امکان این هم گرایی گسترده بین جنبش سازمان یافته طبقه کار و جنبش حقوق مدنی وجود داشت. ما حتی می توانیم به دقایق و حوادث آن زمان نگاه کنیم که به نظر می رسید که شرایط خیلی مستعد این امکان است. اما در حد لفاظی هیچ اتفاق دیگری نیافتاد. ما می توانیم دلایل مختلفی که باعث منع آن شد، ذکر کنیم. یکی از آن دلایل عقب نشینی رهبران اتحادیه در مقابل رزمندگان اعضای شان بود. اما آن چیزی که آن جا غایب بود،

موقعیت های اساسی برای یک شورش همگانی مانند آن چیزی که در دهه ۱۹۳۰ رخ داد که نه تنها اتحاد بیکاران با کارگران شاغل بود هم چنین محلات و اغلب اتحادیه ها کمک های لجستیکی در اختیار آنان برای اقدام در محل کار گذاشتند. اگر این را به شیوه دیگر بگویم، این همگرایی نیست که باعث قیام می شود بلکه این خود قیام است که همگرایی را ممکن می سازد. و یک شورش با ابعادی که ضرورت تغییر در موازنه نیروهای طبقاتی امروز جامعه امریکا بیش از همه در اساس روابط سرمایه داری ریشه خواهد داشت، یعنی در بطن رابطه کار و سرمایه تولید.

پس در سالهای عقب نشینی اتحادیه چه نیروهایی فشار بر کارگران متشکل آورده بود که اکنون موجب انشعاب در باره چگونگی سازماندهی شده است؟ چه فشاری بر کارگران حمل و نقل نیویورک و یا کارگران دیگر مانند آنان بوده است که سوق شان داد به طرف یک اعتصاب پر مخاطره و بدون هیچ اطمینان روشن در پیروزی بر آن؟ به راستی، آن چیزی که خیلی از کارگران را مجبور کرده است که راهی برای مقاومت پیدا کنند زمانی که به نظر نمی آمد که یک اعتصاب سنتی شدنی است، چیست؟ چي باعث شده است که بیشتر کارگران بی دفاع حق شان را در صدها جنگ منطقه ای مطالبه کنند مثل کارگران ایموکولی و سپس به عنوان یک نیروی سراسری خودش را نشان دهد؟ آیا هر کدام از این ها حقیقتا توضیح و یا علت مخصوصی محلی دارد و یا این که در محیط کار نیروهای بزرگتری دخیل هستند و اگر این چنین است آن نیروها چه هستند؟ ما بقی این کتاب سعی خواهد کرد که به این سوال و یا سوالات مربوط به این موضوع را جواب دهد. این کتاب نگاهی به آن نیروهای اساسی و واکنش های گوناگون به آن خواهد انداخت.

از آن جا که بیشتر مباحث اخیر در باره آینده تشکل کارگری بر سازمان یابی تمرکز کرده است، این کتاب چند ملاحظه را استنتاج خواهد کرد و هم چنین مسائل کلیدی دیگری که در آینده تاثیر خواهد داشت. همانطور که سقوط اتحادیه مشخصا نقطه عطفی داشت، در نتیجه احیای اتحادیه مطمئنا به عنوان نتیجه یک تحول اجتماعی مشق می شود. به هر صورت، شورش ها را نه می توان ساختش و یا پیش گویی کرد. به هر حال هیچ کدام از فعالین، رهبران، و سازمان ها

امروز نمی‌توانند بنشینند و منتظر ایجاد یک چنین چیزی باشند. ممکن است که کار انجام گرفته امروز امکانات فردا را شکل دهد. اگر سازمان‌های کارگري بجای بسیج کردن و دموکراسی روی بیوکراسی و نوکری بیاستند، آیا آن‌ها آماده خواهند بود برای چیزهای بزرگتر؟ اگر رهبران ما بجای جنگیدن با سرمایه با آن‌ها همکاری می‌کنند، آیا این هدر دادن پتانسیل که هنوز در بیشتر اتحادیه‌ها وجود دارد، نیست؟ اگر محیط‌های کاری به امید انتظار به کارفرما واگذار شده است، چه منبع قدرت با دوامی آن جنبش خواهد داشت؟ اگر اتحادیه‌ها پشت‌شان را به ۲۱ میلیون کارگر خارجی کرده‌اند، آیا واقعا می‌توانند امید به سازماندهی کارگران که هنوز سازمان نیافته‌اند، داشته باشند؟ و چه در باره پاشنه آشیل تاریخی طبقه کارگر که جنوب باشد می‌گوییم؟

جواب به این سوالات و یا سوالات دیگر که جلوی طبقه کارگر آمریکا و کل کارگران است، ما به این تغییرات بنیان‌کن که در جامعه و اقتصاد آمریکا که باعث گم‌گشتگی کارگران و اتحادیه‌ها شده است، بر می‌گردیم. امید که در انتها این کتاب بتواند تصویر روشن‌تری در باره عواملی که جنبش کارگري را به این نقطه سوق داده است، بگیرد. هم چنین، مشاجرات و گفتگوهایی که در باره همین موضوع و این که چه کارهایی باید انجام گیرد، و تمرکز این جنبش بر کجا باید باشد، خواهد آمد. کلاً، تصویری که ظاهر خواهد شد این است که یک تغییرات برجسته در اقتصاد جهان و آمریکا که شروعش از دهه ۱۹۷۰ بود، اساساً وضعیت و زندگی طبقه کارگر آمریکا را به بدترین وضعی تغییر داده است. نتایج و علت‌های این تغییرات معمولاً آن چیزی نیست که ما غالباً از طرف جریان‌های اصلی و یا حتی طرفداران کارگران می‌شنویم. این تغییرات نه تنها تأثیر بر مذاکرات جمعی و سرنوشت اتحادیه‌ها، بلکه هم چنین بر سیاست‌های کشور هم گذاشته است. در این طوفان تغییر، تشکل کارگري برای امنیت‌ش راه‌های اشتباهی را برگزیده است و بخاطر همین برای ترفیع یک مقاومت موثر و یا سازمان جدید شکست خورد. هم چنین تلاش برای رفرم اتحادیه از بالا هم شکست خورد که نتیجه‌اش انشعاب ۲۰۰۵ بود. به هر حال، مقاومت در هر دو شکل قدیم و جدیدش ادامه دارد. همین‌جا است که امید و پتانسیل آینده طبقه کارگر آمریکا قرار گرفته است.

تحليل و استدلال این کتاب شامل سه قسمت اصلي است. در بخش هاي ۲ تا ۵ شامل تغييرات عظيمي که بیشتر از ۳۰ سال گذشته رخ داده است را بررسی نقادانه خواهد کرد. این شامل شيفت هاي کامل اقتصادي، اجتماعي، جغرافيايي، و جمعيتي که به صورت دراماتيک زندگي کارگران را تغيير داده است و موجب آشفتگي در تشکل کارگري شده است در بر مي گيرد. بیشتر این گرايشات به کلوباليزيون (جهاني سازي) پيوند خورده است، اما این تغييرات در مکان صنعت داخلي و باژکوني استاندارد زندگي طبقه کارگر که از نيمه دهه ۱۹۷۰ رخ داده است، شامل مي شود. در قسمت دوم کتاب، در بخش هاي ۶، ۷، و ۸ به واکنش هاي تشکل کارگري به این تغييرات و بحران هايي که وارد اتحاديه شده است را بررسی مي کند. این جا است که عقب نشيني يعني امتياز دهی، همکاری، و ادغام بعد از یک دوره طولاني از رزمندگي از نيمه دهه ۱۹۶۰ تا آخر دهه ۱۹۷۰ بر مي گيرد. این عقب نشيني نه تنها یک عقب نشيني از جنگیدن بود بلکه دست شستن از سازماندهي کردن- یک عقب نشيني که ظاهرا مبناي غير قابل بازگشتي را براي سقوط کارگران گذاشت. در این قسمت، تلاش هايي که در جهت معکوس کردن این سقوط بوسيله رفرم از بالا به پايين و اميد به رستگاري از طرف بالا از طريق دفاع از حزب دمکرات که یک سنت استراتژي سياسي کارگري است، بررسی خواهيم کرد. و سر انجام، واقعه انشعاب ۲۰۰۵ در جنبش کارگري را بررسی خواهيم کرد؛ محدوديت ها و پتانسيل ها ي این انشعاب از بالا تا پايين؛ و آلترناتيو هاي ريشه اي و توده هاي مردم که اشاره به راهي است که هنوز در جستجوي تجديد اتحاديه مي کند. صداهاي در حول و حوش زمان حال است که طرح و اشاره اي است به آلترناتيو زمان آینده. خيلي از مثال ها و پيشنهاد ها در دو قسمت آخري کتاب است به اميد اینکه این پيشنهادات و مثال ها کمکي به بازيافتن بیشتر اعضا و قدرتي که بتوان آن را بنا کرد.

1 American Federation of Labor-Congress of Industrial Organization

2 Change to win Federation

3 Collective bargaining

- 4 Professional Air Traffic Controllers Organization
- 5 Workers in a Lean World
- 6 Coalition of Immokolee Workers (CIW)
- 7 Taco Bell
- 8 Yum! Brands, Ins
- 9 Jane Slaughter (ed.), A Troublemakers Handbook 2: How to Fight Back Where You Work-and Win!, Detroit, Labor Notes 2005, p. 148.
- 10 Anti-slavery campaign
- 11 Yum! Brands, "Earnings Release," February 6, 2006, www.yum.com.
- 12 Slaughter, p. 149.
- 13 Ibid.
- 14 United Farm Workers
- 15 Farm Labor Organizing Committee
- 16 Truth tours
- 17 McDonalds
- 18 Labor Notes, #330, September 2006, pp. 3-4
- 19 Day Without Immigrants
- 20 Labor Notes, #327, June 2006, pp.1, 6; #329, August 2006, pp. 1, 10-11.
- 21 Globalization
- 22 Wildcat Strike
- 23 Rank-and-file
- 24 This points was well and sharply argued in Frances Fox Piven and Richard A. Cloward, Poor People's Movement: Why They Succeed, How They Fail, New York, Vintage Books, 1979, passim.

فصل دوم

تغییرات بزرگ

در طی 30 سال یعنی از نیمه دهه هفتاد تا نیمه دهه 2000، جهان کارگران در ایالات متحده کله پا شد. محورهای صنعتی اقتصاد ایالات متحده چروکید یا بی سازمان شد و شهرها و شهرک ها و اتحادیه هایی که براساس آن ها ایجاد شده بودند وارد رکود شدند و یا به وجه اسفناکی تغییرکرده بزرگ شدند. منطقه حیاتی صنعتی در محاصره زنگار قرارگرفت. "صنایعی" که جایگزین آن ها شدند باحقوق های پایین و اکثر بدون اتحادیه بودند. تکنولوژی "در جهانی با رقابت بیشتر با سببیت توسعه یافت"، همان طور که یک اقتصاد دان توصیفش می کند بعضی از مشاغل حذف و دیگر مشاغل زیر فشار قرار گرفتند.¹ از دست رفتن تراکم اتحادیه به از دست رفتن مطلق اعضای اتحادیه تبدیل شد. نهاد مذاکرات دسته جمعی کار به جای یک انگشت پیشرفت، یک خط به عقب برمی گردد. گرایش رو به ترقی در مزد های واقعی 30 ساله ی قبلی، به یک مارپیچ ممتد رو به پایین معکوس می شود. زوال در نابرابری اقتصاد که از جنگ جهانی دوم شروع شد، متوقف گردید و و نابرابری با هر دهه شتاب گرفت. برنامه جدید(نیو دیل) لیبرال توافق جمعی که سیاست ها را به مدت سه دهه مقهور خود کرده بود، در دریایی از پول غرق شد و با یک نئولیبرالیسم پرخاشگر جایگزین شد که خود را محافظه کار می خواند. اس و اساس ایدئولوژی نیروی کار آمریکایی ناتوان بودند اما رهبران اتحادیه ها محکم به اعتقادات قدیمی چسبیدند. حرص و آز مقبول شد. ارزش های سوداگری در مرکز ثقل قرار گرفت. آن چه که ملی بود جهانی شد. جهانی سازی در جای خود دلیل یا دستاویز هر حرکت علیه اکثریت طبقه کارگر شد.² خواه انسان در کل این زمان زندگی می کرد یا در طی آن بدینا آمد یا به آن مهاجرت کرد، دنیای جدید کار نه فقط با مردم کارگر غیروستانه بود بلکه تبدیل به جهانی شد که در آن تضاد ها به کار افتاده و فهم عقیم مانده است.

اقتصاد دانان بننت هریسون و باری بلوستون در بررسی خود، مرحله اولیه این تغییرات را چرخش بزرگ نام گذاری کردند. آن ها در

نوشته اواخر سال هاي 1980، مخرج مشترک این تغییرات را در گرایشات جدیدی می دیدند که چرخش شرایط اقتصادی اکثریت آحاد جامعه را به عنوان کوشش یک سوداگری موزون در خلع سلاح کارگری "zapping labor" می یافت. در میان بسیاری از ابداعات جدید که آن ها برای "zapping labor" لیست کردند، امتیازات انحصاری بستن قرارداد یا استرداد آن، طرح دستمزد دو پایه ای، گسترش مشاغل غیر تمام وقت و "اتحادیه گریزی"³ قرار داشتند. امروزه این تنها لیست آشنا نیست و در حال حاضر بخشی از روال موجود، قراردادهای جمعی کار است اما به صورت کامل به کار نمی رود. بالاخره طرح های بازنشستگی دو- سه - و بیشتر پایه ای و هم چنین تحلیل رفتن یا لغو بازنشستگی؛ همه روش های پخش کردن مخارج بیمه بهداشتی و یا اهتزاز از چنین بیمه هایی، نادر بودن کار روی یک آلترناتیو برنامه ریزی شده در دهه 1980؛ ساعات کار طولانی تر؛ افراط مداخله کارکنان در برنامه های وابسته به تولید فیت، و تولید فیت بدون مشارکت کارکنان را به آن ها اضافه خواهیم کرد. سوداگری در این محدوده ظاهر تولید بظاهر ساده، منابع خارجی برجسته یا کار تغییر مکان داده شده را می آزماید، این ها حربه های سوداگری در چانه زنی و ورشکستگی اتحادیه ای شدند. چیزهای دیگر از قبیل برگرداندن کارگران به قراردادهای مستقل و از این رو اخراج آنها از قلمرو حمایت قانون کار، گسترده تر شد. بعلاوه قانون کار به ضد خود تبدیل شد. ساختار و استراتژی سنتی اتحادیه غیرموثر شدند. چیزهای جدید را هم وقتی که آزمودند دیدند کارکرد بهتری نداشت، به عنوان مثال یکی شدن (اتحادیه ها باهم در اتحادیه متحد)، نیروی شان را زیاد نکرد، کارزارهای مشترک آن ها، کارفرمایان را محتاط نکرد بلکه خسیس تر شدند. اگرچه همه چیز در حال تغییر و گنجی در باره آینده امری تقریباً جهانی به نظر می آمد، یک چیز ثابت ماند- پرخاشگری کارفرمایان. نه فقط پرخاشگری در بستن قرارداد بلکه در هرچیزی که به کار و شیوه تولید کالاها و خدمات مربوط می شد، سازمان یافته بود و بوسیله سوداگری هدایت می شد. پرخاشگری در سیاست ها و قانونیت. پرخاشگری در کاروبار جهان. دیگر چه، در عمق این همه تغییرات و این همه پرخاشگری چه چیزی وجود داشت؟

سود بخشی و بحران های دهه 1970

چرخش بزرگ یو پی در میانه دهه 1970، در زمانی که اقتصاد جهان سرمایه داری در رکود سال های 75-1974 به ایست دچار شد، آغاز شد. 24 کشور از ثروتمندترین کشورها دیدند که میزان رشدشان از 5٪ در 1973 به صفر در 1975 رسید. اقتصادهای صنعتی اروپایی از رشد 6٪ به منهای یک درصد فرو افتادند. در ایالات متحده تولید ناخالص داخلی از 1973 تا 1975 یک درصد نزول کرد زیرا تولید صنعتی 10٪ سقوط کرد. این بدترین سقوط اقتصادی بعد از رکود بزرگ دهه 1930 بود و درها را بروی همه تغییراتی که در بالا ذکر شد گشود. اما این با خود چه آورد؟ مشخصه های مشکلات اقتصادی همه جایی بود. تورم در حال افزایش بود. بارآوری کار در حال سقوط بود. سیستم پولی جهانی در هم شکسته می شد. در 1971 نیکسون وابستگی دلار به طلا را قطع کرد. در اوائل 1973 سیستم ارزی وصل شده به دلار، کاملاً از هم ترک برداشته بود. پایین تر در همین سال، اپک قیمت نفت خام را چهاربرابر کرد. آیا همه این فاکتورها نمی توانند توضیح دهند که با توسعه انکارناپذیر سی سال ماقبل چه اشتباهی رخ داده است؟ در این زمان " شوک خارجی" قیمت های نفت، به عنوان توضیح مقبول بود، اما فشار افزایش قیمت بسیار دیر برای توضیح دادن سقوط تولید وارد گود شد. به هر حال، رکود اوایل 1971 به چیزی عمیق تر دلالت داشت. تورم اغلب نشانه ای بود از یک اقتصادی که سریع ودوآتشه بسمت رکود در حرکت بود، اما بندرت فکر می شد که دلیل سقوط باشد. بارآوری کار در 1974 تنزل کرد، اما این نتیجه ی رکود بود، نه دلیل آن. روشن بود که درزیر لوای دور اقتصادی چیزی عمیق تر وجود داشت.

چیزی که درزیر لوای رکود میانه دهه 1970 و بسیاری از مشکلات دیگر قرار داشت، که به طور سیستماتیک عبارت بود از: کاهش طولانی مدت نرخ سود. این اختلال رخ داده در جریان انباشت سرمایه آن گونه که بعضی از اقتصاد دانان آن زمان استدلال می کردند، از دستمزدهای بالا یا رشد پایین بارآوری نبود. اگرچه این فاکتورها می تواند موثر باشد، مشکل جدی تر شکست، به طبیعت خود رقابت

سرمایه داری برمی گردد. ارقام موجود برای دوره ی رکود 75- 1974 مشکل را روشن می سازد. خیلی ساده این طور؛ انباشت سرمایه در چهارچوب رقابت تشدید یافته، گسترش می یابد و به مازاد تولید شده توسط کار بارآور گرایش دارد. چنان که جدول 1. 2 نشان می دهد، ارقام توسط اقتصاددانان انوار شیخ و احمد توناک تنظیم شد، از 1950 تا 1959 ارزش اضافی (S) که سود ها از آن حاصل می شوند، سالانه با متوسط نرخ رشدی برابر با 3.7٪ رشد کرد، زیرا سرمایه ثابت غیرساکن (K) تقریباً با همان نرخ 2.7٪ رشد کرد. ازین جهت نرخ سود، یعنی نسبت ارزش اضافی به سرمایه ثابت (S/K)، بیش و کم در 38٪ ثابت باقی می ماند. گرچه از 1960 تا 1964 ارزش اضافی سالانه 3.7٪ رشد کرد. چون که سرمایه ثابت تنها 8.3٪ رشد سالانه داشت، برای آن سال ها منتج به نرخ سود بالاتر یعنی میانگین 40٪ شد. اما سپس اوضاع تغییر کرد.

جدول 1-2 میانگین نرخ سود 1950-1973

1973	1969	1964	1960	1959	1950	
710.8	523.8	364.	286.	278.	165.	ارزش اضافی (S)
		5	5	4	3	
1940.	1320.	872.	755.	738.	438.	سرمایه ثابت (K)
3	9	3	7	0	7	
.37	40.	.42	.38	.38	.38	نرخ سود = S/K
			.38			میانگین S/K دهه 1950
		.40				میانگین S/K 1960 - 64
	.42					میانگین S/K 1964 - 68
.38						میانگین S/K 1969 - 73

منبع: شیخ و توناک، اندازه گیری ثروت ملل: گزارش ملی اقتصاد سیاسی 1994.

از 1950 تا میانه دهه 1990 سرعت حرکت نرخ سود با چند نوسان، رو ببالا بود و از حدود 38٪ در سال به 42٪ رسید، که افزایشی بیش از 10٪ داشت. سپس از میانه دهه 1960 گرچه که نرخ سود سالانه (s/K) در سال 1973 درست قبل از شروع رکود به 37٪ پایین افتاد. میانگین برای سال های بین 1969 تا 1973، 38٪ بود. در این سال ها، ارزش اضافی عملا سریع تر از قبل و با میانگین 8.10٪ در سال، اما ارزش سرمایه ثابت حتی سریع تر با میانگین 6.13٪ در سال رشد کرد. این امر به میانگین نرخ رشد سالانه بالا برابر 9٪ در سرمایه ثابت جدید از 1960 تا 1973 برمی گشت. در تمام طول این دوره، s و K و مرزهای واقعی افزایش یافتند. به بیان دیگر، این مخارج کار نبود که سبب کاهش نرخ سود یا حتی سقوط بارآوری که عموما افزایش می یابد، شد، بلکه یک تغییر مکان در ترکیب ارزش سرمایه نسبت به سرمایه ثابت بود. از این جهت نسبت s/K ، نرخ سود پایین افتاد. 8. این دقیقا یک مساله ریاضی است. چیزی اتفاق افتاده است که سبب شد صنعت آمریکا از یک نرخ بالای سرمایه گذاری در سرمایه ثابت، حمایت کند. آن چیز عبارت بود از رشد رقابت، بویژه رقابت بین المللی برای اولین بار بعد از جنگ جهانی دوم.

دهه 1960 یک شتاب در تجارت جهانی بود. از 1960 تا 1973 صادرات از ملل پیشرفته (کشورهای) بالای 9٪ در سال رشد کرد و اغلب آن به سایر کشورهای ثروتمند بود. واردات کالاها به ایالات متحده به سالانه حدود 7٪ در طی دهه 1950 افزایش یافت، اما در طی دهه 1960 حدود 15٪ در سال رشد کرد. و واردات به عنوان بخشی از تولید ناخالص ملی، از 8.10٪ در 1959 به 9.13٪ در سال 1969 افزایش یافت و سپس به 8.37٪ در 1979 رسید. 10. در حینی که بعد از جنگ جهانی دوم شرکت های آلمانی و ژاپنی برای تولیدات صادراتی ساخته شده بودند، شرکت های آمریکایی استراتژی قدیم خود را که عبارت بود از ساختن کارخانه در خارج از آمریکا برای بازارهای خارجی، ادامه دادند. این امر از یک طرف به معنی

توان صادراتی بسیار کوچک، و از طرف دیگر افزایش واردات بود. تعجبی ندارد، کاهش سودآوری سخت به تولید ضربه زد. بر طبق نظر روبرت برنر، که محاسبات متفاوتی از شیخ و توناک را مورد استفاده قرار داد، نرخ سود در بخش تولید از 1965 به 1973 به 43٪ پایین افتاد، در مقایسه این امر برای بخش غیرتولیدی حدود 30٪ بود.¹¹ واردات به ویژه به بعضی از مهم ترین صنایع تولیدی کشور از نظر سرمایه ضربه زد. برای مثال واردات اتومبیل از آلمان و سپس از ژاپن به بازار آمریکا در سال 1967 ابتدا به 9٪ رسید و در طی تحریم نفتی میانه دهه 1970 به 16٪ صعود کرد. این البته یک شتاب از آن چیزی بود که به عنوان جهانی شدن شناخته می شود و از نقش مرکزی اقتصاد ایالات متحده در آن روند می آید.

اثر رقابت که از این شتاب جریان می یافت دقیقاً عبارت بود از افزایش دادن استفاده از تکنولوژی و ازینرو سرمایه گذاری ثابت. این رقابت تنها با سازندگان خارجی اتومبیل نبود، بلکه بیشتر بین شرکت های آمریکایی جریان داشت. با نگاه به دو کارخانه مهم در این محدوده، مطالعه ای که در اواخر دهه 1970 انجام یافته، نتیجه گیری می کند که در استراتژی رقابت، نوآوری در پروسه ی تولید از نوآوری در تولید مهم تر بود. صحبت از اختراع مهم و کمپانی های اتومبیل در دهه 1960، ویلیام ابرنانی نوشت:

این تغییر مد رقابت در توسعه صنعت اثری برجسته داشته است. همان طور که مخارج و بارآوری مهم تر شدند، میزان نوآوری تولید بزرگ کاهش یافت، و پروسه ی نوآوری در قابلیت رقابت افزایشی معنادار پیدا کرد.¹²

رقابت سرمایه داری با رشد و توسعه ی سرمایه - یعنی انباشت مربوط است. چنان که بعداً خواهیم دید، راه هایی برای انجام آن وجود دارد، مهم ترین وسیله گسترش، عبارت است از سرمایه گذاری در سرمایه ثابت. در حقیقت رقابت از خود انباشت رشد می کند، این جا در اکثر موارد، یک شرکت نمی تواند بدون افزایش سهم بازار (یا یافتن بازار های جدید) و قیمتی زیر قیمت سایر شرکت ها توسعه یابد.¹³ بدین طریق پویایی انباشت، رقابت را تشدید می کند که این خود اجبار به سرمایه گذاری های بعدی را ایجاد می کند. تحت شرایط رقابت رشد

یابنده این می تواند به معنی دفاع یک بخش بازار و سود با همان ابزار باشد. این چیزی است که در ایالات متحده در دهه های 1960 و 1970 اتفاق افتاده است. با وجود این که بهبودی هایی در نیمه دوم دهه 1980 وجود داشت، طی این دهه میزان سود متوسط فقط 5.32٪ بود.¹⁴ به وضوح چیزی بیش از این مورد نیاز بود. بنا براین در دهه های بعد که با کساد 1975 - 1974 دنبال شد، سرمایه ی آمریکایی به سمت مواد جانشین برای بهبود سودآوری و قابلیت رقابت چرخید.

جهانی شدن: مشاغل چه شدند/ به کجا رفتند؟

شکی نیست که بحران جهانی اقتصاد در میانه سال های دهه ی 1990 جرقه ای بود برای تسریع یکپارچگی اقتصاد جهانی. من قبلاً در این باره در کتاب "Workers in a Lean World" به بحث پرداخته ام و نمی خواهم کل بحث را در این جا دوباره تکرار کنم.¹⁵ اما بعضی از ارقام این شتاب را روشن خواهند کرد. همان گونه که جدول 2.2 نشان می دهد، به واقع از اوایل دهه ی 1980 تا اوایل دهه ی 2000 شاخص های یکپارچگی اقتصاد بین المللی، سریع تر از تولید ناخالص داخلی/GDP جهانی رشد کرد. زیرا رشد بازرگانی سریع تر از رشد اقتصاد جهانی بود.

جدول 2-2 شاخص های یکپارچگی اقتصاد جهانی
(به بلیون دلار)

	1982	1990	2005	(+)
تولید ناخالص داخلی	10.899	21.898	44.674	(309%)
صادرات*	2.247	4.261	12.641	(463%)
جریانات خروجی سرمایه گزاری خارجی	28	230	779	(2.682%)
سهامیه بیرونی**	600	1.791	10.672	(1.679%)
شرکت های فرا ملیتی	37.000	60.000	77.000	(108%)
اعضای شرکت های فراملیتی	170.000	500.000	770.000	(353%)

دارائي هائي اعضائي خارجي	2.100	6.000	45.600	(2.071%)
ادغام فرا مرزي	n/a	'5'	7'6	1990-2005 374 %

*- صادرات کالاها و خدمات غير عامل
*- سرمايه گذاري مستقيم خارجي انباشت شده

منبع - UNCTD, World Investment Report, United Nations, 1993, 1995, 2004

برجسته ترين ويژگي جهاني سازي از دهه ي 1970 عبارت است از رشد سريع سرمايه گذاري مستقيم خارجي/ FDI ؛ که شامل سرمايه گذاري وسيع در بخش ساختمان يا خريد تسهيلات به عنوان تقابل با سرمايه گذاري در سهام و يا رهن بدون قصد مالکيت، کنترل و يا توليد چيزي مي باشد. رشد سرمايه گذاري مستقيم خارجي در فازهاي مختلف انجام شد. از 1960 تا 1973 سهام انباشت شده ي سرمايه گذاري مستقيم خارجي دوبرابر شد. اما از 1973 تا 1993 اين رشد به ده برابر افزايش يافت. ما قبلا ذکر کرده ايم که يک مشخصه ي استراتژي اقتصادي بيشتر شرکت هاي توليدي آمريکايي، بلافاصله بعد از دوره جنگ جهاني دوم اين بود که در درون بازارهاي خارجي ايجاد شده بودند و در آن جا توليد مي کردند که سريع تر از کالاهاي صادراتي کشورهايي چون ژاپن يا آلمان به بازار وارد مي شدند. امروزه همه هر دو اين کار را با هم انجام مي دهند. در نتيجه نه فقط شمار شرکت هاي فراملتي رشد کرد بلکه مهم تر از آن شمار شرکت هاي ماوراي بحار و فروش در بازارهاي خارجي هردو بيش از دو برابر نرخ رشد اقتصاد جهاني رشد داشته اند.¹⁶ از اين رواست که شرکت هاي عظيمي در بسياري از کشورها مشغول عمليات اند. تا اواخر دهه 1980 يعني در زمان سريع ترين سقوط نرخ سود در ايالات متحده در دوره ي قبلي، بيشترين رشد رخ داده در سرمايه گذاري مستقيم خارجي جهاني ، در زمينه ي توليدي بود.¹⁷ آيا اين مساله به از دست رفتن حدود 4 ميليون مشاغل توليدي آمريکايي از دهه 1980 منجر شد؟

شکي نیست که هردو؛ يعني " تجارت آزاد" و رشد سرمايه گذاري در ماوراي بحار سبب حذف مشاغلي در بخش توليدي در ايالات متحده شد. توافقنامه تجارت آزاد آمريکاي شمالي، سازمان تجارت جهاني و بسياري ديگر از مقوله نامه هاي " ليبرال سازي" سياليت جريان سرمايه را در سراسر جهان آسان تر کرده اند. دليلي وجود ندارد شک کنيم که سرمايه هاي آمريکايي در جستجوي جايي در خارج، هر جا که مخارج توليد پايين امکان پذير باشد، بودند. طبق برآورد انستيتوي سياست اقتصادي، نفقا به تنهائي در از دست رفتن 280. 879 شغل توليدي از 1993 تا 2002 مسؤل است.¹⁸ شواهد در زمينه ي صنعت اتومبيل سازي براي همه آن هايي که شهرک "maquiladora" در طول مرز آمريکا مکزيک را بازديد کرده باشد، روشن است، اين جا جايي است که در آن طرح هايي بزرگ به نام هايي از قبيل جنرال موتورز، فورد، يوناييتد تکنولوژي، ليبر و غيره وجود دارد. اتحاديه بين المللي کارگران الکتریک در محل یک طرح جنرال الکتریک در ماساچوست به Labor Notes گفت که: " ما یک سوم مشاغل مان را به خاطر نفقا از دست داديم." ¹⁹ و مثال ها مي تواند ادامه يابد. همان طور که من در کتاب " Workers in a Lean World" توضيح دادم زنجيره هاي توليد بين المللي مرزها را در مي نوردد و به اين سه منطقه ي " تجاري": آمريکاي شمالي؛ ژاپن و شرق آسيا؛ اروپاي شرقي و غربي توجه دارد. اين سه منطقه بتهائي براي 60 تا 70 درصد همه ي سرمايه گذاري مستقيم خارجي در 2005، اقامه دليل مي کنند.

کاري خاص بويژه در داخل اين مناطق، در جستجوي سودهاي بالاتر صادره شده است و اثرات مخل آن روي زندگي کارگران جابجا شده، اجتماعات آن ها، و اتحاديه هاي شان، عظيم است. اما اين سوال باقي مي ماند که آيا صدور سرمايه از ايالات متحده، براي توضيح از دست رفتن شبکه ي بزرگ مشاغل توليدي، که طي 20 سال گذشته در ايالات متحده رخ داده، کافي بوده است يا نه؟ اگر نه، پس مهم ترين دليل يا سلسله ي دلایل براي اين امر چيست؟

جريان خروج سرمايه آمريکايي اندازه گيري شده با سرمايه گذاري مستقيم خارجي به خارج، در دهه 1960 کمي بالا رفت. صعود آن در

در سال های دهه 1970 آغاز شد. همان طور که جدول 3-2 نشان می دهد، بعد از رکود اقتصادی 1981-1980، افزایش سرمایه گذاری مستقیم خارجی آمریکایی تنها با رکود اقتصادی و در سال 1987 با سقوط بازار سهام گسیخته شد. از سال 1984 تا سال 2004، رشد سرمایه گذاری مستقیم خارجی به خارج 17 برابر شد؛ در مقایسه اما رشد تولید ناخالص داخلی GDP ایالات متحده سه برابر شده بود. حتی زمانی که با تورم مطابقت داده شد باز هم رشد سرمایه گذاری مستقیم خارجی/ FDI در مقایسه با تولید ناخالص داخلی/ GDP بیش از 12 به 1 بود. اما بعد از اواخر سال های دهه 1980 بسیاری از این مقادیر، صرف تسهیلات جهت خدمات مالی و حرفه ای فروخته شده به خارج، گردید. سرمایه گذاری مستقیم خارجی تولیدی از 1984 به 2004 به 6 برابر رسید و یا به بیان درست چهار برابر شد. بخشی از کل سرمایه گذاری مستقیم خارجی تولیدی/ FDI که از یک دهه به دهه دیگر به خدمات اختصاص یافت بسیار با اهمیت شد.²¹ اقتصاد دانان انستیتوی سیاست اقتصادی استدلال می کنند که " افزایش بسیار سریع در سرمایه گذاری مستقیم خارجی (یعنی در طرح ها و تجهیزات) جریان یافته به دیگر کشور ها به معنی کاهش سرمایه گذاری در بنیان های تولیدی داخلی بود. . . ."²² شکی در این مورد وجود ندارد، اما ضربه ی آن ها به کل اشتغال کمتر روشن است. نخست، یکی از دلایل اصلی سرمایه گذاری در خارج، کاهش نرخ سود داخلی است. طبق محاسبات رابرت برنر Robert Brenner نرخ سود در بخش تولیدی در نیمه دوم سال های دهه 1990، ابتدا ثابت ماند و سپس پائین رفت، و همان گونه که ما پیش بینی کردیم، سرمایه گذاری مستقیم خارجی تولیدی/ FDI بالا رفت.²³ دوباره سرمایه گذاری مستقیم خارجی تولیدی طی دوره ی سال های رکود اوایل تا میانه ی دهه 2000 صعود کرد. نرخ های سود تنظیم کننده ی سرمایه گذاری هستند و دلیلی وجود ندارد باور کنیم که این پول های سرمایه گذاری شده در توان تولیدی ایالات متحده بود که سبب سقوط نرخ های سود و دیگر فرصت های سود آورتر داخلی و هم چنین خارجی شده بود. این امر طبیعت انباشت و رقابت سرمایه داری است.

جدول 3-2 جریان سرمايه گذاري مستقيم خارجي ايالات متحده: كل
و توليدي به عنوان درصدي از كل
(سرمايه گذاري مستقيم خارجي به ميليون دلار)

درصد توليدي به كل	FDI توليدي	كل FDI	سال
22.3	54.202	229.294	2004
23.3	27.528	119.406	2003
23.9	32.277	134.946	2002
20.7	25.871	124.873	2001
30.2	43.002	142.627	2000
18.9	39.672	209.392	1999
17.7	23.122	131.004	1998
29.6	28.326	95.769	1997
28.8	24.325	84.426	1996
48.3	44.472	92.074	1995
32.8	23.989	73.252	1994
24.0	18.522	77.247	1993
39.6	16.868	42.647	1992
39.5	12.914	32.696	1991
53.4	16.532	30.982	1990
45.7	17.201	37.604	1989
48.0	8.928	18.599	1988
43.8	13.204	30.154	1987
31.7	6.234	19.641	1986
46.9	6.283	13.388	1985
57.4	7.488	13.045	1994
35.6	3.390	9.525	1993

منبع: اداره تحقيقات اقتصادي، سرمايه گذاري مستقيم خارجي ايالات
متحده: موازنه ي پرداخت ها و اطلاعات وضعيت سرمايه گذاري
مستقيم، www.bea.gov؛ اداره تحقيقات اقتصادي، اطلاعات ملي
....؛ شوراي مشاوران اقتصادي، گزارش اقتصادي رئيس جمهور
2005، واشينگتن دي. سي چاپخانه ي دولتي 2005. 220 صفحه
يك مشكل در اندازه گيري هر تغيير مكان واقعي كار كه در خارج از
ايالات متحده انجام مي گيرد، يا به طور خلاصه " تغيير مكان به

خارج از کشور" / offshoring، شبیه چیزی که در رابطه با طرح GE در بالا ذکر شد، این است که حکومت آن ها را دنبال نمی کند. اداره ی آمار کار "گزارش کرد" که تعداد 4633 شغل در بخش خصوصی در فاصله ی ژانویه تا مارس 2004 از ایالات متحده به خارج منتقل شدند اما این اتفاق بسیار آهسته انجام گرفت. اغلب تخمین های اخیر که توسط شرکت های مالی یا دیگر شرکت های مشاور بازرگانی از قبیل Forester Research، Deloitte، Reaserch یا Global Insight، انجام یافته اند، به کار در بخش تکنولوژی اطلاعات (IT) و مراکز پاسخگویی تلفنی (call center) تمرکز کرده اند. تخمین های آنان از چند صد هزار شغل بخش تکنولوژی اطلاعات در چند سال فرا تر رفت و در طی بیش از یک دهه به از دست رفتن میلیون ها شغل بخش خدمات رسید.²⁴ بیشتر مطالعات مفید در باره ی تغییر مکان مشاغل به خارج از کشور، مطالعات Cornell/UMass است که توسط کیت برون فن برنر و استفانی لوک در سال 2004 انجام یافته است. بر طبق گزارش رسانه ها درباره تغییر مکان مشاغل از ایالات متحده به خارج از کشور در طی اولین چارک سال 2004، تخمین زده می شود که در طی کل این سال 406 هزار شغل تغییر مکان یافته باشد. این مقدار تنها 0.03٪ نیروی کار شاغل در سال 2004 است، اما 2.8٪ مشاغل تولیدی است. بعلاوه 204 هزار نفر بیشتر از مطالعه مشابهی بود که زیر نظر برون فن برنر و لوک در سال 2001 انجام یافت. این جهشی بزرگ در زمانی بیش از سه سال بود. بعلاوه کارهای از دست رفته یک "اثر موجی" ripple effect" روی عرضه کننده گان خواهد داشت. گرچه از سال 2001 تا 2004 انتقال از مشاغل تولیدی به مشاغل تکنولوژی اطلاعات و خدمات مالی وجود داشت اما در سال 2001 تقریباً همه ی مشاغل از دست رفته در این دوره تنها مشاغل تولیدی بود، در حالی که در سال 2004، 17٪ مشاغل از دست رفته یا به طور ویژه آن هایی که به هندوستان و چین منتقل شدند مربوط به مشاغل IT و خدمات مالی بودند.²⁵

اگر نرخ "تغییر مکان به خارج از کشور" در هر چند سال به دو برابر شدن ادامه دهد، ضربه ای عظیم به مشاغل تولیدی خواهد بود. گرچه

در همان زمان این ارقام تمایل به نشان دادن این امر دارند که تغییر مکان واقعی مشاغل توليدي موجود در ایالات متحده به ماورای بحار، نمی تواند وسعت مشاغل از دست رفته ي توليدي از اوایل سال هاي دهه 1980 تا 2004 را توضیح دهد. تا آن نقطه، " تغییر مکان به خارج از کشور" برای توضیح از دست رفتن چنین مقدار بزرگی از مشاغل خیلی ناچیز بود. با وجود این، بطور نسبي به مشاغل اتحادیه اي ضربه وارد کرد. در بخش خصوصي در سال 2004، تراکم اتحادیه اي بودن زیر 8٪ و برای مشاغل توليدي 12.9٪ بود. 39٪ مشاغل از دست رفته ي اولین چارک سال 2004 به خاطر " تغییر مکان به خارج از کشور" بر طبق کار برون فن برنر و لوک کار اتحادیه اي بود. 26 با وجودي که کل مشاغل از دست رفته نسبتاً کوچک بوده است ضربه ي نا متجانس سازي آن روي کارگران اتحادیه اي قابل توجه بود.

بنابراین از سال 1980 تا 2004 خروج مشاغل توليدي در ایالات متحده دو برابر شد. این امر می توانست سریع تر رشد کند حتي اگر تولید کننده هاي آمریکايي در خارج سرمایه گذاري نکرده بودند. اما مساله رشد خود این ایده را که سرمایه گذاري در ماورای بحار سبب سقوط در تعداد کارگران توليدي ایالات متحده تا 4 میلیون نفر در طی این سال ها می شود، نامحتمل می سازد. در حقیقت در اکثر سال هاي 20 سال گذشته به استثنای دوران رکود، آنطور که جدول 4-2 نشان می دهد، جریان سرمایه گذاري خارجي به بخش توليدي در ایالات متحده از سرمایه خروجي پیشي گرفته است.

جدول 4-2 سرمایه گذاري خارجي مستقيم توليدي: به خارج و به

داخل، 1984-2004

(به میلیون دلار)

سال	سرمایه گذاري مستقيم خارجي به خارج	سرمایه گذاري مستقيم خارجي به داخل	تفاوت
2001-04	140,175	111,044	-29,131
1992-00	262,298	414,009	151,711
1990-91	29,446	24,340	-5,106
1984-89	39,338	122,931	63,593

منبع: اداره تحلیل اقتصادی، سرمایه‌گذاری خارجی ایالات متحده به خارج: جریان سرمایه‌بخارج؛ سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در ایالات متحده: جریان سرمایه، 1984-2004، www.bea.gov.

تنها در طی دوره رکود یا رشد آهسته‌ی 2001-04 و 1990-91 سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به خارج، از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به داخل فراتر رفت. در کل این 20 سال جریان سرمایه به داخل بخش تولیدی ایالات متحده به اندازه 43٪ افزون‌تر از خروج سرمایه آمریکایی برای سرمایه‌گذاری در بخش تولیدی به خارج بود. یک شاخص تأثیر جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به داخل بخش تولیدی ایالات متحده این بود که به جز دوره‌ی رکود درصد اضافه ارزش شرکت‌های خارجی در بخش صنعت ایالات متحده به طور دائم افزایش یافت و از 3.8٪ در سال 1988 به 5.9٪ در سال 2000 رسید. تأثیر آن روی اشتغال چنین گزارش شده است که اشتغال از 3.1 میلیون به 5.7 میلیون رسیده‌کرده است، این یعنی نایل شدن به 2.5 میلیون شغل. حدود یک سوم این مشاغل در بخش تولیدی بوده‌اند که بمعنی افزایش حدود یک میلیون شغل تولیدی است. در مقایسه با کمپانی‌های خود آمریکا که در آن‌ها مشاغل اتحادیه‌ای 15.4٪ است، 18.4٪ این مشاغل جدید، مشاغل اتحادیه‌ای بودند. سی درصد همه‌ی این مشاغل در جنوب ایالات متحده ایجاد شده بودند.²⁷ این سرمایه‌گذاری مستقیم وارداتی مفهوم مهمی در تغییر چیزی دارد که دیوید هاروی آن را "اقتصاد فضایی" می‌نامد، یعنی توزیع جغرافیایی تولید و کار که اجتماعات چپ را ویران و هم چنین اتحادیه‌ها و مردم کارگر را سردرگم کرد، اما در مقابل به استدلالی می‌انجامد که سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را به عنوان شاخصی برای از دست رفتن میلیون‌ها شغل تولیدی معرفی می‌کند.²⁸ نظر به این که خالص سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی تولیدی به داخل، از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی تولیدی به خارج فراتر رفت، باید افزایش خالصی را در اشتغال موجب شده باشد. امکان دیگر برای توضیح از دست رفتن مشاغل تولیدی را ممکن است بشود در حجم وارداتی که جهانی شدن با خود آورده است، یافت.

رشد تجارت جهانی در سال های اخیر، اصولاً یک کارکرد رشد سرمایه گذاری مستقیم خارجی و شرکت های فراملیتی است. تجارت را از نظر آماری، تجارت بین ملت ها گزارش می کنند اما اکثریت آن ها عملاً نه بین ملت ها که بین شرکت ها یا با شرکت هاست. حدود 35٪ واردات و صادرات ایالات متحده تجارت بین شرکتی است؛ یعنی بین چند شرکت.²⁹ بعضی ازین ها نتیجه ی تغییرات فرمی یا "تغییر مکان به خارج از کشور" / "offshoring" است.

جدول 5-2 تجارت بین المللی ایالات متحده: واردات و صادرات کالاها، 1984-2004
(به میلیون دلار)

سال	صادرات	واردات	تراز	صادرات به واردات٪
2004	807.5	1,472.9	665.4	55
2003	713.1	1,260.7	547.6	57
2002	681.6	1,164.7	483.1	58
2001	718.7	1,145.9	427.2	63
2000	772.0	1,224.4	452.4	63
1999	684.0	1,030.0	346.0	66
1998	670.4	917.1	246.7	73
1997	678.4	876.5	198.1	77
1996	612.1	803.1	191.0	76
1995	575.2	749.4	174.2	77
1994	502.9	668.7	165.8	75
1993	456.9	589.4	132.5	78
1992	439.6	536.5	96.9	82
1991	414.1	491.0	76.9	84
1990	387.4	498.4	111.0	78
1989	359.9	477.7	117.8	75
1988	320.2	447.2	127.0	72
1987	250.2	409.8	159.6	61
1986	223.3	368.1	145.1	60
1985	215.9	338.1	122.2	64
1984	219.9	332.4	112.5	66

منبع: اداره آمار ایالات متحده، اداره تحلیل اقتصادی، اخبار، CB05-82،
BEA05-26, June 10, 2005، شورای مشورتی اقتصادی،

گزارش اقتصادي رئيس جمهور 2005، واشينگتن دي.سي، چاپخانه
دولت ايالات متحده، 2005

مهم نيست، شكي وجود ندارد كه از ميانه ي سال هاي دهه 1970 واردات از صادرات فزائى رفت. در دهه ي 1980 كسري تجاري وخيم بود و در دهه 1990 حتي بدتر و نسبت صادرات به واردات كوچك شد و تراز تجاري شروع به بيش و بيشتر منفي شدن كرد، همانگونه كه جدول 5-2 نشان مي دهد. چون كه ايالات متحده به مساله ي غذا، كالاهاي سرمايه اي و مواد و لوازم صنعتي چسبيد، در نتيجه بطور قابل توجه اي كالاهاي مصرفي را از دست داد. منسوجات و اسباب بازي و كالاهاي الكترونيك را در ميان كالاهاي مصرفي بسيار سنگين را از دست داد. و البته اين صنايع در طي سال ها يك کاهش اشتغال معني داري پيدا كردند. مضافا صنايع نساجي و لوازم منزل به تنهائي در فاصله سال هاي 1997 و 2002 قبل از الغاي توافقتنامه Multi-fiber در اول ژانويه 2005 كه از آن ها حمايت مي كرد، بيش از نيم ميليون شغل را از دست داد.³⁰ از 1990 تا آوريل 2005 تعداد 2.9 ميليون مشاغل توليدي از دست رفت. 60٪ اين مشاغل در توليد وسايل بي دوام و 54٪ آن يعني (600، 942) مربوط به منسوجات و لوازم منزل بود. بخش شيميايي نيم ميليون ديگر را از دست داد و فلزات معدني هم بيش از 200.000 نفر. به بيان ديگر از دست رفتن مشاغل در مقياس بزرگ، به واردات در چند صنعت متمرکز مي شود، اما نه چيزهاي ديگر از قبيل تجهيزات حمل و نقل، از جمله اتومبيل سازمان دهی مجدد جغرافيايي و ساختاري را در درون کشور بعنوان نتيجه رقابت، انتقال به خارج و تصميم رقبای سابق آلمان و ژاپن در ساختن و عمل کردن در ايالات متحده، تجربه کردند. ، بالاخره تا اعلام بيكاري وسيع 2006، به نحوي اسفناك شبکه ي مشاغل از دست مي رود.³¹

هيچ بحثي در رابطه با ضربه به تجارت نمي تواند از حضور چين چشم پوشي كند. چين براي قرن بيست و يكم چيزي است شبیه آن چه كه مردم در باره ژاپن براي قرن بيستم فكر مي كردند. در فاصله 1996 تا 2003 واردات آمريكا از چين با محاسبه ي ارزش، به بيان واقعي 73٪ رشد كرد، گرچه كل واردات به ارزش واقعي عملا

8٪ تنزل کرد. بعنوان بخشی از واردات آنها تقریباً دوبرابر شدند و از 5.6٪ به 12.1٪ رسیدند.³² واردات چینی از صادرات ایالات متحده به چین پیشی جست. وعده های دولت کلینتون، زمانی که چین به عضویت سازمان تجارت جهانی WTO پذیرفته شد، بی اهمیت باقی می ماند. طبق محاسبات انجام یافته توسط انستیتوی سیاست اقتصادی، متوسط ارزش سالانه واردات چینی به ایالات متحده به طور واقعی از 4.6 میلیارد دلار در سال های 97-1989 به 10 میلیارد دلار در 2001-1997 رشد کرد و سپس در 03-2001 به 25 میلیارد دلار رسید. از این ارقام، آن ها چنین برآورد کردند که "جایابی مشاغل" به عنوان نتیجه ی واردات از چین، به 243,000 در سال افزایش یافت.³³ این امر شامل حدوداً 12٪ شبکه ی مشاغل از دست رفته در این سال هاست، تقریباً همه ی آن ها را می توان در شمار مشاغل تولیدی محسوب کرد. طبق پروژه ی EPI کل "فرصت های شغلی" از دست رفته در اثر واردات از چین از سال 1997 تا 2003، تعداد 677,000 شغل است. می شود آن را 23٪ همه ی مشاغلی که در طی این سال های ناپدید شدند، محسوب کرد، دوباره تقریباً همه شان از مشاغل تولیدی. با توجه به این که نسبت واردات از چین بین 5.6٪ و 12٪ کل واردات در طی این سال ها بود، این خیلی غیرمحمّل بنظر می آید. یک دلیل اضافی دیگر برای باور کردن این امر که واردات از چین ریشه ی از دست رفتن مشاغل نیست این است که، طبق نتیجه ی یک تحقیق "بخش بزرگی از واردات به ایالات متحده از چین عملاً وارداتی است که قبلاً از کشورهای دیگر وارد می شد- به جای این که در ایالات متحده تولید شود". اغلب این وارد کنندگان قبلی ملت های منطقه ی پاسیفیک بودند.³⁴

در این جا مسأله این است که در تخمین های EPI، شمار واقعی مشاغل از دست رفته براساس رابطه علت و معلولی روشن نیستند، اما این پروژه ای است برای اثرات ممکن واردات روی از دست رفتن فرصت های شغلی". آن ها مشاغلی هستند که ممکن بود اگر هیچ وارداتی وجود نداشت و شرکت های آمریکایی سطح بالایی از تولید داخلی را به صنایع شان اختصاص می دادند، ایجاد می شد.³⁵ گرچه که ممکن است این امر بما در درک نسبی اثرات منفی این جنبه از

جهاني شدن و ظهور چین به عنوان یک قدرت صنعتي، کمک کند، اما عملاً این مشکل را که چرا چنین تعدادي از مشاغل ناپديد شدند، حل نمی کند. در این جا ما تکرار می کنیم که تصميمات مربوط به حفظ یا گسترش ظرفيت توليدي در یک مکان یا مکان هاي ديگر یا در صنعت برميناي تخمین سودمندی و وضعيت رقابت، توسط سرمايه اتخاذ می شود. بعد از 1997 نرخ هاي سود در توليد تنزل کردند و با رکودي که در 2000 شروع شد، زیان دیدند، متاسفانه بعيد است که شرکت هاي توليدي ایالات متحده بخواهند به سرمايه گذاري داخلي بپردازند. حتي وقتي که واردات چيني به 12٪ کل واردات در سال 2003 رسید، ارزش آن ها تنها معادل 3٪ کل فروش توليدي در ایالات متحده بود، از جمله همه واردات (4.152 بيليون دلار/ 824، 4 بيليون دلار = 3.2٪).³⁶ در یک معنای گسترده تر، کل واردات یا واردات صنايع خاص روي سودها از طریق مهار قيمت ها اثر می گذارد و دعوا براي سهم بازار، بیشتر تشديد می شود. اگر شرکت هاي آمريکايي با سرمايه گذاري در تکنولوژي جديدتر به مبارزه برگردند، این امر به نوبت خود، روي نرخ هاي سود تاثير می گذارد. اما ضربه روي اشتغال غيرمستقيم است و بخوبي ممکن است از دست دادن واقعي مشاغل در بخش توليدي بيشتر نتيجه ي استراتژي هاي رقابتي بکارگرفته شده توسط کارفرمايان نسبت به واردات خودشان باشد. اگر مساله این است، تاثيري قوي براي واکنش هاي کارگري دارند.

منابع:

- 1 James K. Galbraith, *Created Unequal: The Crisis in American Pay*, Chicago, University of Chicago Press, 1998, pp. 129-131.
- 2 For accounts of this see Nelson Lichtenstein, *State of the Union: A Century of American Labor*, Princeton, Princeton University Press, 2002, pp. 212-245; Kim Moody, *An Injury to All: The Decline of American Labor*, New York, verso, 1988, pp. 165-219.

- 3 Bennett Harrison and Barry Bluestone,
The Great U/Turn: Corporate Restructuring
and the Polarizing
of America, New York, Basic Books,
Inc., 1988, pp. 1-52
- 4 Organization for Economic Cooperation
and Development, Historical Statistics,
1995 Edition, Paris,
OECD, 1995, p. 154; Council of Economic
Advisors, Economic Report of the President
2002,
Washington, US Government Printing
Office, 2002 pp. 333, 370, 372, 381, 426
(Henceforth Economic
Report, plus Year).
- 5 Robert Brenner, The Boom and the
Bubble: The US in the World Economy, New
York, Verso, 2002,
27; Ernest Mandel, The Second Slump: A
Marxist Analysis of Recession in the
Seventies, London, New
Left Books, 1978, p. 36.
- 6 Galbraith, pp. 76-78; Economic Report,
2005, p. 269.
- 7 Anwar Shaikh and Ahmet Tonak, Measuring
the Wealth of Nations: The Political
Economy of National
Accounts, Cambridge and New York,
Cambridge University Press, 1994, pp. 125-
126. The "S" in Shaikh and Tonak's
account stands for the total surplus
created by productive Labor. Profit, as
reported by businesses and government , is
actually only a portion of S, with must
also cover management salaries,
administrative costs, overheads, etc. This
is why the profit rate seems so high
compared with government statistics.

Nevertheless, the S/K ratio gives us a better picture of the actual performance of the economy and the relationship of "livingd" to "dead" Labor.

8 Shaikh and Tonak, pp. 125-127; Economic Report, 2005, pp. 208, 284

9 Brenner, p.46; Economic Report, 2005, p. 328

10 Harrison and Bluestone, p. 9.

11 Brenner, pp. 13-14, 41, 56; Harrison and Bluestone, pp. 9-10.

12 William Abernathy, The Productivity Dilemma: Roadblock to Innovation in the Automobile Industry,

Baltimore, Johns Hopkins Universitz Press, 1978, pp. 38-39, 72-73

13 For a thorough discussion of this dynamic see Howard Botwinick, persistent Inequalities: Wage

Disparity Under Capitalist Competition, Princeton, Princeton University Press, 1993, pp. 123-142.

14 Shaikh and Tonak, p. 127

15 Kim Moody, Worker in a Lean World: Unions in the International Economy, New York, Verso, 1997, pp. 41-50

16 United Nation Conference on Trade and Development, Word Investment Report, New York, United

Nations, 1993, p. xx; 1995, p. 1; 2004, pp. xvii, 9 (Henceforth World Investment Report, plus year).

17 Moody 1997, pp. 46-48

18 Economic Policy Institute, EPI Journal, Winter 2004, p. 1.

19 Labor Notes, # 298, January 2004, p. 9.

- 20 World Investment Report, 2006, p. 6.
- 21 Bureau of Economic Research, U.S.
Direct Investment Abroad: Balance of
Payments and Direct
Investment Position Data, and
National Data, Selected NIPA Tables,
www.bea.gov; Economic
Report, 2005, pp. 208, 221.
- 22 Lawrence Mishel, Jared Bernstein, and
Sylvia Allegretto, The State of working
America 2004-2005,
Ithaca NY, Cornell University Press,
2005, p. 179.
- 23 Brenner, p. 215.
- 24 Kim Moody, "The Offshore War," New
Politics, Vol. 10, No. 2, Winter 2005, pp.
65-67
- 25 Kate Bronfenbrenner and Stephanie Luce,
The Changing Nature Corporate Global
Restructuring: The
Impact of Production Shifts on Jobs
on the US, China, and Around the Globe,
Submitted to the US-
China Economic and Security Review
commission, October 14, 2004, pp.1-2, 3-6,
26-28
- 26 US Department of Labor, "Union Member
in 2005," News, USDL 06-99, February 20,
2006, p. 1;
Bronfenbrenner and Luce, p. 36.
- 27 William Zeile, "Operation of US
Affiliates of Foreign Countries," Survey of
Current Business,
August 2004, pp. 192-205.
- 28 For Harvey's own summary of the concept
see, David Harvey, The New Imperialism, New
York,

- Oxford University Press, 2003, pp. 94-124.
- 29 Economic Report, 2005, p. 181.
- 30 Statistical Abstract, 2004-2005, p. 630; Economic Report, 2005, p. 332 ; Labor Notes, #311, February 2005, pp. 1, 14.
- 31 Statistical Abstract, 2001, pp. 393-394; Bureau of Labor Statistics, Employment and Earning, B-4, www.bls.gov.
- 32 Statistical Abstract, p. 803; 2004-2005, p. 814; Economic Report, 2005, p. 217.
- 33 Robert Scott, U.S.-China Trade, 1989-2003: Impact on Jobs and Industries, Nationally and State, Washington DC, Economic Policy Institute, 2005 pp. 5-8.
- 34 Kristin Forbes, "Comments at NABE's 2004 Washington Economic Policy Conference," March 25, 2004, p. 5.
- 35 Scott, p. 9.
- 36 Statistical Abstract, 2001, p. 802; 2004-2005, p. 814; Brenner, p. 215.
- 37 Brenner, p. 241.
- 38 Statistical Abstract, 2004-2005, pp. 208, 210, 218.
- 39 Ibid., p. 407; Economic Report, 2005, p. 270.
- 40 Statistical Abstract, 2004-2005, p. 407.
- 41 Galbraith, pp. 129-131.
- 42 Ibid., pp. 127-132.
- 43 Lichtenstein, pp. 231-232; for a detailed account of labor in the New York City, fiscal crisis see Kim

- Moody, From Welfare State to Real Estate: Regime Change in New York City, 1974 to the Present, New York, The New Press, 2007.
- 44 Lichtenstein, pp. 233-234; Labor Research Association-Online, Mach 2001; Moody, 1988, pp. 165-187.
- 45 Moody, 1988, pp. 165-187; Economic Report, 2005, p. 268.
- 46 Labor Notes, #292, July 2003, pp. 1, 14.
- 47 Labor Notes, #295, October 2003, pp. 1, 11; #November 2005, pp.1, 8-9.
- 48 Labor Notes, #298, January 2004, p. 4.
- 49 Labor Notes, #306, September 2004, pp. 1, 14.
- 50 Labor Notes, #320, November 2005, pp. 8-9.
- 51 Ibid., pp. 1, 8-9.
- 52 David Noble, Forces of Production: A Social History of Industrial Automation, New York, Oxford University Press, 1984, pp. 52-56, 240-241.
- 53 Tony Smith, Technology and Capital in the Age of Lean Production: A Marxian Critique of the "New Economy", Albany NY, State University of New York Press, 2000, p. 35
- 54 John Greenbaum, Windows on the Workplace: Technology, Jobs, and the Organization of office Work, New York, Monthly Review Press, 2004, pp. 69-71.
- 55 Labor Notes, #307, October 2004, p. 8.

- 56 Edna Bonacich, "Pulling the Plug: Labor and the Global Supply China," New Labor Forum, Vol. 12, Issue 2, Summer 2003, pp. 41-48.
- 57 Labor Notes, #221, August 1997, p. 5.
- 58 For a more complete critical discussion of lean Production and team concept see Mike Parker and Jane Slaughter, Working Smart: A Union Guide to Participation Programs and Reengineering, Detroit, Labor Notes, 1994, Passim; for a positive view of "high performance work systems" see Eileen Applebaum et al., Manufacturing Advantage: Why High/performance Work system pay off, Ithaca, Cornell University Press, 2000, Passim; Moody 1997, pp. 85-113; Smith, pp. 1-91.
- 59 Parker and Slaughter, p.3.
- 60 Moody 1997, pp. 90-92.
- 61 Parker and Slaughter, p. 4.
- 62 Moody 1997, p. 96.
- 63 Applebaum et al., p. 4.
- 64 Moody, 2005 p. 65.
- 65 Ward's Automotive World, April, 1996, pp. 3-5.
- 66 Labor Notes, #247, October 1999, p. 14.
- 67 Labor Notes, #245, August 1999, pp. 8-9.
- 68 Bennett Harrison, Lean and Mean: The Changing Landscape of Corporate Power in the Age of Flexibility, New York, Basic Books, 1994, pp. 47, 144-145.
- 69 Labor Notes, #264, March 2001, p. 12.

- 70 Labor Notes, #309, December 2004, p. 6.
- 71 Mishel, Bernstein, and Allegretto, pp. 256-273.
- 72 US Census Bureau, 2002 Economic Census: Manufacturing, General Summary, p. 1.
- 73 Kim Moody and Simone Sagovac, Time out! The Case for a shorter Work Week, Detroit Labor Notes, 1995, pp. 15-17, 33-34.
- 74 Mike Parker and Jane Slaughter, "Unions and Management By Stress," in Steve Babson, Lean Work: Empowerment and Exploitation in the Global Auto Industry, Detroit, Wayne State University Press, 1995, p. 45.
- 75 Labor Notes, #313, April 2005, p. 4.

* US LABOR IN TROUBLE AND TRANSITION
Kim Moody
ISBN-13:978-1844671557
July 2007
S. 320

کارگران درجه دو آمریکایی

اقتصاد بحرانی آمریکا میلیون ها آمریکایی را به صف کارگران پاره وقت که شدیداً رایج شده است، رانده است. معمولاً به کارگران پاره وقت نسبت به کارگران تمام وقت دستمزدی کمتری پرداخت می شود و آن ها امتیازات کمتری دارند. دیگر این که با آن ها به عنوان کارگر درجه دو، که زمانی طولانی است که بخشی ویژه از نیروی کار را تشکیل می دهند، رفتار می شود. در چند سال اخیر، آن ها همراه با کارگران فصلی تقریباً بیش از یک چهارم نیروی کار آمریکا را تشکیل داده اند. بسیاری از کارگران پاره وقت زن هستند. اغلب آن ها برای کمک به درآمد خانواده کار می کنند. بسیاری از آن ها انتخاب دیگری جز قبول کارهای پاره وقت ندارند، زیرا مشاغل تمام وقت یا امکاناتی که آن ها بتوانند هنگام کار، کودکان خود را برای مراقبت در آن جا بگذارند در دسترس ندارند. با این همه، آن ها کارهای تمام وقت را ترجیح می دهند. اصولاً تمام کارگران مایل اند که از وضعیت درجه دو بودن خلاص شوند. در بسیاری از جاها، برای مثال، پاره وقت ها برای همان مقدار کاری که تمام وقت ها انجام می دهند دستمزد کمتری می گیرند. کارفرمایان تنها برای کمتر از نیمی از کارگران پاره وقت بیمه درمانی و بازنشستگی پرداخت می کنند (یعنی بیش از 50٪ این کارگران هیچ گونه بیمه و یا بازنشستگی ندارند و تا حدودی می توان آن ها را با کارگران قراردادی و سفید امضا در ایران مقایسه کرد). کم پیش می آید که اتحادیه ها در برابر اعمال مستبدانه کارفرمایان از کارگران پاره وقت حمایت کنند. این کارگران امنیت شغلی بسیار کمتری دارند. آن ها برای ترقی در راه دستیابی به شغلی با درآمد بالاتر یا اصلاً شانس ندارند یا شانس بسیار کمتری دارند. اشتغال گسترده کارگران به مشاغل پاره وقت هم چنین بار پرداخت کنندگان

مالیات را افزایش می دهد (زیرا تنها کارگران بخش های مختلف هستند که بدون کم و کاست و سرهم راه از دستمزدشان مالیات کسر می شود و به صندوق دولت واریز می گردد. برای سرمایه داران مسئله طور دیگری است. آن ها به شیوه های مختلف از پرداخت مالیات طفره می روند. پول تعمیرات و ایجاد دفاتر جدید و مدرن، پول وسایل حمل و نقل مدیران و دست اندرکاران به صورت خرید اتومبیل های آخرین سیستم، کمک هایی که به احزاب یا نمایندگان مجلس برای استفاده از آن ها جهت مقاصد خود می کنند، کمک های خیریه که با بوق و کرنا در مطبوعات اعلام می شود؛ همه و همه به حساب مالیات نوشته می شود و از میزان مالیاتی که باید بپردازند می کاهد. م). زیرا محرومیت کارگران پاره وقت از بیمه و امتیازات دیگر آن ها را مجبور می کند که به کمک های دولتی در این زمینه ها مثل مراقبت بهداشتی و سایر خدمات ضروری دولتی روی بیاورند (قابل ذکر است که دولت ها موظفند برای همه شهروندان امکانات بهداشتی رایگان با کیفیت خوب فراهم سازند و هیچ انسانی نباید به دلیل بیکار بودن یا پاره وقت بودن یا خانه دار بودن از بهداشت و بیمه درمانی محروم باشد. م).

یک گزارش جدید در نیویورک تایمز تخمین می زند که در ماه های اخیر کار تمام وقت حدود 4 میلیون آمریکایی به کار پاره وقت تبدیل شده است. چنین کاهشی در کار تمام وقت از سال های دهه 1950 به این سو بی سابقه است. این امر دامن بیش از پنج میلیون آمریکایی را گرفته است، یعنی کارگرانی را که ساعات کارشان تقلیل یافته است و یا کارگرانی که کوشش های شان برای دستیابی به مشاغل تمام وقت به نتیجه ای نینجامیده است. از سال 1995 کارگرانی که به طور ناخواسته به کارگران پاره وقت تبدیل شده اند بیش از هر زمان دیگر بوده است. کارفرمایان با این هدف که از توفان های اقتصادی ای که به کشور می تازد بگذرند، ساعات کار کارگران را کاهش داده اند. آن ها با این کارشان امکان می دهند که کارکنانشان حداقل شغل خود را حفظ کنند (به کارگران می گویند که برای حفظ مشاغل شان آن ها دست به این کار زده اند یعنی این کار را لطف خود به کارگران نشان می دهند. م). البته این کار دستمزد کارگران را کاهش می دهد. برای بسیاری از کارگران این امر دستمزدها را به نصف یا بیشتر از نصف تقلیل می دهد. بسیاری از کارگران با نارضایتی و با این امید که با

رشد اقتصاد دوباره به سرکار برگردند کاهش ساعات کار و یا مرخصی بدون حقوق را به اجبار می پذیرند. دیگران حق انتخاب ندارند. اول ساعات کارشان کاهش می یابد و سرانجام به کارشان خاتمه داده می شود. همین است که هست و چون و چرایی در آن نیست. تایمز می نویسد، کارشناسان بسیاری پیش بینی می کنند که اگر اقتصاد به زودی بهبود نیابد نه فقط جمعیت کارگران پاره وقت افزایش خواهد یافت بلکه شاهد بیکارسازیهای بسیار بیشتری خواهیم بود.

2008

منبع: zNet

نویسنده گزارش:

Dick Meister اهل سانفرانسیسکو است و نیم قرن است که بعنوان خبرنگار مسایل کارگری و ویراستار مقالات کار می کند.

تویوتا، خودکشی و افسردگی کارگران

کاماتا ساتوشی

تویوتا سودده ترین کارفرمای ژاپنی است. سود خالص تویوتا در سال 2004 برابر با 6، 1 بیلیون ین (5، 10 میلیارد دلار) بود. این اولین بار در تاریخ سرمایه داری ژاپن است که سود خالص از میلیارد فراتر می رود، در حالی که امسال تویوتا 3، 1 میلیون اتومبیل کمتر از سال قبل فروخته است. تویوتا با کل فروش 7، 22 میلیارد دلار بعد از جنرال موتورز قرار گرفت { با نگاهی به کل فروش و سود خالص متوجه می شویم که حدود یک سوم کل فروش را سود تشکیل می دهد، بدین معنی که سود شرکت 30% است.م }، و با وجود کاهش قیمت،

تویوتا در مقام چهارم سوددهی در جهان قرار گرفته است. مقام اول را شرکت نفتی و بانکی اکسون موبیل دارد، اما اگر شرکت های نفتی و بانک ها را کنار بگذاریم، تویوتا مقام اول را خواهد داشت اما وضع کارگزارانش رقت بار است.

کاماتا ساتوشی یک روزنامه نگار محقق ژاپنی است که قبلا به عنوان کارگر فصلی یا گاه کار در کارخانه تویوتا کار می کرد و در باره این تجربیات پر فروش ترین کتاب سال ژاپن " در مسیر فنا" را نوشته است. مقاله ای که پیش رو داریم در دوم یولی 2004 در " Shukan Kinobi" به چاپ رسید و توسط جان یونکرمن برای مجله فوکوس ژاپن به انگلیسی ترجمه گردید. یانکرمن نویسنده و فیلمساز است. فیل "قدرت ترور" از اوست. اندرا نول مقاله را از انگلیسی به آلمانی ترجمه کرد. ترجمه فارسی آن را من فریده ثابتی از روی متن آلمانی انجام داده ام.

حدود 10000 کارگر فصلی

آدرس تویوتای مرکزی، (شهر) Toyota-cho، شماره یک و (شهر بزرگ) Toyota-shi است که با قطار از مرکز شهر ناگویا تا اینجا 50 دقیقه راه است. این شهر قبلا کورومو نام داشت که خانواده تویوتا که کنسرن تویوتا را تاسیس کردند، اسم آن را به تویوتا یا T-shi عوض کردند و این تنها شهر بزرگی است در ژاپن که به اسم یک خانواده و یک شرکت است. صبح استف من جلوی تویوتای مرکزی ایستاده ام. یک گروه مرد با پیراهن های سفید از روبرو می آیند، به احتمال قوی تکنیسین های مرکز تکنیک هستند که محلش آن طرف خیابان است. از آن جایی که آن ها نباید در ملا عام کاری انجام دهند، کت و شلوار غیر لازم می شود. تنها همین نمونه، اعتماد به نفس یک کنسرن جهانی را روشن می سازد.

از تویوتای مرکزی و درست در گوشه آن، کارگاه اصلی تویوتا قرار دارد. در این جا شاسی کامیون و سایر قسمت ها تولید می شود. ملاحظه می کنم که چگونه یک کامیون دراز به کارگاه وارد می شود. 31 سال قبل من خود را بمدت شش ماه صبح به صبح ازین درون به درون می کشاندم. من یک کارگر معروف به " کارگر فصلی" بودم و بخش های میل لنگ را درست می کردم. در باره این تجربه ام یک

کتاب نوشته ام بنام " کارخانه اتومبیل نا امیدی": خاطرات یک کارگر فصلی. یک نگاه از خیابان به کارگاه کافی است تا خاطراتم را از خستگی های آن زمان زنده کند. با وجود این، دلتنگی خاصی برای کارگاه احساس می کنم. با اشتیاق می خواهم به درون بروم و به اطراف نگاهی بیندازم. قبلا آدم می توانست از خیابان عمومی وارد شود اما اکنون آن جا ساختمان بزرگی قرار دارد که مثل محل عوارض اتوبان عمل می کند و عبور مرور عمومی را محدود می سازد. آن زمان کل دستمزد ماهانه ام با اضافه کاری ها، اضافه شب کاری ها، فوق العاده، همه و همه سرهم 79000 ین بود (720 دلار امریکا). امروز تویوتا در آگهی های بزرگ روزنامه ای برای " نیروی کار فصلی" 2300 دلار را وعده می دهد. آن زمان در سال 1972 آدم می توانست سود کارفرما را در روزنامه های محلی ای چون چونی چین شینبون ملاحظه کند: کارفرمای مقام اول در کشور که سود 32 میلیارد ینی کسب کرده بود، اطمینان داد که در سال دوم هم " مقام بالایی کسب درآمد" را دنبال کند. این مکان با خورشید سود را تویوتا همواره در سه دهه گذشته به استثنای یک دوره در دهه 1970 به خاطر بحران نفتی، حفظ کرده بود. سود فعلی یعنی 16، 1 بلیون ین بیش از سی برابر سود زمان کار من در آن جاست.

رقم دیگری به شما می دهم. آن زمان تویوتا 41000 نفر شاغل داشت، امروز 65000 نفر، با افزایشی حدود 50 درصد. معذالک سود 30 برابر شده است. این امر برای تویوتا خیلی راحت میسر شده است، یعنی تنها از کاهش دستمزد. پیش ترها از صرفه جوئی در نیروی انسانی حرف می زدند. شمار کارگران "گاه کار" یا موقت – مثل مورد من در آن زمان- به شدت صعود کرده است. قبلا حدود 3000 نفر بود، امروز می گویند ما حدود 10000 نفر را شاغل کردیم" (اوکودا هیروشی رئیس تویوتا). این بیانات را اوکودا در اول ماه مه در پاسخ به سؤال مطبوعات که آیا تویوتا نباید تعدادی از شاغلین مازاد میتسوبیشی را که دچار بحران است قول کند، ایراد کرد. البته اصطلاح شاغل، "گاه کارهای" با حقوق ناچیز را در بر نمی گیرد. در حالی که در همزمان بیشترین سود را در جهان ایجاد می کنند. خلاصه کنم گاه کاری به عنوان یک مجموعه ی شغلی مشروط

معتبر است. علاوه بر این 70% سود تویوتا در آمریکای شمالی و سایر کشورها بکار گرفته می شود. وضعیتی که کارفرمای درجه یک جهان حتی به آن مباحث می کند.

از "دولت رفاه" تا "دولت سری"

چند نفر از دوستان قدیمی، از کارگران تویوتا را ملاقات می کنم. کسانی که گسترش سریع عملیات کارفرما در خارج از کشور به اخراج آن ها منجر شده است. برای این عملیات کارگران زیادی به عنوان راهنمای آموزشی به خارج کشور فرستاده شدند. نتیجه این شد که تعداد بسیار کمی کارگر در کارگاه های ژاپن ماندند.

در استخدام کارگران موقت، آن هایی رجحان داده می شوند که در کار روی تسمه نقاله اتومبیل تجربه داشته باشند که بلافاصله بتوانند کار را آغاز کنند. حداقل دوره قرارداد 4 ماه و حداکثر آن 2 سال و 11 ماه است. گاه کارهای بلند مدت جانشین کارگران معروف به گارگران فصلی (مرادف کارگران گردش) می شوند. این کارگران گاه کار هستند که سود فوق العاده ای را در زمین کارگاه نقش می زنند.

در بسیاری از نقاط ژاپن کارمندان اداری بالای 50 سال سن، بعنوان نیروی کار زائد بحساب می آیند. برای شغلی بطور مثال تعمیرکار کامپیوتر تعداد زیادی همکار قراردادی از خارج کارخانه انتخاب می گردند که دستمزد آن ها نصف درآمد آن هائی است که به طور منظم به کار اشتغال دارند.

به شرکت اتومبیل برمی گردیم. از آوریل یک سیستم جدید تعرفه اعتبار یافته است که نارضایتی بزرگی ایجاد کرده است. بر مبنای نظم جدید، مزد وابسته به سن، بوسیله یک سیستم تعرفه ویژه صلاحیتی جانشین می شود. بیشترین درآمد در سنین 30 و 40 سالگی است. از 51 سالگی دستمزدها کاهش می یابد. کارگران می گویند: "مزدها فقط منجمد نمی شود بلکه بدتر، عملاً کاهش می یابد"، و احساس عجیبی دارند "شرکت ما همواره باز هم بیشتر از سایر شرکت ها درآمد کسب می کند، با وجود این چرا کارفرما کل پول را به جیب می زند؟" هرکس که به رئیس اتحادیه محلی شکایت کند، این جواب تهدید آمیز را از آن ها می شنود که: "به من شرکتی را نشان بدهید که شما را با درآمدی بیشتر از آن چه که الان داری استخدام خواهد کرد" - ترس از

"هماوایی بین اتحادیه و مدیریت" و اضافه شدن بحران مالی شرکت همسایه یعنی میتسوبیشی موتور کارگران کنسرن شماره یک جهان را به نابودی می کشاند.

تویوتا همیشه توجه داشت که در محل کار فضایی بحران غالب باشد تا بتواند دستمزدها را تحت فشار قرار بدهد. زمانی که من در تویوتا کار می کردم، مدیریت شیفت زود کاری، قراردادی را مطرح می کرد که در آن اخطار شده بود: نیشان کار را متوقف کرده است، ما باید در بازار آمریکا نفوذ کنیم، جنرال موتورز قدرتمند است و به ما اجازه نمی دهد مثل میتسوبیشی کار را تعطیل کنیم. به این طریق تویوتا ماهرانه عمل می کند تا بتواند دستمزدها را در سطح متوسط نگهدارد و در در داخل بیش تر و بیش تر پول نقد پس انداز را انباشته سازد. نتیجه این کارش ایجاد مراکز تولید در 26 کشور است. تویوتا مجموعه ثروتی بیش از 22 بلیون ین (200 میلیارد دلار آمریکا)، و بانک تویوتا نقدینه ای بیش از 2 و 2 بلیون ین (20 میلیارد دلار آمریکا) را در اختیار دارد. در رابطه با مذاکرات تعرفه سالانه دستمزد، تویوتا با اتحادیه می نشیند و با هم به تفاهم می رسند که "قدرت رقابت برآن یعنی برتعرفه تقدم دارد". اتحادیه مطلقاً در مقابلش بی دندان (قدرت) است. در محدوده ی تویوتا هیچ قدرت مخالفی وجود ندارد. در این زمینه یک سلسله جار و جنجال اما قابل دیدن است که رئیس تویوتا و روسای انجمن کارفرمایان را در حیرت فرو برده است: اداره استاندارد کار ژاپن اعلام کرد که تویوتا اجازه ندارد دیگر اضافه کاری پرداخت نشده {بخوان بیگاری} را ادامه دهد. اداره مالیات ناگویا دریافته است که تویوتا 5 میلیارد ین (45 میلیون دلار) {این رقم اشتباه بنظر می آید} کمتر مالیات پرداخته است و اتهاماتی در این زمینه وجود دارد که کارفرما سئوالات تستی مکانیک اتومبیل ملی را فاش کرده است. زشتی ها و کثافت کاری های کوچکی که برای یک کارفرمای در رده جهانی ناشایست است. اما تویوتا باز هم مثل یک سرمایه دار استانی فکر می کند.

من با دوستانم در باره حادثه ای صحبت کردم که در ماه مه اتفاق افتاد. صبح زود یک کارگر 33 ساله، در یک دستگاه پرس فلزات له شد و مرد. بعد مساله خودکشی مطرح شد. تکنیکرهای برگزیده بخش تکامل

کار، این امر را ناشی از کار بیش از حد اعلام کردند. اتحادیه مساله خودکشی را مطرح می کند. دوستانم فکر می کنند که در 10 سال اخیر، شمار همکاران افسرده به طور غم انگیزی بالا رفته است. در این فاصله به طور منظم، در روزنامه های اتحادیه مقالاتی چاپ می شود که در آن معالجات روانی نشان داده می شود. در گزارشی در 27 نوامبر 2003 در باره یک نشست کمیته مدیریت کار چنین آمده است: " کارفرما در نرخ بالایی بیماری های روانی کارگران، وضعیت وخیمی را می بیند" گزارش- در حروف پررنگ- با یک توضیح در باره حالت اضطراری همراه می شود. در یک نشست اتحادیه در ماه قبل، مدیر اتحادیه مورد سؤال قرار می گیرد که در این فاصله چه اقداماتی انجام داده است. سرانجام از یک امر ضروری که باید آغاز گردد، صحبت بمیان می آید. وقتی به نام اتحادیه، تویوتا تحت فشار قرار گرفت که برای اقدامات پیشگیرانه و تشخیص زود هنگام، برمبنای مشکلات روانی، کارگران بمرخصی فرستاده شده و مورد مراقبت قرار بگیرند، این جواب داده شد که: " پیشرفت های مهمی حاصل شد اما نه در حد ریشه کن کردن آن".

در رابطه با مذاکرات تعرفه ای در آغاز سال، اتحادیه در مقابل مسئول شرکت به جایی این که مطالبه نماید، سر فرود آورد: "اگر سلامت روانی دچار تیرگی شود، این تنها یک مساله فردی نیست بلکه می تواند به تقلیل "انگیزش پرسنلی" منجر شود که سرچشمه قدرت رقابت کارفرمایان است و سبب از دادن نیروی کار ارزشمند گردد." اما تا زمانی که این نظر موجود نباشد تا جو کاری ایجاد کنند که "در جهت ادامه ارتقا قدرت رقابت تویوتا حرکت کند" شانس هایی نرخ خودکشی را ترمز نماید، کم است.

من صحبتی با توکوچی ماساشی 67 ساله داشتم. پدر او کارگر تویوتا بود. ماساشی همواره در جوانی اش در ساختمان حمام شهرک تویوتا می شنید که کسی می گفت: باز هم در کارخانه یک سانحه منجر بمرگ اتفاق افتاده بود. " ماساشی در 7 دوره عضو شورایی شهر بود- با عنوان نماینده مخالف با تویوتا. او گفت، چون من در شهر تویوتا زندگی می کنم، مورد سؤال قرار می گیرم که تویوتا چگونه شرکتی است؟ بعد من جواب می دهم؛ این را کسی نمی داند. " 31 سال پیش

توگوچی اصطلاح "دولت تامیني" را ابداع کرد. شهردار توپوتا یکی بعد از دیگری و 9 نماینده از 40 نماینده شورای شهر، از کارخانه توپوتا بودند. حدود 7، 83 درصد کارگرانی که امروز در کارخانه های شهر کار می کنند، در کارگاه های ماشین سازی یا در کارخانه هایی که با صنایع اتومبیل سازی همبسته اند، کار می کنند - کارگاه هایی که 5، 95 درصد تولیدات صنعتی شهر توپوتا را تولید می کنند. چندی پیش ملاقاتی با رئیس اداره مالیات منطقه داشتم. از او پرسیدم آیا می تواند بمن بگوید که طور درصدی توپوتا در مالیاتی که دولت می گیرد چه سهمی دارد؟ جوابش این بود: این رقم را هیچ گاه محاسبه نکرده است. معنای این حرف فقط می تواند این باشد که او بدون موافقت بالائی ها اجازه گفتن ندارد. 31 سال پیش توپوتا 81 درصد مالیات مشاغل را پرداخت می کرد. در سال 1997 تنها 68% را. ارقام جدید مخفی هستند. شاید بهتر باشد انسان از "دولت سری" حرف بزند.

منبع-

attac-konsumNet 24 نوامبر 2004

اطلاعات تکمیلی از هانوفرشه آگماین، ژانویه 2005: کنسرن یوتوتا برنامه جدیدی برای فروش اتومبیل در اروپا تهیه کرده است و به ویژه خود را روی بازار فروش آلمان متمرکز کرده است. توشی هارو تاکاسو مدیریت توپوتا در سمپوزیومی در مدرسه عالی گلزنکیرشن می گوید که باید تا سال 2010 میزان فروش 60 درصد افزایش یابد. سال گذشته با افزایشی معادل با 7 درصد روی 127000 اتومبیل در بازار آلمان بزرگترین سود را داشته است. توپوتا می خواهد در اروپا مقدار فروش خود را از 914000 اتومبیل در سال گذشته به 2، 1 میلیون بالا ببرد. در بازار آمریکا با توجه به قدرت جنرال موتورز و فورد این کار قدری دچار مشکل است اما متخصصان پیشگوئی می کنند که طی چند سال آتی، توپوتا به مقام بزرگترین تولید کننده اتومبیل جهان ارتقا خواهد یافت.

قصه سفر دراز یک لیتر نفت

راینر لویکن

از چاه شماره 473 منطقه نفتی کویت تا پمپ بنزینی در وزلینگ کلن روز اول- مرد یک لیتر نفت را در شیشه می ریزد. در نور آفتاب به آن نگاه می کند. سیاه نیست، بلکه قهوه ای رنگ است، با ته رنگ قرمز تیره. کثیف بنظر می آید. یک قطره از این یک لیتر را برای آزمایش در نور روز قرار می دهد و بقیه با فشار جاری می شود و به شریان خط لوله 19 می پیوندد، که نفت تقریباً 100 چاه را، در منطقه ای به وسعت 5 کیلومتر در خود جاری می سازد.

بورگان، دومین منطقه نفتی بزرگ جهان است. پنج بار بزرگ تر از لیختن اشتاین. هیچ کس بدون اجازه حق ورود به آن را ندارد. نفت برای اولین بار در سال 1938، توسط شرکت وابسته به ب.پ. BP* شرکت نفت ایران و انگلیس و شرکت نفت آمریکایی گلف کشف شد. بهره برداری از آن در سال 1948 آغاز گردید و تا به امروز ادامه دارد.

روز دوم- در ایستگاه شماره 19 کارگران با لباس آبی، اهرم ها را به حرکت در می آورند، و نفت مایع از تلمبه جریان پیدا می کند. آب جدا می شود، گاز آن خارج می شود و مایع، در اثر فشار به حرکت خود ادامه می دهد. بوی بخار گاز در هوا استشمام می شود. چهار کارگر که سرشان را با دستمال روشنی بسته اند، در آن جا کار می کنند؛ یک کار خطرناک برای زندگی. دو سال پیش در یک ایستگاه انفجاری رخ داد، و ایستگاه را به هوا فرستاد، چهار کارگر هم زندگی شان را از دست دادند.

در کتاب های مدرسه ای در همه جهان، چیزهای زیادی در باره نفت نوشته شده است؛ نفت طی میلیون ها سال از مواد ارگانی و گیاهی به وجود آمد. تحت تاثیر فشار و گرما، میکروارگانیسم ها و گیاهان به نفت تبدیل و در اعماق دریاها انبار شدند.

در صحرای کویت، یک شهر صنعتی بزرگ بنام الاحمدی وجود دارد، که فقط مربوط به (صنعت) نفت است. از زمان BP در سال 1938 تا سال 1975، در این جا یک باشگاه راگبی بود که اکنون دفتر شرکت نفت دولتی KOC است.

فشاری که یک لیتر نفت ما را از زمین صحرا بیرون می رود، از کجا می آید؟

در عمق منطقه بورگان، یک لایه آب آشامیدنی وجود دارد؛ یک دریای زیرزمینی. یک مکانیسم طبیعی تخلیه در منطقه نفتی وجود دارد که به منبع نفت فشار وارد می آورد. منبع تدریجاً و آهسته، در اثر فشار کوچک می شود و بالاخره نفت جریان می یابد. یک لیتر نفت ما از خط لوله شماره 19، به انبار جنوب در نزدیک الاحمدی می رود. در آن جا در انباری، به حجم 16 میلیون تن، با سایر نفت های رسیده جمع می شود، که تقریباً برابر با یک ششم نفت مصرفی سالیانه آلمان است، که چهارمین بازار بزرگ نفتی جهان است. نفت ها شبیه هم نیستند. هر نوع آن، ویژگی خاص منطقه اش را دارد. مثل شراب. در کنار نفت نیمه سنگین بورگان، که 80 درصد تولید نفت کویت را تشکیل می دهد، نفت سنگین، نفت سبک ماگوای جنوبی و نفت خلی سبک وجود دارد. در انبار نفتی جلوی دروازه شهر الاحمدی، یک لیتر نفت ما با انواع نامبرده شده، به طرف کویته صادر می شود. یک روز تمام، نفت در انبار می ماند، تا آب باقی مانده در آن، خارج شود؛ که بعد بتواند به سفرش ادامه دهد.

روز سوم- تا این لحظه یک لیتر نفت ما چقدر خرج برداشته است؟ راهنمای KOC می گوید؛ یک بشکه حدود یک دلار. یک بشکه 159 لیتر نفت دارد. شرکت نفتی آکسون موبیل، متوسط مخارج فعالیت هایش در جهان را، بشکه ای (3/33) 3 دلار و 33 سنت حساب می کند. نفت اتلانتیک با حفاری پیچیده اش، و نفت گران ایسلند در آلبرتای کانادا، قیمت تولید نفت را تند و تند تا 20 دلار در بشکه بالا می برد.

کویت ارزان ترین نفت جهان را تولید می کند. قیمت یک لیتر نفت ما 0/6 سنت اروپایی می شود. نفت ما به درون یک لوله نفتی در چند صد متری دریا می خزد. سپس تا الصالحیه با یک تانکر بزرگ کویتی، از شرکت نفت کویت در ترمینال دریای ایسلند، جایی که آب آن به اندازه کافی عمیق است، حمل می شود. 300 هزار تن نفت، که در زبان تخصصی، بارگیری خیلی بزرگ نامیده می شود، در تانکر کویتی الصالحیه بارگیری می شود. این تانکر منبعی با 25 متر عمق دارد و به نسبت عمق خلیج فارس، نمی تواند تا کمتر از 20 کیلومتری ساحل جلو بیاید. تا این جا و در این منبع، یک لیتر نفت ما، 0/6 سنت تمام شده است.

در این زمان چیز عجیبی رخ می دهد! و قیمت نفت ما به 16 سنت می رسد، 26 بار بزرگتر از ارزش خودش. در این جا تاجر به الصالحیه به خاطر حمل آن به این جا، لیتری 26 سنت می پردازد. چرا؟ جوابش پیچیده است. سرنوشت مالی یک لیتر نفت ما، درست دو ماه پیش، قبل از این که از اعماق چاه نفتی شماره 473 بورگان بیرون بیاید، تعیین شده است. وزلینگ کلن یکی از سه پالایشگاه های کنسرن شل در آلمان است. پالایشگاه با یک شرکت راه سازی، قرارداد بزرگی برای قیر، ماده اصلی برای تولید آسفالت بسته است. با تصفیه نفت فقط بنزین و گازوئیل بدست نمی آید، بلکه بیش از یک دوجین محصولات دیگر هم، حاصل می شود، از سوخت هواپیما تا الکل متیلیک، از گاز مایع تا آمونیاک. و همین طور قیر. از نفت خاور نزدیک، به دلیل کیفیت وزن مخصوص اش، قیر زیادی بدست می آید.

سورانه شویتز کایزر، مدیر اقتصادی و برنامه ریزی کارفرمای کلن، برای خرید شل، به کمپانی تجاری و ترابری (استاس کو) در لندن، یکجا صدها هزار تن نفت خام عربی را سفارش داد. اسامی شناخته شده معاملاتی- شل، ب.پ، اکسون موبیل، شرون و توتال فینا الف- خود تنها 14 درصد ماده خام دنیا را استخراج می کنند. آن ها در درجه اول تاجرنفت و ترخیص کننده نفت اند. آن ها بزرگترین نیاز خود را خریداری می کنند. قیمت نفت در سه بازار بورس تثبیت می شود؛ نیمکس نیویورک، SGX در سنگاپور و IPE مبادلات بین المللی نفت در لندن. در این جاست که استاس کو، نفت خاور نزدیک را برای

کلن مي خرد و در بورس لندن برکه اي با قيمت و تاريخ حمل، دريافت مي کند.

عجا که در اين کاغذ نوشته شده << برنت >>، گوئي نفت ما از منطقه برنت دريائي شمال است. چکي بوليمور که مسئول آناليز بازار IPE است، توضيح مي دهد؛ که مي شود نفت از مکان هاي معيني با اسم نفت برنت براي اروپا، نفت دوبي براي آسيا و با اسم وست تگزاس انترميدي ايت براي آمريکا، منظور شود.

وقتي که استاس کو محموله را تحويل مي گيرد، براي یک ليتر نفت ما 16 سنت مي پردازد، که امروز در بازار بورس لندن به 22 سنت رسیده است. اين امر دو دليل دارد. نفت صادراتي کوبيت 17 درصد از نفت بهتر و سبک تر دريائي شمال، ارزان تر است. تصفيه کردن نفت کم ارزش تر، نسبت به نفت سبک تر، بيشتر خرج برمي دارد. بدین سبب از پيش قيمت ناچيز تري دارد. شرکت استاس کو همواره در موقع بارگيري، نفت را 17 درصد ارزان تر از قيمت پيشنهادي بورس لندن، بدست مي آورد. تفاوتی حدود 2/26 سنت در ليتر، که استاس کو آن را بحساب خود مي گذارد؛ زیرا آن را دو ماه پيش به اسم نفت واقعي خريده بود. قيمت قبلي براي حمل امروز را معامله مهلت دار مي نامند. معامله مهلت دار یک اکسیر غيرقابل چشم پوشي، در تجارت بين المللي مواد خام است. بيش از همه در مواقع نا مطمئن، مشتري هاي بزرگ با آن، جلوي سقوط قيمت را مي گيرند. مثل کاري که شرکت استاس کو با قيمت بالا رونده نفت با سفته بازي انجام داد و یک ليتر نفت ما را به موقع خريد و خود را تضمين کرد. براي مثال هواپيمائي لوفت هانزا، 90 درصد نياز مصرف خود براي سال 2004 را، پيش خريد کرد. تقريباً یک چهارم ارزان تر از قيمت زمان حال، چرا که قيمت ماده خام(نفت) بسيار بالاتر رفته است. هواپيمائي بریتانیا، 72 درصد مصرف خود را تا ماه مارس 2005، حتي ازين هم مناسب تر تامين کرد. در نتيجه مقادير بزرگي پول در جريان، براي شان فراهم شد.

روز چهارم- الصالحيه هنوز شناور است. شکم قرمز رنگ خود را تا نزديک خط مشکي روي آن، آرام آرام در آب پايين مي برد. الان مثل یک زیردريائي است. اگر تانک تا بالا پرباشد، باز هم دو متری جاي

خالی، بین ته کشتی و زمین دریا وجود دارد. در مجموع بارگیری کشتی 300 هزار تنی، 36 ساعت طول می کشد. یک لیتر نفت ما، که قیمتش به لطف بورس سربلندانه بالا رفته است، در رفاه سرزمین اصلی خود کویت، نقش دارد. حدود یک میلیون کویتی از سیاست اجتماعی خانواده دوست، لذت می برند. هر زوج بعد از ازدواج 70 هزار دینار، یعنی 190 هزار یورو به عنوان وام بدون بهره، برای پرداخت جهت خرید یک خانه دولتی دریافت می دارد. مخارج آموزش و پرورش و بهداشت مجانی است، بعلاوه معالجات در کلینیک خصوصی در لندن. مالیات این جا اصلا معنایی ندارد. کویت یک عرضه کننده نفت مورد اعتماد است. تنش های اجتماعی، ماهرانه پل زده می شوند. دعوای سیاسی هم پل زده می شوند. یک "شورای عالی نفتی" تحت ریاست رئیس الوزرا شیخ صباح ال احمد آل صباح؛ همه تصمیمات مهم معاملاتی را اتخاذ می کند. آل صباح 200 سال است که در کویت حکومت می کند.

روز پنجم- الصالحیه محل بارگیری را ترک می کند. در یک کانال آبی تنگ و عمیق در خلیج فارس به حرکت در می آید. سپس با سرعت 15 گره دریائی، موازی صحرای عربستان سعودی به سمت جنوب شرقی می رود. سرعت سفر و تاریخ تحویل در قرارداد اجاره، به طور دقیق نوشته شده است. زیرا با اجاره دربست نفت کش، مواد سوختی باید به خوبی محاسبه و پرداخت گردد. الصالحیه در دریای سرخ می پیچد و یک لیتر نفت ما در جایی از شکم بزرگش، چلپ چلوپ می کند. در این بین، در بورس نفتی لندن، نفت ما همواره از هستی واقعی خود می گریزد. روزانه، ساعتی، و اغلب حتی دقیقه ای، قیمت بالا می رود: هر گزارش روزنامه ای، هر شایعه ای، هر خبر خبرگزاری ای، منحنی تب قیمت نفت را به بالا حرکت می دهد. عملیات خرابکاری در لوله های نفتی عراق، بیانات یک وزیر عراقی، که از زمان اشغال عراق توسط آمریکا، 100 میلیون دلار برای محافظت لوله های نفتی خرج شده است، پیچیدگی های تازه در بحران مالی غول نفتی روسی Yukos، اعتصاب کارگران نفت در نیجریه، نا امنی سیاسی در ونزوئلا، یک توضیح دبیرکل اپک، که او هیچ امکاناتی را برای گسترش مطالبات در کشورهای عضو اپک نمی بیند.

وزیر نفت عربستان سعودی ادعا می کند؛ که کشورش می خواهد روزانه 3/1 میلیون بشکه بیشتر تولید کند. او تضمین می کند، که این کار باید فشار قیمت را متوقف سازد. یادداشت ها واقعا کوتاه می آیند اما فقط برای زمان کوتاهی. خبرهای بد سنگین وزن تر هستند. یک طوفان دریائی در خلیج مکزیکو، آتش سوزی در پالایشگاه آمریکایی. بیش از همه اما، تلاش تهدید آمیز اداره برق دولتی چین، که از آلمان بعنوان سومین وارد کننده بزرگ نفت جهان، سبقت گرفته است. اکنون هرچه بیشتر خانه ها با ژنراتورهای دیزلی تامین می شوند. از کجا باید این همه بنزین برای چینی ها بیاید؟

در این فاصله زمانی از خرید یک لیتر نفت ما، ارزش آن به عنوان "کالای تجاری" از 16 به 22 بالا پریده است. تایمز مالی برایش در پایان سال، قیمت 25 سنت را می بیند. بنا براین قیمت یک بشکه به 50 دلار می رسد. تایمز کویت از تحلیل گر بازار نقل می کند، که معتقد است تورم بحرانی می تواند در هفته های بعد، فراتر بروند. این برای کشورهای مصرف کننده، چه معنایی دارد. ورشکستگی ها، دزدی در بازارهای سهام، رکود و کساد. در مقابل چنین خبرهای، سریع فراموش می شود که سه سال پیش، بیش از همه تمام دنیا، در باره سقوط اجتناب ناپذیر و روشن قیمت نفت فغان سر داده بود. در نوامبر 2001، یک لیتر نفت خام در بورس لندن، 10 سنت قیمت داشت. در سال 1997 کم تر از 6 سنت بود. کارتل اوپک در آن زمان، مثل امروز در مانده شده بود. آن زمان کشورهای عضو آن، 40 درصد نفت مصرفی جهان را، تحویل می دادند و تقریباً، 80 درصد همه منابع تولید نفت را در اختیار داشتند. بدون موفقیتی اکنون آن ها، با همان مقدار تاثیر ناچیز، 16/5 درصد بیش از نرخ های تحمیل کرده خودشان را مطالبه می کنند. قیمت نفت بدون وابستگی به آن که، اپک چه انجام می دهد، تغییر می کند. یک مقاله نویسنده نیورک تایمز در این باره چنین فکر می کند، که دلیل اصلی برای بالا رفتن های قیمت نفت، در این قرار دارد که شالوده نقل و انتقال و هم چنین کار مربوط به نفت، چنان غیرقابل انطباق است، که بتواند تظاهر بارارها را دنبال کند. برعکس، نفت بیش از اندازه موجود است. اگر هم انسان تئوری معمول Lomomossows "نفت نهایی" را به عنوان دلیل اصلی در

نظر بگیرد، گرچه اغلب پیش گوئی های بدبینانه را، تیتز درشت روزنامه می سازند. خود چند ملیتی ها نفت هم، به آینده خود اطمینان ندارند؛ ب. پ. در دهه 1970 تحلیلی ارائه داد، که با آن مطالبات جهانی در سال 1985، به بالاترین نقطه خواهد رسید. شل سال 1999 را مد نظر دارد. در واقع اما، منابع اثبات شده امروزی نفت، نسبت به آن زمان، با وجود افزایش سالانه ی مطالبه ای در حدود 1/5 تا 2 درصد، دوبرابر شده است. به هرحال دانشگاه انگلیسی پلی موت نتیجه کار یک گروه را نشان داد، که بر مبنای آن وضعیت منابع نفت از سال 1945 به طور مداوم، سریع تر از مصرف نفت رشد کرده است. چنین متخصصانی معتقدند، که دوران نفت تا پیش از خشک شدن چاه های نفت پایان خواهد رسید. مثل پایان دوران ذغال که پیش تر از به پایان رسیدن منابع ذغال اتفاق افتاد. بعضی ها سناریوی بحران را ترجیح می دهند. با وجود این، یک چیز انکارناشدنی است؛ اجازه نیست شیر نفت را، چنان که مطالبه می شود، بسادگی "بازکرد". متخصصان از توسعه ذخایر صحبت می کنند؛ بدین معنی که هر اتفاق نفتی باید بعد از ده ها سال استفاده، با احتیاط تکامل داده شوند. در غیر این صورت، رابطه تعادل حساس نفت، گاز و آب در طولانی مدتی تخریب می شود. در نتیجه تنگناهای دیگری، پدیدار می شوند، که در فاصله بین چاه نفت تا پمپ بنزین، خود را مسلط می کنند. قطر لوله های نفتی، جریان یافتن نفت را محدود می سازند؛ توان بارگیری ها محدود هستند و بعد هم کانال سوئز در راه است.

روز پانزدهم- الصالحیه برای عبور از راه آبی ی 135 ساله، که یکطرفه است و هربار از یک طرف یا طرف دیگر قابل عبور است، کاملاً بر حرکت نمی کند. قبل از حرکت بخش بزرگی از بار تخلیه می شود و توسط یک خط لوله، در دریای مدیترانه پمپاژ می گردد. در پورت سعید دوباره، در کشتی بارگیری می شود. آیا این نفت واقعا همان نفت {قبلی} است؟- کاپیتان کشتی مطمئن نیست. مساله اصلی این است، که همان ویژگی را دارد؛ یعنی وزن مخصوص، سولفور- همان مقدار آب. مهم این است که، 400 تن کمبود ندارد؛ امری که خیلی مواقع اتفاق می افتد. مساله اصلی این است که مدارک بارگیری منظم است.

کاپیتان علي، یک آقاي تمام و کمال است. به خاطر اتوریتة ي طبيعي اش، همه مطيعش هستند. او از مناسبات پیچیده بین تجار، واسطه ها و دلال ها که نقشي کلیدی در حرکت نفت از نقطه آ به به نقطه ب بازی مي کنند، حرف مي زند. تا آن جا که کاملاً روشن است، براي هربار عبور پرزحمت کشتي از طریق کانال سوئز، باید 305 هزار دلار حق عبور پرداخت، اما باز هم ارزان تر از سفر یک ماهه از طریق افریقا است. به دلیل رکودهاي اقتصادي، وقتي سوخت کشتي ارزان، تقاضا براي نفت راکد و مخارج کرایه ناچیز باشد، این وضع گاه برعکس مي شود. معذالک، در این زمان کرایه کشتي اي مثل ال صالحیه، روزانه 18 تا 23 هزار دلار خرج برمي دارد. مالک کشتي در مورد ما، کمپاني تانکر نفت کویت است. درآمدي عالي دارد؛ زیرا کرایه روزانه آن بین 11 تا 14 هزار دلار است. براي یک سفر به روتردام، حدود نیم میلیون دلار را طلب مي کند. کرایه کننده باید کنار گمرک کانال، براي ماده سوختي حدود 315 هزار دلار، و بعداً در روتردام 135 هزار دلار، عوارض بندري بپردازد که با مخارج حمل، مي شود 1025 میلیون دلار، و به اضافه مخارج بارگيري کمي بیش از یک میلیون یورو مي شود. براي یک لیتر نفت ما مقدار پرداختي 0/3 سنت مي شود.

روز سي ام- الصالحیه بعد از یک سفر 25 روزه، سرموعد به ترمینال اولي در روتردام مي رسد. ساختمان غول پیکر، در خروجي بندري که 35 کیلومتر طول دارد، یک گروه کارفرمائي است مرکب از ب.پ.، اکسون موبیل، شرکت نفت کویت، شل، توتال و وویاک که آخري هلندي است. همه چیزی براساس بزرگي و گندگي ردیف مي شود. دولنگرگاه براي سوپر تانکر، 26 تانک که هریک، چنان بلندند که مثل یک ساختمان هفت طبقه با قطر 85 متر هستند که حجم شان، روي هم چهار میلیون کوبیک متر است. خالي کردن کشتي 36 ساعت طول مي کشد. رئیس بندر، لئو کوئت هلندي الاصل و کاپیتان سابق مي گوید "سیاه سیاه است، نفت نفت است" با این گفته منظورش این است، که نفت هاي داخل تانک ها، از صمیم قلب بین شرکت ها مبادله و هم مخلوط مي شود.

روز سي و دوم- یک لیتر نفت مادر روتردام، در لوله ها نفتي روتردام راين ناپديد مي شود، تا طي چهار روز به وزلینگ در کلن برسد. روتر دام مثل یک سلطان عرب، به قطره هاي نفت، شديدًا وابسته است. درآمد بندر صرف بودجه دولت مي شود. در ادامه توده اي از پالایشگاه ها و انبارها قرار دارد. اين انبار تانک ها، نقطه خروجي یک شبکه ي خط لوله ي بين المللي است، که در اين خط لوله در آلمان به هامبورگ و بندر لودویک مي رسد. لوله اي که به سمت وزلینگ مي رود، یک لوله چند مليتي است مرکب از، شل، ب.پ. و تکراکو. حمل و نقل لوله اي نفت، هرتن سه تا چهار يورو هزينه دارد. پس براي یک لیتر نفت ما که 0/3 سنت بود، هزينه روي 17 سنت مي پرد. نفت با سرعت قدم زدن زير چمنزارهاي هلندي، در عمق دشت هاي شمال آلمان به راين حمل مي شود. حمل و نقل با یک تانکر رايني بيش از نيم سنت براي یک لیتر نفت ما هزينه برنمي دارد. حمل با یک واگن راه آهن 9 برابر، و با یک تانکر جاده اي 30 برابر خط لوله زيرزميني، هزينه دارد. خطوط لوله، انرژی جمهوري آلمان را تا مين مي کند. در آن ها نه فقط نفت حمل و نقل مي شود، بلکه گاز مایع، بنزين و ساير محصولات هم حمل و نقل مي شود. از زمان جنگ سرد، یک خط لوله ويژه هم براي ناتو وجود دارد. گاه گاهي نيز از استفاده غير نظامي مي شود. اين خطوط لوله، فقط در بعضي محل ها قابل رویت است. به طور مثال در ايستگاه پمپاژ و در محل هاي انشعاب لوله.

جمهوري آلمان، امروز 97 درصد به واردات نفت وابسته است. یک سوم آن از نفت درياي شمال تا مين مي شود. 40 درصد از اعضاي اتحاد جماهير شوروي سابق. اعضاي اپک در سال 3003 تنها از 106 ميليون تن نفت مورد نياز آلمان، 20 ميليون تن را تا مين مي کردند. سهم خاورميانه از 83 درصد در سال 1950 به 6، 9 درصد کاهش يافته است. در حالت اضطراري یک چهارم مصرف سالانه، ذخيره مي شود. اين را قانون تعين کرده است. بخش بزرگي از اين نفت در مخازن زيرزميني در بنادر ويلهلم، برمن، هامبورگ و هايده انبار مي شود. همه شرکت هاي نفتي بايد در آن همکاري کنند. کارهاي مالي

در هامبورگ انجام می شود که سهم یک لیتر نفت ما از آن 0/005 سنت می شود.

روز سی و ششم- ورود به وزلینگ، امروز یک شهرک ناامید، در زمان نازی ها در زمین پالایشگاه، یک ساختمان قهوه ای ذغالی برای بنزین ارتش آلمان وجود داشت. الان تنها عده کمی این گذشته قهوه ای {تیره} را به یاد می آورند. در پالایشگاه و در شمال وزلینگ، خواهران گودورف و شل قرار دارد، که سالانه 16 میلیون تن ماده خام را تقطیر می کند. حدود یک ششم کل مصرف آلمان را. این ملک دو کیلومتر مربعی از اتوبان 555 تا ساحل راین است.

کارگاه در سطحی چنان بالا خود کار است، که 48 کارگر کار اصلی هشت مرکز تولیدی را می توانند هدایت کنند. اکنون بیش از سه مرد در کارگاه آتش نشانی مشغول کارند. آن ها جلوی مونیتور رنگی می نشینند، و مراقبت می کنند که در دیگ ها و خطوط لوله چه رخ می دهد و به طور الکترونیکی، سرپوش ها و سوپاپ ها را هدایت می کنند. پالایشگاه فعلا چنان پولی در می آورد که هرگز قبول وجود نداشته است. در یک ماه به اندازه کل سال قبل درآمد کسب می کند. قیمت فرآورده هایش، نسبت به قیمت ماده خام باز سریع تر صعود کرده است. آمریکا و چین، دو کشوری که توان پالایشگاهی شان کفاف نیازشان را نمی کند، آن ها را می خرند.

از نفت اثری دیده نمی شود. یک لیتر نفت ما جایی در ظرف های تقطیر و یا ...، گم شده است. " مخلوط وحشی مواد مختلف " همان گونه که مدیر یک پناهگاه آجری آن را می نامد، در یک پروسه ی نسبتا ناروشن، به گاز مایع، متیل و سولفات تبدیل می گردد. از نفت گاز و میتیل دستیلات، مواد سوختی و نفت و بنزین هواپیما حاصل می شود. این کار بیش از چند دقیقه طول نمی کشد. در یک آن از نفت بنزین حاصل می شود. سایر بخش ها به تولیدات فروختنی پر ارزشی چون نفتا، بنزول و پروپیلین تبدیل می گردند.

باز چیز عجیبی نمایان می شود. در یک پمپ بنزین شل، جلوی در شرکت، یک لیتر نفت بورگانی ما، بصورت بنزین 112 سنت ارزش دارد. تقریبا یک یورو، دقیقا 95 سنت به آن اضافه شده است و ارزش اش بیش از 6 برابر بالا رفته است. طبق نظر شل، این امر تقصیر

مقاطعه کاران نیست؛ این را بیش از همه دولت آلمان اضافه می کند. گرچه به شدتی که دولت کویت می کند نیست، ولی در عوض دست کم مالیات ها، 75 درصد قیمت بنزین را بیرون می کشند. استفاده نهائی 6 درصد برای حمل و نقل، کارمزد و بهره سرمایه می پردازد. کلا 19 درصد {باقیمانده} قیمت کالا را بازتاب می دهد. براساس این محاسبه، شل در هر لیتر 24،4 سنت درآمد دارد! یک لیتر در پالایشگاه تقریباً 20 درصد اضافه ارزش پیدا کرده است. هر دو دقیقه یک تانکر از در شماره 9 پالایشگاه وزلینگ عبور می کند. روی اکثر آن ها علامت شل نیست، بلکه آرال، جت، کونوکو و یا اسو است. بنزین همه شان هم کاملاً مثل هم است. متقابلاً شرکت های معدنی آن را تحویل می گیرند و مبادله می کنند.

فقط یک سوم یک لیتر نفت کویتی ما، به عنوان بنزین یا گازوئیل در اتومبیل ها، کامیون ها و اتوبوس ها مورد استفاده قرار می گیرد. این یک سوم به طور مثال یک مرسدس بنز کلاسه ت گازوئیلی با گنجایش سیلندر 220 کوبیک متر، یک لیموزین کم مصرف اشتوتگارتی را، به حرکت در می آورد، که با سرعتی برابر با 120 کیلومتر در ساعت، در سه دقیقه محو می شود. دو سوم دیگر نفت ما در صنعت مصرف می شود. اغلب برای حرکت در آوردن موتورخانه داخلی کارگاه مصرف می شود. در حقیقت نفت مناسبی نیست. بنا براین در کل تولید برق، نفت نقشی فرعی بازی می کند. در اصل او به طور مثال در فولادسازی ها، صفحه ها و چرخ ها را به حرکت و جنبش در می آورد، و در مزارع چرخ های تراکتورها را. در اینجا، اکنون پائیز نزدیک است. مردم برای خرید مواد سوختی زمستان، سفارش می دهند. آن ها 18/5 درصد یک لیتر نفت ما را می خرند. 6 درصد هم با نام کروزین در فرودگاه ها مصرف می شود، یا بعنوان محصولات جانبی مثل دی اکسید کرین یا سولفور از پالایشگاه ها حمل می شوند. شرکت های نفتی می کوشند با محرک وسایل تبلیغاتی، قیمت محصول پایانی را بالا ببرند. جلوی یک پمپ بنزین شل، پرچم هایی در اهتزازند، که قیمت یک "v-power" جدید گازوئیل را ارتقا می دهند. این گازوئیل 35 سنت گران تر از گازوئیل معمولی است. بازاری ها می خواهند، با آشامیدنی های گران "درآمد شاهانه ای کسب

کنند". در پمپ بنزین وزلینگ یک فروشنده زن با علامت شل نو فراری روی تی-شرت در پای صندوق ایستاده است. در رابطه با سؤال این که آیا از بنزین ویژه ی گران، خیلی استقبال می شود؟ جواب می دهد "بله خیلی" اما این که آیا این بنزین واقعا بهتر است؟ او رمزآلود زمی گوید؛ این را هرکس خودش بهتر می داند. بعضی ها عقیده دارند، اتومبیل شان راحت تر حرکت می کند. بعضی های دیگر معتقدند که این گازوئیل گران بیشتر با موتورهای شان جور است. باز دیگری هستند که معتقدند این گازوئیل مصرف را تعدیل می کند. "در اصل، آیا این یک توهم است؟ من می گویم بله، هرکس باید خودش بداند.

روز سی و هفتم- در اداره، راهنمای کارخانه؛ یورگن کرس در ساختمان اداری پتروشیمی در بازل، برای آخرین بار یک لیتر نفت بورگانی مار را در فرمی، خیلی مشکل قابل شناسایی، برای ما قابل رویت می کند. الان چیزی شبیه برف است. بویی ندارد و به شکل گلوله های کوچک است "یک محصول طبیعی" خالص". کرس قسم می خورد که "دیگر چیزی از کربن و آب داخل آن نیست". شیمی دان زنجیره های مولکولی تمیز را، بخوبی می بیند، که تحت نام های معروفی چون موبلن و هوستالن وارد مبادلات می شوند. بازدید کننده جهت یابی اش را، در یک دور بی پایان 610 کیلومتری خط لوله ماده خام، 22 کیلومتر جاده، 12 کیلومتر ریل راه آهن که از دستی نامرئی، در ساختمان کارخانه هدایت می شود، از دست می دهد. بازل یک مجموعه کارفرمائی است مرکب از شل و BASF. بخاطر این که اکنون تولیدات پالایشگاهی خیلی گران هستند، کارخانه ضرر می دهد. طبیعتا انسان می پرسد، چرا پالایشگاه شل، پتروشیمی خود را با پائین آوردن قیمت، زیر بال و پر خود نمی گیرد؟ اما در زندگی اقتصادی روال این گونه نیست. سود پالایشگاه، در بست به ترازنامه شرکت می رود، اما ضررها را در پتروشیمی با BASF تقسیم می کند. آدم در بازار وزلینگ به قدم زدن می رود و می بیند، که چه برسر گلوله های سفید رفته است. انسان نیمه عمر می شود؛ در مغازه وسایل موسیقی، CD ها هستند، در عینک فروشی ها عینک، انور قصاب در یک کارگاه سنتی، اگر چه سوسیس جگر را در روده طبیعی پرس می

کند، ولي در عوض سوسیس آبجويي را در روده ها مصنوعي مي گذارد. او مي گوید " این از پلاستیک است و از نفت بدست مي آید". در بازار میوه و سبزي، پيشنهادي هاي ویژه را در یک سري محصولات نفتي عرضه مي کنند. آب چشمه، گوداي آلماني و ران جوجه را. جوجه ها با غذائي تغذيه مي شوند که بدون کود مصنوعي، نمي تواند چنین ارزان تولید گردد. پنیر {گودا} در پارچه بدست آمده از نفت آماده زده شده است. دي اکسید کربن، براي گازدار کردن آب، از پالایشگاه وزلینگ حمل شده است. ژوزف رووا داروخانه چي، در پاسخ به سؤال این که او چه مقدار نفت مي فروشد، اول یک شیشه بنزین و یک قوطي وازلین را از قفسه برمي دارد و مي آورد. او مي گوید، پماد لب بدست آمده از نفت را به مشتریانش مي دهد. او بیش از آن که کمک کند، ضرر مي رساند. سپس جلوي کامپیوترش مي نشیند و معلوم مي کند که داروخانه اش، یک نوع پمپ بنزین است. او مي تواند در کامپیوترش مجموعاً 330 هزار نوع دارو را فربخواند. هر دارويي، از مقداري مواد اولیه و تعداد زيادي مواد کمکي تشکیل مي گردد. با آزمایش مواد کمکي او همواره مشخص مي کند که " مطمئناً این نفت است، يا احتمالاً از نفت است و حدساً هم همین طور است". اکنون او دو ماده در داروخانه اش پيدا مي کند که با اطمینان مي داند در آن اثري از نفت چاه شماره 473 بورگان کویت، نیست. آسپیرین و توگال

منبع-

روزنامه Die Zeit ، 26 آگوست 2004، شماره 26 به قلم
Reiner Luyken
مطالب داخل {} از مترجم است.

{ فعل و انفعالات جدید در بازار نفتي از ماه ژوئن آغاز گردید. در 30 ژوئن 2004، قیمت یک بشکه نفت 90،32 دلار آمریکا بود. از این تاریخ سیر صعودي قیمت نفت خود را نشان داد. در اواسط آگوست نسبت به يوني قیمت 30 درصد افزایش یافت، اما بعد بتدریج کاهش یافت به نحوي، که در اواخر آگوست کاهشي حدود 15 درصد به قبل داشت. از اوایل سپتامبر، با آغاز فصل سرد در اروپا و آمریکا دوباره

سیر صعودی یافت که بیش از دوماه ادامه داشت و در 25 اکتبر به اوج خود رسید (قیمت یک بشکه نفت 55، 67 دلار) با این قیمت مدت کوتاهی ثابت ماند. جنب و جوش عظیمی به راه افتاد. اوپک تصمیم به یک جلسه فوق العاده در قاهره گرفت که مثل همیشه بسیار دیر بود. تاریخ این جلسه 10 دسامبر اعلام شد. امروزه اوپک با تولید روزانه 9، 27 میلیون بشکه، بالاترین تولید خود در 25 سال اخیر را داراست که نسبت به اول نوامبر، تولید روزانه اش 900 هزار بشکه بیشتر است. عمر این اوج کوتاه بود و با یک سقوط تدریجی در ماه نوامبر، یکباره در دوم دسامبر 2004، قیمت نفت در بورس لندن به 40 دلار و سپس عصر همان روز به 39، 50 دلار سقوط کرد؛ برابر با 67، 29 یورو. یک روز قبل از آن، سکرتر اوپک قیمت 03، 38 دلار برای یک بشکه را اعلام کرد که نسبت به روز قبل 47، 1 دلار- یک دلار و چهل و هفت سنت- کمتر بود. بدین طریق در طی دو روز قیمت نفت 6 دلار سقوط کرد. با مقایسه قیمت ها می بینیم که سقوط قیمت نفت نسبت به آخر اکتبر تقریباً 30 درصد می باشد.

افزایش قیمت مواد غذایی، فقر و گرسنگی توده ها

آمار گرسنگی در سال 2008 برابر با 920 میلیون نفر بود و برای سال 2009 افزایشی برابر با 11٪ را پیش بینی کرده اند. امروزه اما تعداد گرسنگان جهان از مرز یک میلیارد گذشت و به 1/2 میلیارد نفر رسید که البته این رقم رسمی است نه واقعی زیرا بسیاری از کشورها، به طور مثال ایران، آماری در این باره ارائه نمی دهند. این نشان می دهد که یک نفر از هر شش نفر انسان یا همواره گرسنه و یا با کمبود مواد غذایی مواجه است. علاوه بر آن آمار آنان که از سوء تغذیه رنج می برند ازین فراتر و شامل سه میلیارد انسان است، یعنی یک نفر از

هر دو نفر جمعیت جهان. بدین خاطر از گرسنگی با نام سونامي بي صدا یاد مي کنند و قرن 21 را که مي توانست در اثر پیشرفت تکنولوژیک و تولید ثروت نجومی البته در غیاب شیوه تولید سرمایه داری قرن رفاه و سعادت بشري باشد قرن گرسنگی مي گویند. از هرسه نفر گرسنه دو نفرشان در مناطق روستایی و کشاورزی زندگی مي کنند یعنی در جایی که سنتا مي بایست تامین کننده نیازهای غذایی خود و شهرنشینان باشد. بسیاری ازین گرسنگان کشاورزان کوچک کشورهای در حال رشد و کشورهای فقیر هستند که از امکانات تکنولوژیک برخوردار نیستند و گاه با ابزارهای 50 سال قبل کشت مي کنند و بیشتر متکی به نیروی انسانی هستند، نیروهایی که خود در اثر گرسنگی و سوء تغذیه به اسکلت های انسانی شبیه اند. اینان برخلاف کشاورزان غرب از کمک های دولتی و سوبسید سهمی ندارند. اکثریت عظیم این یک میلیارد انسان در آمد روزانه ای برابر با یک دلار یا کمتر دارند در حالی که در اروپا سوبسید دولتی ای که کشاورز برای هر راس گاو دریافت مي کند روزانه 2 یورو است، یعنی هرگاو اروپایی روزانه سهمی برابر با چند انسان گرسنه از درآمد جهانی دارد.

یک گزارش از آبیجان در ساحل عاج به نقل از یک تاجر برنج مي گوید: برنج از تایلند با قیمت ارزان وارد مي شود و با توجه به تولید داخلی برنج با قیمتی گرانتر توزیع مي شود. اکنون خیلی ها پولی برای خرید برنج ندارند و نمی دانند چه باید بکنند. زنی توضیح مي دهد که او و خانواده اش بسیار کم غذا مي خورند به نحوی که می توان گفت هیچ گاه سیر نمی شوند و ادامه مي دهد شب ها تنها آب برای خوردن داریم.

در آفریقای جنوبی که همچون ساحل عاج و لیبیا برنج غذای اصلی است اما 90٪ آن برنج وارداتی از آسیا و ایالات متحده است اکنون برنج به ندرت سر سفره دیده مي شود. مردم بالاجبار به دنبال جانشین های ارزان تر هستند مثلاً گیاهانی که بشود خشک کرد و با آرد آن غذا تهیه کرد. حتی در بعضی کشورها با مخلوط خاک و گیاهان یا حبوبات نان و بیسکویت برای خوردن تهیه مي کنند.

باید یاد آور شد که فقر، گرسنگی و سوء تغذیه تنها محدود به کشورهای جنوب نیست. در ایالات متحده 35 میلیون نفر یعنی بیش از ده درصد جمعیت از سیر کردن شکم خود عاجز اند و یا در آلمان 3 میلیون کودک در خانواده های تحت پوشش تامین اجتماعی در فقر زندگی می کنند و از مواد غذایی مطابق با استاندارد این مناطق محرومند. البته فقر امری نسبی است و فقر کشورهای شمال با جنوب متفاوت است.

بحران مواد غذایی که از سال 2007 عیان تر شد پیش در آمد بحران جهانی سال 2008 بود که روی همه ابعاد زندگی اجتماعی تاثیر گذاشت. با بیکارسازی های توده ای فقر و گرسنگی را افزایش داد. افزایش سریع قیمت مواد غذایی که از اواخر 2006 آغاز شد، در سال 2007 تکامل یافت و در سال 2008 با طغیان توده ها همراه شد و آن را تکمیل کرد. 20 میلیون کودک دیگر در این سال گرسنگی دایمی را تجربه کردند. گرسنگی به خطری برای حاکمان تبدیل شد و ناآرامی های شدید اجتماعی را به همراه آورد. در هائیتی اعتراضات مردمی به افزایش قیمت مواد غذایی سبب سقوط دولت شد. در مصر در طی سال های 2008 و 2009 این خطر چندین بار تکرار شد و حسنی مبارک هر اسان قول افزایش دستمزدها و کاهش قیمت ها را داد. نا آرامی های اجتماعی در بنگلادش و بورکینافاسو و چین و کشورهای دیگر نیز اتفاق افتاد به نحوی که مساله افزایش قیمت مواد غذایی به مساله اصلی نشست های بین المللی تبدیل شد. نشست وزرای دارایی 8 کشور صنعتی در توکیو در ژوئن 2008 و سران 8 کشور، سازمان ملل، بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در ماه مه 2009 لندن به این مساله اختصاص داشت. اما ایران تنها کشوری است که وزرایش با وجود افزایش آشکار قیمت ها که بچه ها نیز در خرید روزانه متوجه آن می شوند به تکذیب آن می پردازد و اعلام می دارد که قیمت ها دائم در حال کاهش است (وزیر بازرگانی دولت آقای احمدی نژاد، اسفند 1387).

در چند ماه گذشته قیمت برنج دوباره 75-100٪، قیمت گندم و ذرت 120٪ بالا رفت. در بعضی از گزارش ها از افزایش 180 درصدی قیمت ذرت، گندم و برنج صحبت می شود. پیش بینی شده است که

قیمت 25 کالای اساسی کشاورزی دوباره تا 3/5٪ بالا خواهد رفت. بحران اما برای این یک میلیارد انسان بحران سرمایه داری نیست. بحران اقتصادی در جنرال موتورز نیست که یکبارہ دولت 50 میلیارد از کیسه مردم به آن ها ببخشد. یا پای بانک های سرمایه در میان نیست که کمک بیش از هزار میلیاردی در میان بیاید. این بحران مرگ و زندگی انسان هاست. بحرانی که در نشست لندن تنها قول 350 میلیون کمک مالی به آن داده شد اما کسی پرداخت آن را تضمین نکرد.

چرا جهان با بحران مواد غذایی و افزایش قیمت آن مواجه است؟

دلایل متعددی برای این امر وجود دارد. اما عامل اصلی آن چون موارد دیگر سلطه سرمایه و توزیع ناعادلانه اعم از ثروت و منابع و و در این جا مواد غذایی است.

تغییرات جمعیتی، افزایش مصرف سرانه با بهبود سطح زندگی، تغییرات زیست محیطی و مهاجرت، تقاضای بالا برای گوشت و اثرات آن، بند و بست ها در بازارهای مواد خام، جنگ های داخلی، جنگ های چند ملیتی و اثرات بمباردمان ها و کاربرد مواد شیمیایی در جنگ ها، استفاده از مواد غذایی برای مصارف صنعتی یا دامی.

سالانه 75 میلیون نفر به جمعیت جهان افزوده می شود که بار اصلی این افزایش را کشورهای جنوب بردوش دارند. بعضی ها سعی دارند کاسه کوزه ها را سر چین و هند بشکنند که به قول آن ها با رشد صنعتی ثروتمندتر می شوند و سطح مصرف متوسط آن ها با وجود همه فشار و استثماری که روی کارگران است در مقایسه با قبل بالاتر می رود. آن ها انتظار دارند سطح مصرف دیگران به همین روال فعلی ثابت بماند در حالی که هنوز سطح مصرف در چین در مقایسه با کشورهای صنعتی اروپا، آمریکا و ژاپن یازده برابر پایین تر است. و اگر همه مردم دنیا می توانستند مصرفی برابر با این مردم که در مجموع به یک میلیارد نفر می رسند داشته باشند مصرف جهانی برابر با مصرف 72 میلیارد نفر بود نه 6 میلیارد فعلی. زیرا مصرف متوسط یک نفر از این کشورها برابر با مصرف 32 آفریقایی فقیر است. اما این افزایش جمعیت به تنهایی دلیل بحران نیست زیرا زمین با همین وضعیت موجود توان تامین نیازهای 9 میلیارد انسان را دارد. پس باید مشکل را در جای دیگر جستجو کرد.

مشکلات زیست محیطی عامل دیگر است. زمین های کشاورزی که باید تامین کننده نیاز های غذایی انسان باشد به دلیل فعالیت های مخرب سرمایه داری و رشد صنعتی با مشکل روبه روست. نفوذ فاضلاب های صنعتی در سفره های آب های زیر زمینی و یا ورود به رودخانه هایی که آب کشاورزی و آب شرب مردم را تامین می کند حاصل خیزی و بارآوری زمین های کشاورزی را از بین می برد و از طرف دیگر سبب تولید مواد غذایی مسموم و کم خاصیت می شود. چشمه های آب قابلیت شرب را از دست می دهد و می خشکد. دام ها با تغذیه گیاهان و آب آلوده، شیر و گوشت و لبنیات آلوده تحویل می دهند. بیماری های جدید پیدا می شود و بیماری های ریشه کن شده دوباره رو می نمایند. از طرف دیگر، استفاده از مواد و سموم شیمیایی در کشاورزی به ویژه سمومی را می بینیم که مدت هاست دیگر در اروپا و آمریکا به دلیل عوارض مخرب شان قدغن شده اند اما کماکان تولید و به جنوب فروخته و در آن جا به کار برده می شوند و البته که عوارض آن محدود به همان نقاط باقی نمی ماند گرچه در آن مناطق چشمگیر است. پدیده گرمایی گازهای گلخانه ای و افزایش گازکربنیک تولیدی صنعتی به لایه اوزن جو زمین آسیب رسانده و این پدیده را بارزتر می کند. افزایش دو درجه ای دمای زمین، تغییرات عظیمی را به همراه داشته است. در جایی سیل های وحشتناک خانه و زندگی و زمین های کشاورزی را از بین می برد و در جایی دیگر خشکسالی زمین و زندگی مردم را نابود می کند و سبب کمبود محصول و کمبود عرضه جهانی این مواد و بالا رفتن قیمت ها می شود. به طور مثال، هندوستان که دومین تولید کننده بزرگ شکر دنیاست و در 75 ایالت آن برای تولید شکر کشت انجام می گیرد اکنون در اثر مواجهه با خشکسالی در 47 ایالت با مشکل روبروست و پیش بینی می شود که تولید شکر در ماهاراشترا با 4/6 میلیون تن کاهش همراه باشد. برزیل به عنوان بزرگ ترین تولید کننده شکر دنیا با ریزش باران بیش از حد تولید با مشکل روبه رو شده است به نحوی که نسبت به قبل، میزان ریزش باران 4 برابر بوده است. این وضعیت بلافاصله در بورس مواد خام ICE خود را منعکس کرد و 3٪ به قیمت شکر افزوده شد و به 21/55 سنت در پوند رسید که بالاترین قیمت شکر از سال 1981

به این طرف است. شکر سفید با 1٪ افزایش قیمت به تتي 30، 543 دلار رسید که بالاترین قیمت از سال 1983 به این طرف است. خریداران شکر از بدبختي اي که گريبان کشاورزان کوچک تولید کننده شکر را گرفت، جشن گرفته و به گفته CFTC میزان خرید خالص شکر را به دو برابر رساندند تا با انحصار آن در دست هاي خود به هر قيمتي که مایلند آن را در بازار عرضه کنند. این افزایش قیمت به شکر محدود نمی ماند بلکه به سایر محصولات غذايي که با شکر در رابطه اند نیز سرایت می کند و قیمت آن ها نیز برای مصرف کننده بالا خواهد رفت. این کشاورزان از طرفي با کاهش محصول مواجه اند و از طرف دیگر با افزایش کلي قیمت ها و هست و نیستشان در خطر قرار گرفته و به فقر و گرسنگي دچار می شوند.

بدین گونه است که یک میلیارد انسان گرسنگي می کشند. سه میلیارد با سوء تغذیه بیشتری مواجه خواهند شد و یک میلیارد مصرف خود را بالاجبار پایین تر خواهند آورد و در مقابل یک دهکي از این گرسنگي پروار خواهند شد. افزایش قیمت مواد غذايي برای سرمایه داران این بخش که بازار جهاني آن را تحت کنترل دارند مائده آسماني است و با سودهاي عظیم همراه است.

مقاله نامه هاي تجارت آزاد ابزار دیگری برای نابودي کار و محصولات کشاورزي بومي کشورهاي جنوب، تبدیل کشاورزان در بهترین حالت به کارگران کشاورزي سرمایه هاي وارداتي برای کشاورزي محصولات صنعتي صادراتي، و فقر و بي خانماني مردم بومي این مناطق است. بعد از عقد قرارداد سيل ورود محصولات سوبسیدی و ارزان به این کشورها آغاز می شود. کشاورزان کوچک که هزینه تولیدشان بالاتر ازین قیمت تمام می شود توان مقابله ندارند و بعد از مدتي ورشکست می شوند و از دور خارج می گردند و زمین هاي شان توسط کنسرن هاي سرمایه گذار کشاورزي بلعیده می شود سپس نوبت استفاده از زمین هاي کشاورزي به منظورهاي صنعتي می رسد. به این طریق کشت محلي و محصولات بومي که قوت اصلي مردم است از بین می رود و آن ها به خریداران محصولات کنسرن هاي بين المللي تبدیل می شوند. بدین طریق منظور این مقاله نامه ها و بند و بست هاي تجاري و سياسي نمایان می شود. کاسه می دهند تا قدح پس بگیرند یا به قول آلماني ها بشقاب در مقابل تانک.

مصرف بالاي گوشت: توليد گوشت در سال 1950 برابر با 44 ميليون تن بود كه امروزه به 267 ميليون تن رسيده است و با توجه به جمعيت جهان داراي سرانه متوسطي برابر با 39/8 كيلو گرم است. اما توزيع آن بنا به خصلت سرمايه داري چنان غيرعادلانه است كه ميلياردها انسان حتي توان مصرف ماهانه گوشت را ندارند. اما در عوض مثلا در اتريش سرانه مصرف انواع گوشت 67 كيلو گرم است و يا در سوئيس در سال 2007 مقدار مصرف گوشت 465 ميليون كيلوگرم بوده است. در ايران مصرف سرانه گوشت قرمز 8/5 كيلو گرم است. به طور كلي امروزه 33 درصد كل زمين هايي كه به توليد گندم اختصاص داشت به كشت محصولات علوفه اي براي پرورش گاو اختصاص يافته است. به اين طريق به خاطر مصرف بالاي گوشت در شمال زمين هاي كشاورزي در كشورهاي جنوب از كشت مواد غذايي مورد نياز مردم دور مي شوند. در سال 2006 حدود 70٪ زمين هاي تخریب شده و درخت زدایی شده جنگل آمازون به پرورش گاو براي تهيه گوشت جهت صدور اختصاص يافت. گاوها يكي از منابع مهم توليد گاز متان هستند يعني 20٪ كل گاز متان توسط گاوها توليد مي شود كه اثر تخریبي آن روي محيط زیست از گاز كربنيك نيز بيشتري است. به جاي توليد يك كيلو گوشت مي توان 200 كيلو گوجه فرنگي يا 160 كيلو سيب زميني توليد كرد و گرسنگي را کاهش داد. تأثيرتخریبي توليد يك كيلوگرم گوشت روي محيط زیست به اندازه تأثير تخریبي راندن يك اتومبيل در مسافتي 250 كيلومتری است.

جنگ و جنگ هاي داخلي عامل موثر ديگر در تخریب زمين هاي كشاورزي و کاهش محصولات هستند. از طرفي با بمباران ها درخت ها و مزارع تخریب و نابود مي شوند و از طرف ديگر با مهاجرت مردم از مناطق جنگي به مناطق ديگر زمين هاي كشاورزي به حال خود رها مي شوند و نابود مي گردند. مواد شيميايي بمب ها نيز عامل مهم تخریب آب و خاک است. نخلستان هاي جنوب ايران 20 سال بعد از پايان جنگ نيز هنوز ترميم و يا جانشين نشده اند. جنگ هاي داخلي به ويژه در آفريقا به مهاجرت هاي ميليوني به ويژه کودکان و زنان انجاميده و فقر را گسترش و گرسنگي را عريان تر کرده است. جنگ

هائي که در آن یک يا چند کشور بزرگ صنعتي در یک طرف قرار دارند خطراتش براي محيط زيست افزونتر است چون در حقيقت آن ها جنگ را با بمباران هاي هوايي پيش مي برند و انسان و طبيعت و زيربناي اقتصادي را به همان نسبت و يا بيشتر از محل هاي نظامي تخریب مي کنند. نمونه هاي گوياي آن جنگ ويتنام و جنگ عراق است.

عامل ديگر کمبود مواد غذايي استفاده از مواد غذايي براي توليد مصارف صنعتي يا انرژي است. به طور مثال، کشت ذرت به منظور توليد اتانول و بنزين. با هر 240 کيلوگرم ذرت مي توان 100 ليتر اتانول توليد کرد در حالي که همين مقدار ذرت نياز مصرف یک سال یک انسان را برآورده مي سازد. يا کشت نيشکر به منظور تهيه سوخت اتومبيل که در برزيل در سطحي وسيع انجام مي گيرد به جاي اين که به مساله گرسنگي ميليون ها انسان در همين کشورها توجه شود. 12٪ زمين هاي کشاورزي در آلمان به کشت براي تهيه ديزل راپس جهت مصرف در اتومبيل اختصاص يافته است. تبليغ مي شود که اين کوشش ها به منظور مهرباني به محيط زيست و مقابله با تخریب محيط زيست در اثر استفاده از انرژي فسيلي انجام مي شود تا در اتومبيل ها از سوخت طبيعي استفاده شود. آيا اين استفاده به نابودي جنگل ها و زمين هاي کشاورزي، خانه خرابي کشاورزان کوچک، گرسنگي و مرگ تدريجي انسان ها مي ارزد؟ سخن بسيار است اما به همين نکات تنها براي توجه به مساله اکتفا مي شود.

29 اوت 2009، فريده ثابتي

سي و دو!!

پروفسور دایموند

این عدد می تواند معانی متفاوتی را به ذهن بیاورد. برای ما یادآور تلخی سرکوب جنبش طبقاتی اجتماعی است. سال سیاه 32، سال خیانت، سال زندان و اعدام، سال شروع خفقانی که 45 سال به درازا کشید. سالی که طبقه کارگر ایران گرچه که نه با افق ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی، در برابر سرمایه قد علم کرد و با اعتصاب های گسترده و کوشش برای تشکل یابی قدرت سرمایه را به چالش کشید. اما هم سالی که رفرمیسم راست- حزب توده - به عنوان پادوی سرمایه دولتی اردوگاهی، طبقه کارگر ایران را به قربانگاه سرمایه رهنمون کرد و آن را به دیناری فروخت. بی شک این عدد برای سرمایه ی در حال رشد ایران آن زمان و برای صاحبان آن و قدرت حاکم و سرمایه جهانی در پوشش سرمایه آمریکایی حرفی دیگر برای زدن دارد.

اما پروفسور دیاموند استاد دانشگاه کالیفرنیا نیز برای این عدد حرف هایی برای گفتن دارد. او می گوید(گفته های وی با حروف پررنگ) برای ریاضیات 32 یک عدد جالب است که از توان پنج عدد 2 حاصل می شود $2 \cdot 2 \cdot 2 \cdot 2 \cdot 2 = 32$. اما عدد 32 برای اقتصاد معنایی بیشتر از آن و بیش از تر از یک عدد دارد. زیرا عدد 32 تفاوت روش زندگی مردم در جهان پیشرفته و جهان در حال رشد را می سنجد و بیان می کند. میزان متوسط مصرف انسان ها را، که مثلاً چقدر نفت، فلز مصرف می کند و چقدر پلاستیک و گازهای گلخانه ای تولید می نمایند، نشان می دهد.

این میزان در آمریکای شمالی، اروپای غربی، ژاپن و استرالیا 32 بار بزرگتر از بقیه نقاط جهان است!!

به همین دلیل این عدد معنای تلخ 32 را برای ما در جهان تکمیل می کند. زیرا بخشی از پول نفتی که ایالات متحده بعد از کودتای 28 مرداد تا امروز از آن سرمایه می کند، به ایجاد این تفاوت کمک کرد. امروزه در جهان شش و نیم میلیارد نفر زندگی می کنند و زمین با شرایط فعلی می تواند تا 9 میلیارد نفر را به خوبی تغذیه کند. اما در نظام سرمایه داری توزیع در همه زمینه ها ناعادلانه است. یک میلیارد انسانی که در جهان پیشرفته مذکور در بالا زندگی می کنند دارای سرانه مصرفی برابر با 32 هستند - البته در این جا هم از سرانه مصرف حرف می زنیم نه از مصرف واقعی، زیرا در ثروتمندترین و پیشرفته ترین کشورها نیز میلیون ها انسان وجود دارند که به لقمه نانی محتاجند و قوت خود را در ظرف های آشغال و پس مانده ی غذا دیگران جستجو می کنند - و بقیه 5، 5 میلیارد انسان روی کره زمین متوسط مصرف شان زیر 32 و به بیان بهتر برای اکثریت آن ها حدود یک است.

با این حساب مصرف سرانه این یک میلیارد انسان، مساوی با 32 میلیارد انسان با مصرف سرانه یک می شود. یا اگر همه به یکسان مصرف می کردند مصرف همین یک میلیارد انسان می توانست متوسط مصرف حدود 5 را برای همه 5، 6 میلیارد جمعیت جهان فراهم سازد که البته مصرفی ناکافی است.

اما کارشناسان غربی هوارشان بلند است و از این می نالند که آی هوار مثلاً که جمعیت کنیا دارد بالا می رود و این مشکل بزرگی برای دنیا فراهم می آورد. اما وقتی به میزان مصرف نگاه کنیم متوجه می شویم که 30 میلیون جمعیت کنیا مصرفی برابر با مصرف کمتر از یک میلیون بشر آمریکایی، اروپایی دارند.

وی ادامه می دهد که مردم جهان سوم به این امر آگاه شده اند و این اختلاف مصرف سرانه را می شناسند اما شاید ندانند که تفاوت بین یک و 32 است. وقتی آن ها می بینند که تحت شرایط موجود شائسی برای بالا کشیدن خود ندارند، گاه گذاری ناامید می شوند، جوش می آورند و ازین نابرابری عصبانی می شوند. وقتی امیدشان را برای بهبود زندگی از دست می دهند بعضی از آن ها به تروریسم روی می آورند یا در مقابل آن نرمش نشان می دهند یا از آن حمایت می کنند.

وي مي گويد از 11 سپتامبر 2001 ، روشن شده است كه ديگر خدای اقيانوس ها كه معتقد بوديم كه آمريكا را حمايت مي كرد، ديگر اين كار را نمي كند. بنا بر اين وقتي تفاوت سرانه مصرف 32 باشد، حملات تروريستي بيشتر ي عليه ما و اروپا و شايد هم عليه ژاپن و استراليا انجام خواهد يافت!!

مردمي كه مصرف شان پايين است مي خواهند كه شيوه زندگي ما را داشته باشند. الان استاندارد زندگي آن ها قدر ي بالا رفته است و ده ها ميليون از آن ها در جستجوي شيوه ي زندگي ما، به مهاجرت اقدام مي كنند. آن ها به ويژه به آمريكا، اروپاي غربي، ژاپن و استراليا مي آيند. با اين مهاجرت ها مصرف جهاني افزايش مي يابد؛ اگرچه اكثر اين مهاجرين در اين جاها نيز به اين ميزان مصرف يعني 32 دست نمي يابند.

چين در پله اول كشورهايي قرار دارد كه مي خواهند شيوه مصرف خود را تغيير دهند. چين بزرگترين رقم رشد جهان و يک جمعيت 3، 1 ميليارد ي را دارد كه حدود چهار برابر جمعيت آمريكا است. چين با ما در بازارهاي جهاني براي نفت و متال رقابت مي كند. امروز مصرف سرانه در چين، 11 بار پايين تر از آمريكا قرار دارد. تصور كنيم اگر مصرف در چين نيز مانند ما به 32 برسد؛ در اين صورت مصرف متال در جهان 94٪ و مصرف نفت 106٪ افزوده خواهد شد.

اگر هند نيز مانند چين رشد كند؛ مصرف جهاني در مجموع سه برابر خواهد شد. اگر همه جهان در حال رشد داراي اين شرايط شوند، از نظر مصرف مثل اين مي شود كه جمعيت جهان به 72 ميليارد نفر رسيده است.

ممکن است ما آمريكايي ها فكر كنيم كه رشد چين در زمينه مصرف مشكل آفرين است. ولي آن ها فقط دارند به مصرفي مي رسند كه ما قبلا داشتيم. اگر به آن ها بگوييم اين كار را نكنيد كار بيهوده اي انجام خواهيم داد. تنها راهي را كه چين و ساير كشورهاي در حال رشد خواهند پذيرفت اين است كه كمك كنند تا ميزان مصرف و سطح زندگي در جهان به تعادل بيشتر ي برسد. اما جهان منابع كافي ندارد كه اجازه دهد ميزان مصرف چنين بالا برود و به ساير نقاط جهان

اجازه داده نمی شود که به سطح ما برسند. آیا معنی این عمل این است که ما مسبب این بدبختی هستیم؟ نه ما می خواهیم به نتیجه ی مستحکمی برسیم به نحوی که همه ی کشورها بیک میزان مصرف مشابه ای دست یابند که از سطح موجود 32 پایین تر باشد. آمریکایی ها ممکن است بگویند: معنی ندارد که ما استاندارد زندگی خود را برای منافع بقیه مردم جهان قربانی کنیم. به هرحال ما چه با میل این را بپذیریم و چه نپذیریم، بزودی به سطح مصرف پایین تری خواهیم رسید؛ تنها به این دلیل که مصرف فعلی ما نامناسب است.

قربانی واقعی نیاز خواهد بود. برای مثال مصرف سرانه نفت در اروپای غربی حدود نصف مصرف ماست، ولی هنوز سطح زندگی اروپای غربی بالاتر از ماست. به علاوه امید زندگی هم در آن جا بالاتر است. بهداشت، مرگ و میر اطفال، دسترسی به مراقبت های پزشکی و مالی بعد از بازنشستگی، زمان تعطیلات، کیفیت مدارس عمومی و حمایت از هنرها هم همین طور است.

جنبه های دیگر مصرف ما هم افراطی است؛ مثلاً در مورد صید ماهی، استفاده از جنگل و غیره.

در حقیقت ما می توانیم از سطور بالا، این تحلیل را بگیریم که جهان قطبی شده، جامعه قطبی شده، تقسیم کار غیر عادلانه بین المللی و توزیع غیر عادلانه ثروت و نعمات و امکانات و تسهیلات، می تواند انسانی را که چرایی این وضعیت را نمی داند به عصیان بکشد که اشکال مختلف می تواند داشته باشد؛ یکی خود را می کشد، یکی بچه هایش را می کشد که بیشتر رنج نبرند، یکی دیوانه می شود و یکی به تروریسم روی می آورد. در همه ی این موارد فرد درد را شناخته اما درمان آن را نمی داند. در این جامعه اما هستند کسانی هم که درد را می شناسند، شاید درمان آن را هم می شناسند اما می دانند که این درمان برای خودشان هم بنیان کن است. به همین سبب نسخه برای تخفیف آن می نویسند تا قابل تحمل تر شود. مارکس در مانیفست کمونیست در بخش سوسیالیسم محافظه کار یا بورژوایی به خوبی و روشنی به این دسته اشاره می کند: " قسمتی از بورژوازی مایل است دردهای اجتماعی را درمان کند تا بقا جامعه بورژوایی را تأمین نماید.

اقتصادیون، نوع پروران، انسان دوستان، مصلحین وضع طبقه کارگر، بانیان جمعیت های خیریه، اعضای جمعیت های حمایت از حیوانات، موسسین مجامع منع مسکرات و اصلاح طلبان خرده پا از همه رنگ و از همه قماش به این دسته تعلق دارند. این سوسیالیسم بورژوا حتی به صورت سیستم های تمام و کمالی در می آید. سوسیالیست های بورژوا می خواهند شرایط حیات جامعه معاصر را حفظ کنند ولی بدون مبارزات و مخاطراتی که ناگزیر از آن ناشی می شود."

بحث دوست دانشمند ما نیز از همین مقوله است. در این که افراط در مصرف باید تعدیل شود، در این که باید سطح مصرف همه انسان ها متعادل شود حرفی نیست، اما راه حل نهایی نیست. اولاً که در این محاسبات مصرف مثلاً در متال یا نفت، مصرف کل جامعه در نظر گرفته می شود و نه فقط مصرف افرادی که در جامعه زندگی می کنند. بدین طریق که مصرف کل صنایع اعم از نظامی و غیرنظامی در آن ملحوظ می شود در حالی که متالی که برای ساخت اسلحه یا تانک، یا برای تولید کالا جهت صدور و فروش و غیره مصرف می شود ارتباطی به افراد جامعه ندارد و فقط به مصرف سرمایه و منافع آن و دهگ سرمایه داران مربوط است اما در جامعه سرشکن می شود. در حقیقت اگر این مصارف فقط برای همان ها که در آن دخیل اند محاسبه می شد مصرف سرانه این دهگ، نه 32 که عددی غیر قابل باور می شد.

دوما در شیوه ی تولیدی که بقایش با مصرف گره خورده است تا بتواند کار اضافی تصاحب کرده از کارگر را که در کالا تجسم یافته است، به پول و سرمایه تبدیل کند، تعادل مصرف بی معنی است زیرا این نیاز نیست که مصرف را تعیین می کند، بلکه فروش کالای تولید شده برای تبدیل به سرمایه است که با کمک تبلیغات که همواره در کارند و نیاز کاذب جدید ایجاد می کنند، مصرف را رقم می زنند. اشیای مصرفی عمر مفیدشان به پایان نرسیده با مدلی جدید جایگزین می شوند. آن قدر تنوع مثلاً در مواد غذایی وجود دارد که تجربه یک بار هر یک مثلاً پنیر به بیش از یک سال زمان نیاز دارد. مصرف در جوامع پیشرفته سرمایه داری به بیماری تبدیل می شود. مثلاً در سال های اخیر پژوهشگران در خدمت مصرف، به این نتیجه رسیده اند که خوردن

طلا در بدن هارموني ايجاد مي کند و براي سلامت مفيد است!! در نتيجه همان دهگي که از استثمر کارگران سراسر جهان و به قيمت مصرف مساوي با یک ميلياردها انسان در پول غوطه مي خوردند طلايي را که قيمتش برابر مخارج زندگي يکي ازين انسان هاي مصرف يکي در یک ماه است و کارگران استخراج کننده آن، براي خواست اندکي اضافه حقوق و شرايط بهتر زندگي به گلوله بسته مي شوند با یک پرس بستني نوش جان مي کنند!! آيا با حفظ شرايط موجود کار و زندگي امکان تغيير جهان وجود دارد.

سوما مسلمان فعال جنبش کارگري براي بهبود زندگي کارگران و زحمتکشان در همه زمينه ها، خواهان توقف و تعديل اين افراط و تفریط هاست و آن ها را افشا مي کند اما سرمايه داري ديگر کارش از افشا گذشته است. سرمايه داري چنان زندگي را برميلياردها انسان روي کره زمين سخت کرده است که تنها راه رهايي، از سرراه برداشتن آن است تا موانع شکوفايي توليدي که نيازهاي اساسي مردم جهان را پاسخ دهد، از بين برود. بيگانگي انسان توليد کننده با توليداتش و با ساير انسان ها و با خود، پايان يابد. آن گاه کارگران ميلياردي کره زمين آن چه را که نياز است توليد خواهند کرد و همه به اندازه نياز خود از مواهب بهره خواهند يافت. در چنين حالي است که دره بين یک و 32 پر خواهد شد و مصرفي هارمونيک که نه انسان را بيازارد و نه طبيعت و محيط زيست و نه موجودات ديگر را، جايگزين اين مصرف هيرارشیک خواهد شد. اما رسيدن به اين نياز جامعه بشري کار مصلحان بورژوا نيست. بگذار آن ها نيز کار خود را بکنند زيرا هر قدمي که در اين راه برداشته شود اندکي بهبود در زندگي او نيز خواهد بود اما معمولاً اين بهبود هاي اندک نيز نه به طور روتين و با نظر خيرخواهانه مصلحين يا سرمايه داران انجام مي گيرد بلکه با توجه به درجات رزمندگي طبقه کارگر عليه سرمايه، سرمايه يا از ترس مرگ به تب راضي مي شود و با قبول رفرم به طور موقت سرمايه را از خطر آني دور مي کند و اين همان اندک بهبود است اما اين یک گام به عقب در حقيقت براي خيزش به جلو و بستن سرچشمه خطر است. ولي اين طبقه کارگر است که بايد حرف آخر را بزند و گوري را که مي بايست مي کند، بکند به قول حافظ سقف کهنه جهان را بشکافد و طرح نوي خود را در اندازد. اما اين امر نيز عملي جبري

نیست که خود بخود حاصل شود بلکه پیش شرط هایی دارد که در صورت حصول آن امکان پذیر خواهد شد. باید طبقه کارگر به آن درجه از رشد برسد که ضد سرمایه داری بودن بالقوه او به ضد سرمایه داری بودن بالفعل تبدیل شود. به آگاهی طبقاتی دست یابد و از نفوذ تفکر بورژوازی که تفکر حاکم و غالب است خود را رها سازد، یعنی با سربورژوازی نیندیشد و به اشکال مختلف رفرمیسم تمکین نکند. خود را به صورت طبقه متشکل کند و از درون مبارزه طبقاتی حزب طبقه خود را ایجاد نماید تا از مزاحمت حزب سازان حرفه ای که از فراز سر طبقه کارگر حزب ناسوتی برای طبقه کارگر می سازند و در حقیقت برای منافع و بلندپروازی های خود، و عشق بودن در مقام رهبری!! به حساب طبقه کارگر خرج می کنند رها شوند. هم بستگی جهانی بین خود را به عنوان یک طبقه جهانی در برابر طبقه دیگر مستحکم سازند تا بتوانند نه تنها خود که کل جامعه را رها سازند.

فوریه 2008

یک مصیبت انسانی فراموش شده

لیون کاوتر (Lieven Cauter)

ششمین سالگرد تجاوز به عراق لحظه ای غم انگیز برای جمع بندی است. در طی شش سال پس از اشغال عراق، 1.20.000 نفر شهروند عراقی کشته شدند که در بین شان 2000 پزشک و 5500 آکادمیسین وجود داشت. در این مدت 4 میلیون و هفت صد هزار نفر آواره شدند، 2 میلیون و هفت صد هزار نفر در داخل و 2 میلیون نفر در خارج از عراق در کشورهای همسایه که در بین آن ها نیز 20.000 پزشک وجود دارد. بر مبنای اطلاعات داده شده توسط صلیب سرخ اکنون عراق کشور بیوه ها و کودکان یتیم است. 2 میلیون بیوه و 5 میلیون کودک یتیم نتیجه جنگ، تحریم، دوباره جنگ و اشغال است. بسیاری از این افراد (حدود 500.000 نفر) بی خانمان هستند.

تقریباً یک سوم کودکان عراقی از سوء تغذیه رنج می برند. حدود 70٪ دختر بچه های عراقی دیگر به مدرسه نمی روند. خدمات بهداشتی و پزشکی در کشوری که زمانی بهترین در منطقه بود کاملاً از هم پاشیده است. 75٪ نیروهای شاغل در این بخش کارشان را ترک کرده اند. نیمی از آن ها کشور را ترک کردند و بعد از 7 سال بازسازی، خدمات بهداشتی در عراق هنوز به حداقل استاندارد بین المللی نرسیده است.

به دلیل کاربرد مهمات دارای اورانیوم در زمان اشغال، شمار مبتلایان به سرطان به شدت افزایش یافته است. بر اساس گزارشی از اوکسفان وضعیت زنان بسیار رقت انگیز است. بررسی ها حتی در خوش بینانه ترین حالت نشان می دهد که وضعیت زنان بدتر شده است. اغلب کالاهای ضروری نایاب هستند. دسترسی به آب آشامیدنی برای بخش بزرگی از جمعیت عراق مشکل است و برق نیز روزی 3 تا 6 وجود دارد، آن هم در کشوری که به کشور مهندسین معروف بود. از هر 6 عراقی 4 نفر در آستانه فقر و بیکاری است که شامل 28/1٪ جمعیت فعال کشور است. در کنار 26 زندان رسمی حدود 600 زندان مخفی در عراق وجود دارد. بنا به گزارش اتحادیه زندانیان سیاسی عراق، بیش از 400.000 نفر عراقی تا سال 2003 دستگیر شده اند که در میان آن ها 6.500 خردسال و 10.000 زن وجود داشته است.

فساد مالی در کشور بیداد می کند و عراق بعد از سومالی و میانمار از لحاظ فساد مالی سومین کشور جهان است (البته نویسنده ایران را فراموش کرده است که فقط در یک قلم یک میلیارد دلار در دست رئیس جمهوری آن ناپدید شده است.م). مجله آمریکایی "فارین افیرز" (مسائل خارجی) از عراق به عنوان دولت ورشکسته نام می برد در حالی که عراق دارای سومین ذخیره طبیعی نفت جهان است. اما اجازه صادرات نفت در انحصار کنسرن های بین المللی نفتی است که 25 سال تمام است بر نفت عراق چنگ انداخته اند در حالی که هیچ اجازه یا نمایندگی قانونی ندارند. به جای این که پول نفت عراق برای بازسازی کشور پرداخت شود با برداشت های میلیاردی این کنسرن ها از نفت، عراق دوباره غارت می شود. یک پاک سازی قومی گسترده در عراق علیه ترکمن ها، مسیحی ها، آشوری ها و شباک ها جریان دارد. کرکوک با مهاجرت وسیع و اقامت غیرقانونی اسرائیلی ها کرد زدایی و تاریخ اش تحریف می شود.

این اطلاعات در 18 مارس 2009 در یک نشست پارلمان اروپا در بروکسل توسط جمعی از متخصصان عراق ارائه شد. در 19 مارس در یک نشست پارلمان بلژیک یک نماینده مجلس بعد از صحبت های دکتر عمر ال-کوبائسی که متخصص کاردیوگرافی و بهداشت است، صریحا اعلام کرد که وی هیچ گونه ایده ای از مصیبت های انسانی در عراق ندارد. چه کسی می تواند او را سرزنش کند؟ در مطبوعات اروپایی در این باره یا کم نوشته شده یا اصلا چیزی نیامده است. روزنامه ها معمولا در باره انتخابات، یا یک بمب گذاری یا جریان های سیاسی یا نتایج مثبت یک جراحی و غیره در عراق می نویسند. اما در باره رنج های مردم عراق چیزی نمی نویسند. ما خواب مانده ایم و خود را تسلی می دهیم: اوباما برگرداندن نیروهای آمریکایی را برنامه ریزی می کند. بنا براین مساله عراق از برنامه خارج است. واقعیت این است که ما می خواهیم مساله را به دست فراموشی بسپاریم زیرا غرب در این باره مسئول است. علاوه بر دولت آمریکا و دولت بلر در انگیس کشورهای هلند، دانمارک، مجارستان، لهستان و ایتالیا در اشغال عراق شرکت کردند و مسئولیت سنگینی به عهده دارند. چگونه ممکن است ما اثرات جنگ را که در گزارشات تکان دهنده افکار عمومی جهان را تکان داد، پنهان کنیم؟

"دارفور" زنگ خطر نوعي هولوکاست آفريقايي را به صدا در آورد، اما جنايات عليه بشریت در حد یک قتل عام عمومي در عراق نادیده گرفته مي شود.

26 مارس 2009

منبع: Brusselstribunal.org

جنگ و اشغال عراق

یادداشت مترجم : جنگ و عواقب آن مساله اي نیست که بتوان با برانگیختن افکار عمومي عليه آن براي همیشه به آن پایان داد. دیدیم که افکار عمومي و اعتراضات میلیونی در کشورهای مختلف واز جمله در آمریکا نتوانست جلوي شروع جنگ را در عراق بگیرد. باید کاري کرد که جلوي اقدام به جنگ و اشغال گرفته شود. جنگ به تعبيري ادامه سیاست است و دولت هاي سرمایه داري براي جلوگیری از بحران یا براي برون رفت از بحران یا اهداف هژمونیک به آن اقدام مي کنند. چنان که جنگ جهانی دوم بود که توانست بالاخره بر بحران بزرگ 1929 فائق آید و با تخریب زیربناهای اقتصادي این فرصت را براي سرمایه هاي سرریز شده آمریکایی فراهم آورد که فضایی براي عمل پیدا کنند و به عنوان سرمایه دوباره بازتولید شوند و البته که براي سرمایه کشته شدن 40 میلیون انسان اهمیتی نداشت. و دیدیم که براي غلبه بر رکود جهت جلوگیری از بحران در ده سال اخیر چه جنگ ها تدارک دیده شد و چه مصیبت هاي انسانی در اروپاي شرقي یا افغانستان یا عراق به وجود آمد. اما خم به ابروي سرمایه نیامد. بنابراین باید بار جنگ را بردوش جنگ آفرینان انداخت. باید پرداخت

گرامت جنگ، بازسازی همه خرابی ها و کل زیربنای اقتصادی جامعه نه وسیله ای برای به کار اندازی سرمایه های بیکار مانده و انباشت شده سرمایه داران و نه به صورت وام های کوتاه یا بلند مدت با بهره بلکه به عنوان وظیفه تخریب کنندگان در آید. باید به همه بازماندگان شهروندان غیرنظامی کشته شده تاوان پرداخت شود، همان گونه که مثلا به مسافران هواپیمایی ساقط شده گرامت پرداخت می شود و بازماندگان مورد مراقبت روانی قرار می گیرند. جنگ افروزان باید موظف شوند همه شهرها و روستاها را همان گونه که بوده اند بازسازی کنند. شاید این وظایف سنگین بتواند اندکی از توحش سرمایه بکاهد و مصیبت های انسانی را کاهش دهد.

جنگ و اشغال عراق

مخارج جنگ و اشغال عراق چگونه می توانست صرف بهبود زندگی مردم آمریکا شود؟

می توانست برای 40 میلیون نفری که بدون داشتن بیمه بهداشتی زندگی می کنند. برای بیش از 20 میلیون نفری که به دلیل فقر مفرط حتی توانایی تامین تغذیه روزانه خود را ندارند و غذایشان را با شرمندگی از مراکز خیریه دریافت می دارند. برای بیش از 1.300.000 کودک خیابانی که چیزی جز فقر و بدبختی در انتظارشان نیست و... حداقل هایی برای یک زندگی انسانی فراهم سازد. بدون شک داشتن چنین انتظاری از یک دولت سرمایه داری برای تامین زندگی شایسته انسانی برای شهروندان با منطق وجودی سرمایه داری، با میل دولتمردان و زنان و با منافع آنان و طبقه ای که آن ها او را نمایندگی می کنند در تضاد است، اما تا دستیابی واقعی به آن در دنیای بدون سرمایه داری، باید در همین سیستم موجود نیز برای حداقل هایش جنگید و آن ها مجبور به تقبل هزینه ی این امر کرد، هزینه ای را که آن ها نه از کار و زحمت خویش بلکه با صرف نظر کردن از بخشی از ارزش اضافه ی تولید شده توسط کارگران مجبور به پرداخت خواهند شد.

جنگ و اشغال عراق تنها برای مردم ایالات متحده در هر دقیقه 500 هزار و روزانه 720 میلیون دلار آمریکا هزینه دارد. این هزینه را مالیات دهندگان آمریکایی می پردازند که در راس آن ها کارگران قرار

دارند که برداشت مالیات از دستمزد و حقوق آن ها برخلاف در آمد سرمایه داران و مدیران که مشمول الطاف دولت سرمایه داری قرار می گیرند و به عناوین مختلف تخفیف های مالیاتی و امتیازات مالی دریافت می کنند، بدون برو برگرد است. براساس برآورد American Friends Service Comittee مخارج این 720 میلیون دلار روزانه می توانست:

برای 482 . 6 خانوار خانه تهیه کند،

برای ساختن 84 مدرسه ابتدایی جدید مصرف شود

برای 904 . 34 دانشجوی نیازمند بورس تحصیلی چهار ساله تامین کند

صرف آموزش و استخدام 478 . 12 معلم برای مدارس ابتدایی شود

منابع مورد نیاز برای نگهداری 364 . 95 کودک را فراهم سازد
برای تجدید و تعمیر الکتریسیته ی 336 . 1.274 خانه ای که به این تعمیرات نیازمندند به کار رود

تغذیه مجانی برای 846 . 1.153 کودک را در مدرسه فراهم سازد
برای 529 . 423 کودک مراقبت بهداشتی و سلامتی به ارمغان آورد.
سپتامبر 2008

گلوبالیزاسیون و شلوار جین
اتک

- کشاورزان هندی با زحمت در هوای گرم و مرطوب هند پنبه مرغوب را کشت می کنند. این پنبه به قیمت ارزان توسط سرمایه داران خارجی تولید کننده جین خریده می شود. حاصل این زحمت برای کارگران هندی، یک زندگی بخورنمیر است.

- پنبه ها بسته بندی می شود و به چین فرستاده می شود تا با استفاده از کارگران ارزان آن جا به صورت نخ ریسیده شود. ماشین های نخ ریسی ای که مورد استفاده کارگران چینی است در سوئیس ساخته می شوند. قابل ذکر است که با مزد یک کارگر آمریکایی می شود 35 کارگر چینی را به کار گرفت.

- سپس نخ ها به تایوان فرستاده می شود تا توسط کارگران تایوانی با رنگی که در کارخانه های شیمیایی آلمان ساخته می شود، رنگ شود. بعد سفر اروپایی جین آغاز می شود.

- نخ های رنگ شده بسته بندی می شود و به لهستان صادر می شود تا کارگران ارزان آن جا آن را به پارچه تبدیل کنند. با مزد یک کارگر آلمانی می شود 70 کارگر چینی با مزد ساعتی 50 تا 70 سنت یا 35 کارگر لهستانی با مزدی حدود ساعت یک یورو، را به کار گرفت.

- پارچه های بافته شده در لهستان به فرانسه صادر می شوند تا شسته شود. پارچه های شسته شده به سوئد فرستاده می شود و کارگران سوئدی آن را به صورت شلوار می برند.

- بازگشت دوباره جین به آسیا، شلوارهای بریده شده به فیلیپین صادر می شود و در دوزندگی های بزرگ و کوچک آن جا به صورت شلوارهایی درمی آید که به قیمت گران فروخته می شود.

در دوزندگی های فیلیپین کارگران که معمولاً زن هستند دارای هیچ حق و حقوقی نیستند. اغلب هفته ای 80 تا 90 ساعت در هوای گرفته کارگاه ها کار می کنند. معمولاً محیط کارگاه بسیار داغ است و در آن ها از وسایل تهویه هوا خبری نیست. دفعات رفتن کارگران به توالت، حتی کنترل می شود تا از ساعات کار با حداکثر بهره کشی استفاده شود. هر کارگری که بخواهد با اتحادیه کارگران تماس بگیرد، فوراً اخراج می شود. حقوق این زنان برای 320 تا 360 ساعت کار ماهانه تنها 130 یورو است. بدون بیمه و بدون بازنشستگی و غیره.

این سرگذشت جین، شلوار مورد علاقه صدها میلیون جوان در سراسر جهان است. هم چنین بیان ساده ای از گلوبالیزاسیون که مرحله ای از سیستم سرمایه داری است. و حاصل آن برای مردم کارگرسراسر دنیا رنج و سختی بیشتر و برای سرمایه و سرمایه داران انباشت افزون تر. به این دلیل است که سرمایه داران هرروز ثروت مند تر و اکثریت مردم هرروز فقیرتر می شوند.

*- مطلب مذکور از متنی که attac در این مورد انتشار داده بود ترجمه گردیده است.

جام جهانی فوتبال، کنسرنهائی ارائه کننده اقلام ورزشی و وضعیت کارگران دوزنده

فریده ثابتی

نایکی، آدیداس، ری بوک، پوما، فیلا، آسیکس، میزونو، لوتو، کاپا، اومبرو، لویس
کارخانه‌هایی که اقلام ورزشی را به سفارش کنسرنهائی نامبرده تولید می‌کنند در سراسر جهان به ویژه در چین، بنگلادش، هند، اندونزی، فیلیپین، تایلند، ویتنام، کمبوجیه، السالوادور، هندوراس، نیکاراگوئه و... پراکنده اند و میلیون‌ها کارگر که اغلب‌شان را زنان تشکیل می‌دهند تحت بدترین شرایط کاری که یادآور مراحل اولیه رشد سرمایه‌داری در کشورهای صنعتی امروز است در آن‌ها مشغول به کارند. این کارخانه‌ها به فابریک‌های بازار جهانی یا فابریک‌های مکیلا معروف شده‌اند.

سال بازي‌هاي المپيك سال خوبي براي كنسرن‌هاي ارائه كننده اقليم ورزشي است. دائما براي لباس‌هاي جديد ورزشي تبليغ مي‌شود. اين كنسرن‌ها انتظار سودهاي چند ده ميلياردی را دارند. اما روي ديگر اين سكه واقعيت زندگي كارگران دوزنده‌ي اين اقليم در اقصي نقاط جهان است. با وجود افزايش نجومی سودها، دائما از دست‌مزد آن‌ها كاسته مي‌شود و شرايط كار روز به روز بدتر مي‌شود. بنا به گزارش‌ي از هندوراس دائما فاصله توليد و تحويل کالا را کوتاه تر مي‌كنند و اين يعني افزايش شدت كار، درنتيجه فشار روي كارگران زياد مي‌شود. بسياري از مواقع و در فصول داغ كار، كارگران مجبور مي‌شوند بين 16 تا 18 ساعت در روز كار كنند، درست مثل شرايطي كه انگلس در وضعيت طبقه كارگر انگيس در قرن 19 مي‌نويسد. اديداس اين فاصله را از 120 روز به 90 روز كاهش داده است. كارگران بايد گاهي 7 روز هفته بدون استراحت كار كنند. هر كس اضافه كاري اجباري را نپذيرد جريره مي‌شود. در فصل‌هايي كه كار كم است كارگران مجبور به گرفتن مرخصي مي‌شوند. در اين مواقع مزد گاه به 41 دلار در ماه مي‌رسد.

سورليما زن جوان 20 ساله اي كه در كارخانه مكیلا كار مي‌كند مي‌گويد: وقتي كارخانه قرارداد بزرگي مي‌بند ما بايد از 6 صبح تا 6 شب بي وقفه كار كنيم. بعضي وقت‌ها بايد دوباره بعد از شام هم كار كنيم در اين مواقع مجبور مي‌شویم در كارخانه بخوابیم چون تنها چند ساعت وقت است و دوباره ساعت شش صبح بايد كار را آغاز كنيم. ما فقط اجازه داریم دو بار در روز به توالت برويم.

مانوئلا كاسكو كارگر نيكاراگويي يك مكیلاي ديگر مي‌گويد: ساعت 4 صبح بلند مي‌شوم. بايد صبحانه و نهار بچه‌ها را آماده كنم. سپس آن‌ها را با اتوبوس به كودكستان ببرم، ساعت 7 بايد در كارخانه باشم. تا ساعت شش و نيم بي وقفه بايد كار كنيم تنها 45 دقيقه براي نهار وقت داریم. چون غذاي كارخانه گران است اغلب ما با خود غذا مي‌آوريم. بعد از كار بچه‌ها را از كودكستان برمي‌دارم و ساعت 7 به خانه مي‌رسيم. تازه كارخانه شروع مي‌شود بايد بچه‌ها را حمام كنم، لباس‌ها را بشويم، خانه را مرتب كنم و شام را آماده سازم. اما وقتي

قراردادهای تازه باشد ما مجبور می‌شویم اضافه بر ساعات رسمی در کارخانه بمانیم و کار کنیم.

استلا رامیرز کارگر دوزنده‌ی کارخانه هرموسی در السالوادور که با آدیداس قرارداد تولید داشت می‌گوید: از سال 2003 در هرموسی کار می‌کردم. روزانه می‌بایست 15 تا 20 ساعت کار می‌کردیم. فرصت غذا خوردن نداشتیم. اجازه حامله شدن نداشتیم، اگر کسی حامله می‌شد و کمتر کار می‌کرد، سوپروایزر گزارش می‌داد و مدیر او را جریمه می‌کرد، از صحبت و خوردن ممنوع می‌کرد و در نهایت اخراج. برای بیمه از حقوق ما کسر می‌شد اما دفترچه یا کارت بیمه نداشتیم و اگر مریض می‌شدیم مثلاً تب داشتیم یک قرص به ما دادند.

کنسرن‌ها پول زیادی را به خاطر تبلیغ می‌پردازند. مثلاً نایکی در سال 2002 بیش از یک میلیارد یورو خرج تبلیغات کرد، آدیداس بعد نایکی با 775 میلیون یورو در جای دوم قرار گرفت. مثلاً دیوید بکمن فوتبالیست انگلیس برای تبلیغ آدیداس 161 میلیون دلار در مجموع دریافت خواهد کرد، یک زن دوزنده چینی کارخانه آدیداس برای این مبلغ باید 325 هزار سال کار کند. این کنسرن‌ها خودشان چیزی تولید نمی‌کنند بلکه فقط به لباس‌ها و کفش‌ها اتیکت خود را می‌زنند. 60% لباس‌ها و 95% کفش‌های آدیداس در آسیا تولید می‌شود. مثلاً در سال 2004 در چین 10 میلیون کفش برای بازار آلمان تولید شد. با نایکی 99% کفش‌ها در آسیا تولید می‌شود به ویژه در اندونزی، چین و تایلند. هم چنین در اروپای شرقی و آمریکای مرکزی.

هر تی شرت معروفی که می‌خرید هزارها کیلومتر دور از شما تولید شده است. مثلاً در آلمان این فاصله 19 هزار کیلومتر است. جنسی که در این جا به 100 یورو فروخته می‌شود برای دوزنده تنها 40 سنت یا 4 دهم یک یورو درآمد تولید می‌کند. 70 تا 90 درصد دوزنده‌ها زنان و دختران جوان هستند. برای یک زن سی‌ساله شانس برای یافتن کار در این کارخانه‌ها وجود ندارد زیرا که پیر محسوب می‌شوند! کنسرن‌های ورزشی از رقابت بین کشورها در ارائه دستمزدهای پایین سود می‌برند به این خاطر دستمزدها دائماً پایین می‌آیند مثلاً در نیکار آگوا دستمزدها نسبت به سال 1992 اکنون نصف شده است.

فابریک‌های بازار جهانی در حقیقت سالن‌های بزرگی هستند که تهویه ندارند، آب سالم ندارند، توالت بهداشتی ندارند و تازه در روز یک یا دوبار، آن هم به سرعت اجازه استفاده از توالت نیست. کارگران در این به اصطلاح کارخانه‌ها اجازه حرف زدن و خوردن ندارند یا به بیانی فرصت سرخاراندن ندارند.

نایکی 30% بازار جهانی لباس‌های ورزشی را در اختیار دارد و آدیداس با 20% بازار جهانی مقام دوم را دارد. کنسرن‌های دیگری چون ریبوک، ماکسی فلی و تایلورمید متعلق به آدیداس اند. سود آدیداس در سال 2005 برابر با 655 میلیون یورو بود. مکان سوم در بازار جهانی را کنسرن پوما در اختیار دارد که از سال 2002 تا 2005 سودش چهاربرابر شد و به 398 میلیون دلار رسید. بیش از نیم تولیدات پوما در چین، تایلند، مالزی، ویتنام یا کمبوجیه انجام می‌شود. مکان‌های دیگر تولید آن عبارت‌اند از رومانی، بلغارستان، ترکیه، پرتغال، ایتالیا، پاراگوا و آمریکا.

و امسال 700 میلیون یورو از مخارج یک میلیاردي فیفا برای تدارک جام جهانی فوتبال در آلمان را 15 شرکت بین‌المللی و 6 شرکت آلمانی تامین کرده‌اند که از جمله آن‌ها نایکی، آدیداس و پوما هستند. حال خودتان محاسبه کنید که چه کسانی و در چه کشورهایی و به چه قیمتی باید آن را تامین کنند.

منبع-

اطلاعات ارائه شده را از منابع مختلف کتبی یا جلسات سخنرانی کارگران جمع‌آوری کرده‌ام.

کفش‌های ارزان و دردهای پنهان

فروشگاه‌های کفش "دایشمن" را همه در آلمان می‌شناسند. در هر شهری حداقل چند شعبه دارد و کفش‌هایش که از نظر کیفیت نیز بد نیستند با پشتوانه استثمار شدید کارگران ارزان به بازار عرضه می‌شود و برای اکثریت مردمی که با توجه به فشار تورم و افزایش شدید

قیمت ها در سال هاي اخير و در نتیجه کاهش قدرت خرید گاه به نصف مقدار سابق، و براي ميليون ها بیکار و افراد تحت پوشش خدمات اجتماعي که زیر خط فقر يا در خط فقر زندگي مي کنند بعد از دست دوم فروشي ها مکان نسبتاً مناسبی برای خرید کفش است.

دایشمن بزرگ ترین تاجر کفش در اروپاست و 1800 شعبه فروش دارد که 800 شعبه آن در آلمان است. 19.000 نفر برایش کار می کنند و در سال 2006 کارفرمای آن نشان افتخار خدمت را دریافت کرد! و در همین رابطه کلمنت از اعضای بالای حزب سوسیال دموکرات در تعریف از این کارفرما گفت: دکتر دایشمن یک شخصیت مسحور کننده است که به مسیحیت خدمت می کند و افرادی مثل او را انسان کمتر می بیند. در همین چند کلمه دنیایی رمز و راز وجود دارد. از سیاست های ضدکارگری سوسیال دموکرات ها تا نقش مذهب در کمک و همراهی با سرمایه در استثمار کارگران و رابطه تنگاتنگ مذهب با سیستم حاکم و کمک دوجانبه برای حفظ سیستم.

دایشمن در کشور هندوستان سالانه سه میلیون کفش تولید می کند و قصد دارد سقف تولید خود را به 10 میلیون کفش در سال برساند. کارگران شاغل در کارخانه بدون داشتن لباس محافظ ضد آب و کفش و چکمه مخصوص و ماسک محافظ تنفسی، پابرهنه با انواع مواد شیمیایی، نمک ها و اسید ها با دستمزد ماهیانه کمتر از 50 یورو کار می کنند. قابل ذکر است که برای آماده سازی یک کیلوگرم چرم به طور متوسط 500 گرم مواد شیمیایی به مصرف می رسد. فاضلاب کارخانه که بدون رعایت اصول ایمنی در منطقه جاری می شود، سبب انواع بیماری های پوستی و تنفسی و گوارشی و غیره و تخریب زمین های کشاورزی می شود. این امر در جنوب ایالت تامیل نادو هند به طور عادی قابل دیدن است. در مساحتی به وسعت 1650 کیلومتر مربع 650 کارگاه وجود دارد. کارخانه چرم در اوایل دهه 1970 تاسیس شد و همراه با آن تقاضا برای مواد شیمیایی بالا رفت و برای کارخانه های تولید کننده آن تقاضا و در آمد بالایی فراهم آمد. طی 30 سال اخیر بعد از ایجاد کارخانه 30 میلیون لیتر فاضلاب سمی ایجاد شده به رودخانه پالار سرازیر شده است. دیگر نمی شود اسم آن را رودخانه گذاشت. بهتر است آن را رودخانه سم بنامیم. با این جریان

300 دهکده که از آب رودخانه برای زندگی، کشاورزی و غیره استفاده می کردند با 40 هزار جمعیت ساکن در آن ها از هستی ساقط شده اند. دیگر آب آشامیدنی سالم وجود ندارد و مردم مجبور به خرید آب از تانکرهای توزیع کننده آب شده اند و به این ترتیب بخش دیگر سود آوری برای سرمایه به قیمت فقر بیشتر مردم فراهم آمده است و آن ها باید بخشی از درآمد ناچیز خود را به خرید آب آشامیدنی اختصاص دهند، ضمن آن که آب های زیر زمینی منطقه نیز به دلیل سرایت سم به مخازن آب مسموم شده اند و آب خریداری شده نیز سالم نیست. علاوه بر آن مردم مجبورند از آب سمی رودخانه برای شستشو استفاده کنند و بیماری های پوستی گوناگونی شایع شده است. گاو ها و گوسفند ها نیز به خاطر چریدن در چمنزارهای مسموم شیر و گوشت آلوده به سم تولید می کنند. شاید بشود این جریان را با جریان انفجار کارخانه بوپال هند مقایسه کرد. اما در این مورد هیچ هیاهویی به پا نشد. کسی از نسل کشی و دگرذیسی تدریجی مردم ساکن در منطقه حرفی نزد. گرچه آن همه فریاد مردم بوپال نیز به جایی نرسید. تولید کنندگان هندی علاوه برداشتمن سایر کفش های مارک دار و معروف چون سالاماندر، سیوکس، کوله هان از کفش نایکی را نیز تولید می کنند.

همین بی پشت و پناهی مردم کارگر در مناطق به اصطلاح در حال رشد شدید صنعتی آسیا و آمریکای لاتین و مرکزی و غیره است که برای سرمایه داران اروپایی و آمریکایی جاذبه صدور سرمایه و انتقال تکنولوژی صنعت را ایجاد می کند: یک تقسیم کار ناعادلانه جهانی بر مبنای پرنسب های سرمایه داری و منافع آن، انتقال صنایع آلوده کننده و تخریب کننده محیط زیست و هم چنین همراه با بالا رفتن بارآوری و کیفیت کار کارگران این مناطق، صنایع پیشرفته به خاطر استثمار بی حد و مرز نیروی کار و نبود هیچ تشکل واقعا کارگری و یا اصولا هیچ تشکل کارگری و نبود هیچ قانون حمایت کننده از نیروی کار، شرایط کار، استاندارد کار و محیط زیست و به قیمت بسته شدن مداوم کارخانه ها و کارگاه ها در کشورهای غرب و بیکار شدن کارگران. نتیجه این نقل و انتقال برای سرمایه درخشان است. اولاً با دستمزد یک ساعت کارگران ماهر غرب می شود یک کارگر را در هند و چین و پرو و ... برای یک ماه به خدمت گرفت و یا در سطحی

کمی بالاتر با ساعتی یک یا دو یورو در همین اروپای شرقی به کار گرفت و عنوان کارفرمای نمونه و عادل را هم گرفت، چنان که برای کارخانه تولید کننده لباس باس در لهستان حاصل شده است. از طرف دیگر در همبستگی کارگری جهانی ایجاد تفرقه و دشمنی و چنددستگی کرد و بقای خود را تضمین نمود. از معافیت های مالیاتی سخاوتمندانه کشور های مذکور برای برگرداندن سود سرمایه به کشورهای مادر و به کار گیری مجدد آن در جایی دیگر و یا منظور های دیگر استفاده کرد و گاه در کشور خود نیز پز حمایت از محیط زیست را نیز داد. بالاخره با ارائه این کفش های سمی به مردم امکان ابتلا به کرومالگی را فراهم می آورند، بیماری ای که ابتدا با قارچ پوستی در پا شروع می شود، سپس تاول و تدریجاً زخم عمیق دردناک همراه با خونریزی ایجاد می شود که می تواند به سرطان نیز تبدیل شود. ماه مه

2009

فساد و رشوه خواري، پدیده جاری در نظام سرمایه داری

فریده ثابتی

در هفته گذشته پرونده دو رشوه خواري بزرگ دیگر دست اندرکاران سرمایه گشوده شد مسلما در این کار مبارزه سرمایه داری با این پدیده عامل این کار نبود، زیرا فساد با سرمایه داری به طور سرشتی آمیخته است. از همان گام اول که با دروغ معامله در شرایط برابر دو عامل خریدار و فروشنده، کارگر به دلیل مناسبات حاکم مجبور می شود به عنوان یک مالک، نیروی کارش یعنی تنها دارائی اش را به عنوان کالا به خریدار یعنی سرمایه دار به قیمت بازار این کالا نه ارزش واقعی آن بفروشد، فساد آغاز می شود و در دایره ای بی نهایت از راس هرم قدرت سرمایه تا به پایین در جامعه گسترش می یابد. معمولا در مبارزه با فساد مهره های کوچک در خطر قرار دارند مثلا در برابر مافیای مواد مخدر که در سطح جهانی و قاره ای فعال است، معتادی که تنها برای تامین مواد خود پادویی دیگران در توزیع می شود دستگیر و به زندان و اعدام محکوم می شود. یا در برابر مافیای تجارت سکس که سالانه بیش از نیم میلیون زن و بچه را ترافیک می کند، قرعه قطع فساد به نامه عاطفه 16 ساله اصابت می کند. در مبارزه با دزدی انگشت نان دزد قطع می شود و الا آخر. اما گاه گذاری مساله رقابت و اختلافات بین سرمایه داران و وابستگان شان سبب می شود که چنین پرونده هایی هم رو شود اما آن قدر آن را کش می دهند و زیر و رو می کنند که گاه در آخر مجبور به عذرخواهی از طرف مربوطه می شوند. یا مساله به عنوان یک کار اشتباه رفع و رجوع می شود.

مورد اول پرونده رشوه خواري در کنسرن زیمنس است که در گستره ای بزرگ از ساختن وسایل خانگی کوچک تا نیروگاه اتمی و وسایل نظامی مشغول به فعالیت است. کنسرن زیمنس با 475 هزار نفر کارکن و مبلغ 80 میلیارد فروش یکی از بزرگترین کنسرن های آلمان است که در نقاط مختلف اروپا و جهان شعبه دارد.

جریان برملا شدن رشوه خواري در زیمنس از سال 2000 آغاز شد اما در پاییز 2006 به صورت علنی در آمد. در نوامبر 2006 در شعبه سوئیس مساله رشوه خواري و صندوق سیاه در رابطه با دو مدیر

شرکت برملا شد که دادستان آن را در آغاز 20 میلیون یورو اعلام کرد اما مدتی بعد در همین ماه مبلغ به 200 میلیون یورو تغییر کرد و توماس کنزویندت رئیس قبلی شرکت دستگیر شد. بعد مساله رشوه خواری در فروش وسایل نظامی به حکومت صدام حسین برملا شد و دادگاه اتحادیه اروپا، زیمنس را به پرداخت 419 میلیون یورو جریمه محکوم کرد. در فوریه 2007 رشوه خواری جدیدی برملا شد و ویلهلم شلسکی مشاور زیمنس که مدت 12 سال در این پست خدمت کرده بود دستگیر شد که در رابطه با او شک بر 30 میلیون رشوه خواری وجود دارد. سپس فلدمایر نماینده مرکزی شرکت دستگیر شد. آن گاه نوبت به مدیریت زیمنس کلاوس کلاینفلد در معامله با شرکت انرژی ایتالیایی Enel برای خرید دو توربین بزرگ برق به قیمت 450 میلیون یورو آن طور که می گویند مبلغ ناچیزی معادل 6 میلیون یورو رشوه دریافت کرد! و معامله منعقد شد. علاوه بر آن فروش کالا به طور سیاه که بر مبنای آن لیست کالا برای دادن مالیات به دولت منظور نمی شود نیز مطرح است که دادگاه در این مورد بر پرداخت 38 میلیون به صندوق دولت حکم داد اما مقدار واقعی آن پوشیده است. اما در همین سال ها که مدیران مشغول رشوه خواری میلیونی بودند بر کارگران زیمنس چه می گذشت. در اکتبر 2004 اتحادیه متال در بستن قرار داد جدید تعرفه کاری با شرکت زیمنس جهت تضمین کار تا مدتی محدود، کار اضافی بدون مزد را برای کارگران پذیرفت و هم چنین توافق کرد که دریافتی های سالانه کارگران در رابطه با عیدی سال نو و حقوقی ایام مرخصی کاهش یابد. در ژوئیه 2006 تعداد 3000 نفر از کارگران زیمنس که بعضی 30 سال در شرکت کار کرده بودند و در این زمان در شرکت دختر زیمنس یعنی شرکت موبایل بنکو مشغول به کار بودند، کار خود را از دست دادند. این کارگران برای مدت 2 سال نیز با کار کامل تنها 80٪ حقوق خود را دریافت می کردند. زیمنس هیچ حمایتی از آن ها نکرد و تنها حاضر شد مبلغی به بنکو برای ادامه کار کمک کند که آن ها نپذیرفتند. البته اتحادیه نیز پادرمیانی کرد و پیشنهاد داد که کارگران ساعتی را باز بدون مزد کار خواهند کرد به شرطی که کار ادامه یابد اما موفق نشد!.

در همین سال با حادثه اي در قطار سریع السیر ساخت زیمنس 23 نفر جان خود را از دست دادند.

مدیران شرکت با تأسف کار خود را اشتباه اعلام کردند!!!

مورد دوم که بسیار تازه است مربوط به پاول ولفورتنز یکی از دوستان بسیار نزدیک جرج بوش ریاست جمهوری آمریکاست. وي کار خود را به عنوان ریاست بانگ جهانی در سال 2005 با شعار مبارزه با فساد اداری و مالی آغاز کرد. از آن چه که او در این دو سال انجام داد تنها این مساله رو شده است که وي برای دوست دختر خود که در بخش ارتباطات بانگ جهانی مشغول به کار است حقوق ماهانه اي بیش از حقوق وزیر خارجه آمریکا مقرر کرده بود. او نیز اعلام کرده است که این کارش اشتباه بود!! چه کسی این پول ها را مي پردازد؟ بیشک کشورهای مقروض جهان با حذف سوبسیدها و تخریب بینان های اجتماعی کشورهای شان.

